



گستره

فصلنامه علمی- تخصصی

مفراغیای سیاسی

شماره اول

پاییز ۱۳۹۵

قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان



گزارش نشست علمی علایق ژئوپلیتیک روسیه در جنوب غرب آسیا
سفیر روسیه در تهران: “ما در منطقه اهداف داریم؛ نه علایق.”

مصاحبه با رییس جدید انجمن ژئوپلیتیک
دکتر پاپلی: “اولویت انجمن با دانشجویان است.”

بی‌عدالتی فضایی و پیامدهای سیاسی آن، به قلم دکتر قادری حجت

همراه با مقالاتی از: ابولفضل کاوندی، کاتب، میثم میرزایی، تبار، علی اکبر دبیری، حسن رحیمی، قاسم کرمی، عهدیه آتشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



گستره

فصلنامه علمی - تخصصی انجمن

علمی دانشجویی جغرافیای

سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

فصلنامه علمی - تخصصی گستره، سال اول، پاییز ۱۳۹۵

مشاوران علمی: دکتر سیروس احمدی نوحدانی (استادیار گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر ابراهیم رومینا (استادیار گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر مصطفی قادری حاجت (پژوهشگر قطب علمی جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس).

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

مدیرمسئول: علی بهشتیان

سردبیر: محسن امیری

آماده‌سازی، ویراستاری و صفحه آرایی: ابوالفضل کاوندی کاتب

طراح جلد: محسن امیری

هیئت تحریریه: مجتبی شعبی، میثم میرزایی تبار، هادی سیفی فرزاد، مهدی کریمی، محسن امیری، علی بهشتیان، میلاد اکبری، عهدیه آتشی و ابوالفضل کاوندی کاتب.

ایمیل: gstrh.modares@gmail.com

نشریه دانشجویی گستره از دریافت و انتشار مقاله‌ها، یادداشت‌ها و دیدگاه‌های همه استادان، دانشجویان و صاحب‌نظران رشته جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک و دیگر علاقه‌مندان استقبال می‌کند.

نشریه دانشجویی گستره در ویراستاری مطالب آزاد است.

این نشریه دارای مجوز شماره ۱۹۳۳/۳۲۶۳۳ د/۱۹۳۳ در تاریخ ۱۳۹۵/۱۰/۲۲ از معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس است.

جامعه‌ای پویاست که جوانان آن از پویایی و سرزندگی برخوردار باشند. جامعه علمی هر کشوری متشکل از استادان و دانشجویان است اما بخش پویا و آینده‌سازان آن دانشجویان هستند. تشکل‌های دانشجویی در دانشگاه‌ها، بخشی از حرکت پیش‌روانه مراکز علمی را بر عهده می‌گیرند. انجمن علمی دانشجویی جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس نیز طی سال‌های اخیر با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. گاه بسیار فعال و پرتحرک بوده و گاه دچار کم‌تحرکی گشته است. اما فعالیت آن همیشه آثار خوبی در عرصه علمی و پویایی دانشجویان داشته است.

انجمن‌های دانشجویی در برهه‌های تاریخی در کشورهای مختلف تأثیرهای مهمی داشته‌اند. فعالیت‌های دانشجویان فرانسوی در دهه ۱۹۶۰ میلادی و نیز تحرکات دانشجویان کره جنوبی در دهه ۲۰ که منجر به تحولات اساسی در نظام مدیریت آموزشی این کشور شد، نمونه‌هایی هستند که دانشجویان می‌توانند با فعالیت علمی و مسالمت‌آمیز خود پویایی علمی را در جامعه دانشگاهی ایجاد کنند. زمینه کارورزی و فراگیری، ورود دانشجویان به عرصه‌های کاری و اداری است تا برنامه‌های کمک‌آموزشی را در کنار آموزش‌های رسمی دانشگاهی تدارک ببینند. امید است انجمن‌های علمی دانشجویی جغرافیای سیاسی در همه دانشگاه‌هایی که این رشته را دارند تأسیس و فعال شوند و در نهایت کانون علمی دانشجویان جغرافیای سیاسی کشور مستقل از همه انجمن‌های علمی دانشجویی در رشته جغرافیای سیاسی پایه‌گذاری شود.

دکتر سیروس احمدی (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس و مشاور علمی انجمن علمی دانشجویی جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس)



فهرست مطالب نشریه

- الگوی حکومت در دوره امام علی (ع) ۲
 مدرنیسم، پست‌مدرنیسم و جغرافیای سیاسی ۴
 ناحیه‌گرایی در جغرافیای سیاسی ۴
 تاریخ و سیاست ۵
 درفش ۵
 گزارش کامل نشست علایق ژئوپلیتیکی روسیه در جنوب غرب آسیا ۶
 نشست تخصصی: تحولات ناتو و تأثیر آن بر محیط امنیتی پیرامون ایران ۱۲
 کاربرد روش‌های تفهیمی در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک ۱۳
 گزارش: کارگاه‌های شنبه ۱۴
 بی‌عدالتی فضایی/ جغرافیایی و پیامدهای سیاسی آن ۱۵
 بروز کنش‌های قومی در عرصه جغرافیای سیاسی ایران ۱۸
 سازماندهی سیاسی فضا و نابرابری منطقه‌ای در ایران ۱۹
 قانونمندی‌های عرفی مردم بلوچ ۲۴
 دولت محلی و مدیریت شهری تهران ۲۵
 مصاحبه با رئیس جدید انجمن ژئوپلیتیک ایران ۲۶
 ویژگی‌های ژئوپلیتیک شرق ایران و پیامدهای آن برای کشور ۲۷
 قلمروخواهی سازمان‌های تروریستی ۳۰
 راه‌حل بحران‌های خاورمیانه ۳۱
 گوانتانامو زندانی در جزیره مارکسیست‌ها ۳۱
 حضور قدرت‌ها و ایجاد تنش در روابط ایران و جمهوری آذربایجان ۳۲
 فرصت‌ها و تنگناهای اقتصادی جهان اسلام ۳۲
 بیلان حمل‌ونقل دریایی در اقتصاد بین‌الملل ۳۳
 تنگه هرمز؛ نقطه‌ای استراتژیک و در خدمت ثبات جهانی ۳۴



سازماندهی امور در هر کشوری از طریق یک الگوی مشخص صورت می‌گیرد. یکی از این الگوها، الگوی بسیط غیرمتمرکز است. این الگو که در امور سیاسی و قانون‌گذاری متمرکز و در امور اجرایی و خدماتی غیرمتمرکز عمل می‌کند، همان مدلی است که در فقه سیاسی شیعه به عنوان مدل مدیریتی مطلوب اسلام مورد تأکید است. حکومت امام علی(ع) به عنوان بهترین الگوی مدیریت اسلامی در فقه سیاسی شیعه مورد نظر است. فقه شیعی، فقهی است ناظر به حکومت و قدرت و اداره جامعه و بنابراین فقه شیعی فقهی سیاسی است که در زمینه حکومت و قدرت و اداره جامعه، تئوری و نظریه داده و شیعیان را موظف و مکلف به تعقیب آن‌ها نموده است (نوابی، ۱۳۸۹: ۳۵).

علی(ع) و اداره جهان اسلام

زمانی که امام علی(ع) به خلافت رسیدند قلمرو اسلامی در وضعیت نابه‌سامانی به سر می‌برد. در چنین شرایطی ایشان جهت سروسامان بخشیدن به اوضاع و بازگرداندن نظم و ثبات به قلمرو اسلامی دست به یک‌سری اصلاحات زدند. اما وسعت کم سابقه قلمرو اسلامی و تنوعی که از لحاظ اقلیم، نژاد، آداب و رسوم، زبان و دین در جامعه وسیع و مختلط اسلامی وجود داشت اداره چنین توده عظیم انسانی را دشوار می‌کرد. با توجه به این شرایط و همچنین لزوم حفظ وحدت و یکپارچگی قلمرو اسلامی در قالب امت واحد، امام را بر آن داشت که مدل خاصی را برای مدیریت سیاسی قلمرو تحت حاکمیت اسلام طرح ریزی کنند.

امام علی(ع) قلمرو وسیع اسلام را به یک حکومت مرکزی و پنج ایالت تقسیم کرده بودند. در رأس هر ایالت یک والی قرار داشت که در امور اداری، خدماتی، اجرایی و قضایی قلمرو حاکمیت خود، از استقلال عمل برخوردار بود و تنها از لحاظ سیاسی و وضع قوانین حکومتی تابع مرکز بود. اداره عالی نظام در مرکز حکومت (کوفه) توسط آن حضرت انجام می‌شد و فرماندهی جنگ و اجرای حدود و عزل و نصب والیان هم بر عهده ایشان بود.

نهادهای حکومتی

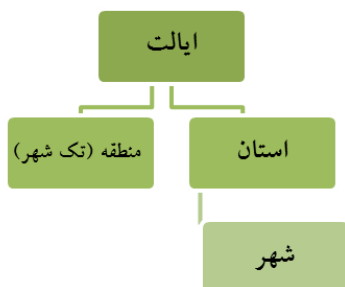
حضرت علی(ع) هفت گروه کارگزار داشتند: ۱. قضات؛ ۲. فرماندهان سپاه و امرای ارتش؛ ۳. کارگزاران بیت المال و گردآوران صدقات؛ ۴. والیان، استانداران و فرمانداران؛ ۵. بازرسان؛ ۶. کاتبان و دبیران؛ ۷. حاجبان و دربانان.

تقسیمات کشوری

در زمان امام به دلایلی از جمله اشتغال امام به جنگ های داخلی، فتوحات ادامه نیافت و قلمرو حکومت اسلامی، قلمرو حکومت در زمان عثمان بود و پنج ایالت آن عبارت بودند از: ایالت شبه جزیره عربستان، مصر، عراق، ایران و شام. گفتنی است منطقه شام به دلیل طغیان و سرکشی معاویه، به قلمرو حکومت علی(ع) نپیوست (حسینی، ۱۳۸۶: ۳۴۱).

این ایالات پنج گانه خود به چند استان و منطقه تقسیم می‌شدند. استان‌ها شامل چند شهر بودند (معادل استان در ایران کنونی) و مناطق به صورت تک شهری اداره می‌شدند. در واقع کلان شهرهای سیاسی - اقتصادی - فرهنگی آن زمان به شمار می‌آمدند و فرماندار آن را اداره می‌کرد. همه این افراد از سوی حکومت مرکزی منصوب می‌شدند اما شرط حاکمیت آن‌ها پذیرش از جانب مردم بود. برای نمونه ایالت ایران که به آن مملکت فرس یا فارسین نیز می‌گفتند، شامل ۱۱ استان به نام‌های اهواز، اصفهان و همدان و ری، فارس، کرمان، آذربایجان، سجستان یا سیستان، خراسان، ماهان یا دینور (کرمانشاه) و نهاوند، بحرین و عمان

و یک منطقه به نام قزوین بود. از دیگر مناطق قلمرو اسلامی که به صورت تک شهری اداره می‌شدند می‌توان از مکه، مدینه و یمن در عربستان، بصره و کوفه در عراق و دمشق و حمص در شام نام برد. سطوح تقسیمات کشوری در دوره حکومتی امام علی(ع) را به شکل زیر می‌توان ترسیم نمود:



براساس شکل بالا، بزرگترین واحد تقسیمات کشوری ایالت بود که در رأس هر ایالت یک والی قرار داشت. بعد از آن سطوح موازی استان و منطقه قرار داشتند که استان توسط استاندار و منطقه توسط فرماندار اداره می‌شد. در سطح سوم نیز شهرها قرار داشتند که واحدهای کوچکتر از استان بودند و توسط فرماندار اداره می‌شدند. همه استانداران و فرمانداران نیز زیر نظر مستقیم حاکم اسلامی یعنی امام علی(ع) انتخاب می‌شدند.

وظایف خلافت اسلامی

در الگوی خلافت و امامت حضرت علی(ع) تمام بخش‌های کلان حکومت زیر نظر مستقیم شخص مقام ولایت و خلافت قرار داشت. همه نهادها منصوب و تحت نظر مقام ولایت بود. همچنان همو بر همه بخش‌ها نظارت می‌کرد. همان‌گونه که تمام بخش‌ها در امر حسابداری و گزارش نیز در ارتباط مستقیم با رهبری دینی قرار داشت (مهاجرنیا، ۱۳۸۵: ۷۸). از زمان عمر قوه مجریه و قضائیه از هم جدا شده بود لذا یکی دیگر از وظایف خلافت عزل و نصب قضات شهرهای مهم بود. با این حال در مواردی نیز خود امام به قضاوت می‌پرداختند. علاوه بر این عقد معاهدات نیز از وظایف رئیس قوه مجریه به شمار می‌رفت.

وظایف والی(امیر)

والیان کسانی بودند که برای اداره مناطق حساس و بزرگ(ایالات) انتخاب می‌شدند. «معمولاً از افرادی بودند که اعتماد بیش‌تری به آن‌ها بود. اختیارات زیادی داشتند و اداره امور آن مناطق، تماماً به عهده آن‌ها بود؛ چنانکه از عهدنامه مالک اشتر این اختیارات تام به خوبی استفاده می‌شود» (پیروز و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۳۶). براساس این عهدنامه مأموریت‌های اساسی یک والی به چهار حوزه تقسیم می‌شود: گرفتن خراج، جنگ با دشمن، رسیدگی به امور مردم و بهبود وضع زندگی آن‌ها و آباد ساختن سرزمین‌ها. همچنین اداره امور نظامیان، انتخاب قضات، کاتبان، مأموران خراج و امور مالی و... روی هم‌رفته از مجموعه نامه‌ها و رهنمودهای امام علی(ع) به والیان خود چنین برداشت می‌شود که والیان علاوه بر مقام رهبری سیاسی و فرماندهی نظامی و پیشکاری دارایی، باید پاسدار شریعت و رئیس روحانی و امام جمعه و جماعت و اسوه مردم در سادگی و قناعت و ایثار و عبادت باشند.

وظایف استاندار (عامل)

هر امیری به تناسب وسعت استان، نوابی به شهرستان‌های خود می‌فرستاد، امرا و نواب آن‌ها علاوه بر وظایف سیاسی و اداری، امام جمعه و جماعت نیز بودند و گاه غیر از جمعه‌ها و عیدین در مواقع فوق العاده مردم را به مسجد دعوت کرده برای ایشان ابراد خطبه می‌کردند و طی آن اوامر رسمی را ابلاغ یا مردم را به جهاد دعوت می‌نمودند. وظایف امرا در قرآن و سنت رسول، معلوم بود و گاهگاه از سوی خلیفه هم دستورهایی دریافت می‌نمودند» (مشایخ فریدونی، ۱۳۸۱: ۷۶).

وظایف فرماندار

فرمانداران افرادی بودند که برای اداره مناطق کوچکتر یعنی شهرها و تک شهرها انتخاب می‌شدند. نسبت به والیان و استانداران اختیارات محدودتری داشتند و تابع مقررات مافوق بودند. «این گروه گاهی فرماندهی نیروها را به عهده داشتند و امام جمعه و جماعت هم بودند، اما قضاوت در اختیار دیگری بود؛ در برخی از موارد، منصب قضاوت نیز به عهده آن‌ها بود» (پیروز و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۳۶).

بنابراین حکومت حضرت علی (ع) ضمن اقتدار معنوی و حکومتی خلیفه، قدرت اجرایی و قضایی در بخش‌های گوناگون توزیع شده بود؛ به گونه‌ای که حتی در درون ایالات و استان‌ها نیز توزیع قدرت وجود داشت. نکته قابل طرح اینکه در ساخت قدرت و حکومت امام علی (ع)، قدرت به صورت سلسله مراتبی توزیع شده و هر بخشی در مقابل بخش بالاتر از خود پاسخگو بود.

اصل تفویض اختیار همراه با مسئولیت خواهی

در سیره سیاسی امیرالمؤمنین (ع) اصل «تفویض اختیار و مسئولیت خواهی» به عنوان یک سنت پایدار وجود داشت. آن حضرت به کارگزارانش با تکیه بر این اصل اختیار تفویض می‌کرد و در مقابل نسبت به مسئولیت خواهی از آنان با حساسیت شدید برخورد می‌کرد. امام علی (ع) ضمن آن که خود به این اصل پایبند بود،

کارگزارانش را هم توصیه به رعایت آن می‌کرد» (چلونگر، ۱۳۸۰: ۲۷). یکی از روش‌های نظارت بر کارگزاران که امام علی (ع) از آن استفاده می‌کرد، گماردن جاسوسان و مأمورانی قابل اعتماد بود که اخبار عملکرد مسئولان در نقاط دور و نزدیک قلمرو اسلامی را به اطلاع ایشان می‌رساندند (آتشی، ۱۳۹۲: ۷۶).

معیارهای انتخاب پایتخت

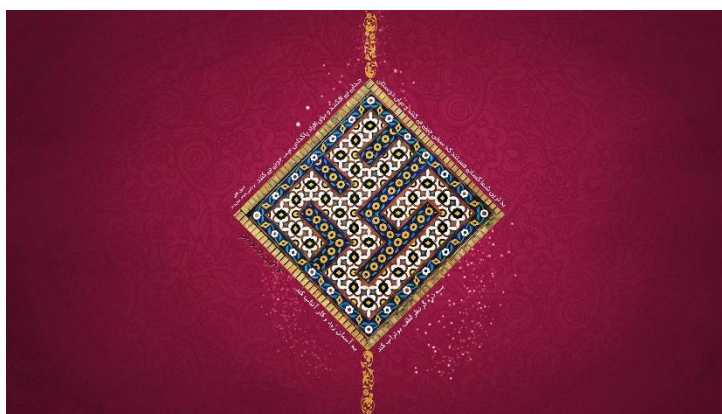
نظامی که امیرالمؤمنین برای اداره قلمرو اسلامی در پیش گرفتند از یک مرکزیت واحد و تعدادی دولت محلی برخوردار بود. این مرکزیت واحد که در واقع همان پایتخت خلافت بود ابتدا در مدینه قرار داشت اما بنا به دلایلی به کوفه منتقل شد. حضرت علی (ع) بعد از استقرار بر مسند خلافت، به سبب فتنه طلحه و زبیر و سفر عایشه و دیگران به بصره و احتمال تجزیه بصره و بروز حوادثی در ایران ناچار گردید مدینه را رها کند و به کوفه مهاجرت نماید. از جمله دلایل انتخاب کوفه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. از نظر اقتصادی، چراکه عراق مهم‌ترین منبع درآمد مسلمانان بود؛
۲. از نظر کثرت جمعیت و نزدیکی به مناطق پرجمعیت، توانایی مقابله با هر تجاوزی را داشت؛
۳. تعداد بسیاری از صحابه و برگزیدگان آن‌ها در کوفه حضور داشتند؛
۴. موقعیت مرکزی کوفه در جغرافیای جهان اسلام؛
۵. موقعیت نظامی و تعداد جنگاوران؛
۶. علاقه متقابل میان علی (ع) و مردم کوفه (ناصح ستوده، ۱۳۷۹: ۹).
۷. مرکزیت فرهنگی، هنری و دینی قلمرو اسلام؛
۸. نفوذ علوم و هنرهای ایرانی و حضور گروه‌های مختلف مسیحیان، مزدکیان، مانویان، هندوان و قبطیان... که کوفه را به یک شهر بین‌المللی تبدیل کرده بود؛
۹. موقعیت مناسب ارتباطی و بازرگانی با بازرگانان هند، ایران، روم و آفریقا؛
۱۰. حضور گسترده ایرانیان در کوفه که پشتیبان امام علی (ع) به شمار می‌آمدند.

با توجه به دلایل گفته شده، مشخص می‌شود که امام علی (ع) کاملاً آگاهانه و با در نظر گرفتن تمام ابعاد، شهر کوفه را که از جهات مختلف سیاسی، جغرافیایی، استراتژیکی، ارتباطی، بازرگانی و فرهنگی در موقعیت مطلوبی قرار داشت را به عنوان پایتخت خود برگزیدند.

امام علی (ع) ایجاد حکومتی اسلامی بر پایه دینداری و عدالت را مدنظر داشتند تا براساس آن بتوان تبعیض‌های دینی و نژادی را از بین برد و امتی هم‌کیش و متحدالهدف را ایجاد کرد. مدل مدیریت اسلامی علی (ع) به گونه‌ای بود که امور سیاسی و وضع قوانین حکومتی در مرکز صورت می‌گرفت و ایالت‌ها در دیگر امور قلمرو تحت حاکمیت خود از اختیار مطلق برخوردار بودند. این اختیار تاجایی بود که اصول و قوانین اسلامی که بر پایه قرآن و سنت بود را زیر پاگذارند و در راستای قوانین وضع شده در مرکز عمل کنند. به همین منظور امام (ع) یک سیستم نظارتی را نیز پیش‌بینی کرده بودند.

سلسله مراتب اداری حکومت امام (ع) در میزان اختیارات و قدرت تصمیم‌گیری هر بخش نیز برقرار بود. به گونه‌ای که از والی به فرماندار به ترتیب از قدرت تصمیم‌گیری و سطح اختیارات کاسته می‌شد. در مدل حکومتی امام علی (ع) شش نهاد، امور مختلف مربوط به اداره قلمرو اسلامی را بر عهده داشتند که همگی زیر نظر مستقیم خلافت اسلامی اجرای وظیفه می‌کردند. در هر ایالت نیز معادل این نهادها وجود داشت که کارگزاران آن‌ها از سوی والی و از میان مردم همان‌جا انتخاب می‌شدند. هم‌چنین نحوه مشارکت سیاسی مردم در الگوی حکومتی امام علی (ع) نیز در پنج حوزه نظارت، تعیین رهبران، نصیحت و انتقاد از نخبگان سیاسی، بازخواست و استیضاح و مخالفت با نظام سیاسی تعریف شده بود.



منابع:

۱. آتشی، عهده (۱۳۹۲)، «بررسی اصول و مبانی مدیریت سیاسی فضا از دیدگاه اسلام»، پایان نامه کارشناسی، تهران: دانشگاه تهران.
۲. پیروز، علی‌آقا و ابوطالب خدمتی، عباس شفیعی و محمود بهشتی‌نژاد (۱۳۸۴)، «مدیریت در اسلام»، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۳. چلونگر، محمدعلی (۱۳۸۰)، «دیپلماسی پیامبر اسلام (ص)»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، شماره ۵.
۴. حسینی، غلامحسین (۱۳۸۶)، «کارگزاران و موقعیت جغرافیایی حکومت امام علی (ع)»، فصلنامه حکومت اسلامی، سال دوازدهم، شماره ۱۸.
۵. رودگر، محمدجواد (۱۳۹۰)، «جامعیت فقه سیاسی شیعه»، کتاب نقد، سال سیزدهم، شماره ۶۰-۵۹.
۶. مشایخ فریدونی، محمد حسین (۱۳۸۱)، «آیین حکومت‌داری از دیدگاه امام علی (ع)»، فصلنامه پژوهش‌های نهج‌البلاغه، تهران: زمستان ۱۳۸۰ و بهار ۱۳۸۱. شماره ۳ و ۲.
۷. مهاجرنیا، محسن (۱۳۸۵)، «ساختار حکومت اسلامی»، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۸. ناصح ستوده، منیژه (۱۳۷۹)، «علل انتخاب کوفه به عنوان مرکز خلافت از سوی حضرت علی (ع)»، قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، شماره ۱۱ و ۱۲.
۹. نوایی، علی‌اکبر (۱۳۸۹)، «نهضت علمی و فقه حکومتی نماد جاودانگی تشیع»، قم: فصلنامه اندیشه، سال شانزدهم، شماره ۶.
۱۰. نهج‌البلاغه [علی بن ابی‌طالب (ع)] (۱۳۷۹) ترجمه محمد دشتی، قم: نشر لاهیجی.



مدرن‌نیسم، پست‌مدرن‌نیسم و جغرافیای سیاسی

مهدی کریمی

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه

تربیت مدرس

karimimahdi65@yahoo.com

جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، مانند همه جنبه‌های زندگی انسان‌ها از مدرنیسم و پست‌مدرنیسم تأثیر گرفته‌اند. تأکید مدرنیسم بر جست‌وجو برای تئوری‌های کلان یا فراواقعیت‌ها به شکل مبنایی است. این امر باعث شده حکومت تنها مرجع و منبع اصلی سیاست‌گذاری در محیط بین‌الملل تلقی شود.

در دولت‌های مدرن احزاب سیاسی، نهادهای صنفی، انجمن‌ها و مانند این‌ها، نهادها و کانال‌های انباشت و تعیین خواست‌ها به شمار می‌روند. همین امر در مورد بحث مقیاس جغرافیایی نیز صادق است. جغرافیدانان سیاسی پیرو مکتب مدرنیسم مقیاس‌ها را به حالت منفرد و تک‌وجهی در نظر می‌گرفتند و از میان سطوح مقیاس‌های جغرافیایی، دو مقیاس ملی و جهانی را به عنوان پارادایم مسلط مقیاس‌ها به کار گرفتند. از دید جغرافی‌دانان سیاسی، حکومت، متغیر مستقل و کنشگر اولیه در ایجاد و بازشناسی دیگر سطوح چندگانه مقیاس‌ها است. بدین‌رو عمده تحلیل‌های ژئوپلیتیکی با محوریت مقیاس ملی انجام می‌پذیرفت.

از مهمترین تجلیات مدرنیسم، می‌توان به مارکسیسم اشاره کرد. مارکسیسم یکی از مهمترین پدیده‌های مدرن در قرن بیستم است که برای چیرگی بر بحران ارزشی - اجتماعی اروپای پس از جنگ جهانی اول شکل گرفت. مارکسیسم با به قدرت رسیدن هوادانش در انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه زمینه را برای شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی و به دنبال آن ایجاد نظام دو قطبی (طرفداران نظام سرمایه‌داری و نظام مارکسیستی) در دنیا و جنگ سرد فراهم آورد که هر یک از این موارد اهمیت خاصی را در جغرافیای سیاسی دارد.

مدرنیسم، استعمار سرزمین‌ها، اکتشافات جغرافیایی، تسلط انسان بر طبیعت و کنترل آن را از طریق به‌کارگیری علم و تکنولوژی سبب شد که تخریب محیط زیست جهان را شدت بخشید. هر یک از این موارد جایگاه خاصی را در مطالعات حوزه ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی داراست.

اما در زمینه تأثیر پست‌مدرنیسم در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک می‌توان گفت تأثیرات این مکتب در بحث‌های مختلف جغرافیای سیاسی

مانند دولت پست مدرن، مقیاس جغرافیایی، ژئوپلیتیک پست مدرن، حوزه مطالعات راهبردی و امنیتی قابل توجه است. در زمینه ژئوپلیتیک پست مدرن نیز می‌توان تأثیر پست مدرنیسم را در پدید آمدن مباحثی مانند جهانی شدن، ژئوپلیتیک انتقادی، ژئوپلیتیک زیست محیطی و ژئوپلیتیک مقاومت در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک را برشمرد.

ناحیه‌گرایی در جغرافیای سیاسی



کامل منیری

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه

تربیت مدرس، ورودی بهمن ۹۱

kamelmoniri@gmail.com

ناحیه و گرایش جغرافی‌دانان برای مطالعه آن همواره اهمیت داشته است. جغرافیدانان از دیرباز سطح زمین را به واحدهای جغرافیایی که در آن پدیده‌ها با هم تجانس و وحدت دارند تقسیم کرده و سپس آن‌ها را مورد مطالعه قرار داده‌اند.

قدمت مطالعات ناحیه در دانش جغرافیا به مطالعات ارسطو با تئوری دولت خوب و دولت بد و همچنین نظریه‌پردازی وی برای انتخاب بهترین محل برای انتخاب پایتخت یک کشور باز می‌گردد. از مؤلفه‌های مورد مطالعه ارسطو امروزه ناحیه‌گرایان برای تقسیم‌بندی مناطق، مطالعه تفاوت‌ها و تشابهات مکان‌ها و واحدهای جغرافیایی استفاده می‌کنند.

ناحیه‌گرایی از قرن شانزدهم به بعد در ادبیات جغرافیا مورد توجه بیشتری قرار گرفت. این دیدگاه با نظریه‌پردازی و تقسیم‌بندی کانت که به عنوان یک جغرافی‌دان کورولوژیک شناخته می‌شود، بیشتر توسعه پیدا کرد؛ تا این که بیشتر دیدگاه‌ها و نظریه‌های جغرافیایی در قرن هیجدهم و نوزدهم بر مبنای همین دیدگاه ساخته شد.

بیشتر دیدگاه‌ها در دوره پیش از مکتب ناحیه‌گرایی، دیدگاه‌های جبری و محیطی بود. ظهور دیدگاه ناحیه‌گرایی فرصتی بود تا نظریه‌پردازان علوم جغرافیایی از فضای خشک و بی‌روح جبرگرایی و محیط‌گرایی خارج شده و مفاهیمی را پیش بکشند که زمینه را برای ظهور دیدگاه‌های دیگری همچون انتقادی، رادیکال و... پدید آورد.

آنچه در تحلیل ناحیه جغرافیایی مهم است، سهولت انطباق مؤلفه‌های سیاسی با

مؤلفه‌های جغرافیایی است. بنابراین استدلال اینکه مکتب ناحیه‌گرایی در سیطره جغرافیای سیاسی تکامل پیدا می‌کند می‌تواند استدلال منطقی باشد؛ چرا که مؤلفه‌های سیاسی و جغرافیایی در قالب و چهارچوب مفهومی ناحیه به بازخوردهای متنوع و گسترده‌ای به سیطره دانش سیاسی و جغرافیایی منتج می‌شود.

مهمترین و اساسی‌ترین پدیده فضایی که در بین ناحیه‌گرایان وجود دارد مطالعه پدیده کشور (state) است که با نظریه‌پردازی راتزل، ریچارد هارتشورن، ویلتسی، آیزایا بومن و ... در قرن بیستم به اوج کمال رسید. دیدگاه ناحیه‌گرایی سبب شد که مفاهیم جغرافیا از بعد سیاسی بیشتر مورد توجه قرار گیرد و به کارکردهای سیاسی مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی بیشتر اهمیت داده شود.

بی‌ربط نیست اگر بگوییم ساختار جغرافیای سیاسی امروز به نوعی ساخته و پرداخته جغرافیای ناحیه‌ای است. در عرصه جغرافیای سیاسی این تأثیرگذاری بیشتر از دیگر گرایش‌های جغرافیا بوده، زیرا خود ناحیه بیشتر برای کارکردهای سیاسی آن به‌کار می‌رود.

در تحلیل ناحیه، ما با مؤلفه‌هایی همچون سطح زمین، ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی، کشور، محیط طبیعی، شرایط آب‌وهوایی، عوامل انسانی و وحدت‌یابی عوامل فضایی سروکار داریم که از مباحث محوری در جغرافیای سیاسی هستند. بنابراین کمتر جغرافی‌دانی می‌تواند یافت که در مطالعات و استدلال‌هایش از مفاهیم و مطالعات ناحیه‌ای بهره نبرد.

جستارهای علمی در دانش جغرافیا بیانگر انطباق مکتب ناحیه‌ای با شمار بسیاری از مکاتب، تئوری‌ها، پارادایم‌ها و استعارات جغرافیایی است. این انطباق کمک قابل توجهی به رشد و توسعه دانش جغرافیا می‌کند. پارادایم بوم‌شناسی سیاسی، استعاره بافت‌گرایی، سازمان فضایی، استعاره اندام‌وارگی و جغرافیا، پارادایم بوم‌محوری، اکولوژی چشم‌انداز، بازساخت جغرافیایی، جغرافیا علم کورولوژی، مکتب جغرافیایی امکان‌گرایی و...؛ بنابراین این استدلال که مطالعات ناحیه‌ای بخش مهمی از دانش جغرافیا است و می‌تواند کارکردهای سیاسی جغرافیا را به سهولت تبیین کند؛ موجب گسترده‌تر شدن مفهوم جغرافیای سیاسی شود و باعث افزایش مصداق‌های سیاسی در جغرافیا گردد، استدلالی منطقی است.



درفش

محمدصادق شاه علیان

msshahali@yahoo.com

درفش هر کشور چکیده‌ای از اندیشه و برداشت یک ملت

درباره خود است. درفش، نشان‌دهنده انگیزه‌ها، آرمان‌ها، اندیشه‌های سیاسی، مذهبی و فلسفی هر ملت است. درفش بازگوینده داشته‌های گیتیایی و مینوی و همچنین گویای ویژگی‌های جغرافیایی، فرهنگ و رویدادهای سرنوشت‌ساز یک ملت است. درفش نماد حاکمیت و استقلال و تلاش برای برافراشته ماندن آن با کوشش بسیار و برای پاسداشت آزادی، ولایی و سربلندی است. زمانی که یک ورزشکار قهرمان می‌شود و درفش بالا می‌رود، احساس غرور ملی تقویت می‌شود. به راستی درفش باعث همگرایی است.

پرچم از جمله مهمترین و شناخته شده‌ترین شناسه‌های ملل و کشورهاست. چنین نمادی به‌خودی‌خود دارای تقدس و اعتبار نیست، بلکه مجاورت آن با نماد مقدس دیگر و یا برداشت و تفکر توأم با قداست از آن و همچنین همراهی مجموعه‌ای از رفتارها و آداب ویژه آن را به عصری مقدس تبدیل می‌کند.

به‌کار بردن نشانه‌ها برای بیان آرمان‌ها و هویت‌های قومی، نژادی، مذهبی و آیین‌ها به دوره‌های پیش از تاریخ می‌رسد. چنانچه استفاده از انواع نشانه‌ها و درفش‌ها در نزد جوامع بدوی امروزی جهان همچون قبایل آفریقایی، آمریکایی، آسیایی و استرالیایی رایج است.

پرچم ملی هر کشوری تشکیل شده از یک شکل هندسی دارای رنگ و نماد خاص آن ملت که هویت ملی خود را با آن به دیگر ملل اعلام می‌کنند. پرچم‌ها دارای نشانه‌های کلامی هستند که می‌توان بر مبنای قوم‌شناسی، محتوایی، زیبایی‌شناسی و ردیف الفبایی بخش‌بندی کرد. هر یک از نظام‌های تقسیم‌بندی شده دارای ارزش خاص خود است.

بنابراین پرچم ملی هر کشوری همواره نمادی از ملیت و کشور است و در دسته‌بندی نشانه‌ها، جزو نمادهایی قرار می‌گیرد که بازگوکننده فرهنگ، قومیت، ملیت و ساختار سیاسی یک کشور است. در این میان، پرچم ملی ایران ردپایی از کهن‌الگوهای ناخودآگاه جمعی این سرزمین است.

عناصر صوری در پرچم ایران در جریان تاریخ دگرگونی‌های بنیادین داشته و این دگرگونی‌ها متأثر از ویژگی‌های جغرافیایی طبیعی فلات ایران است. بهره‌گیری از نمادهایی همچون اسب، لنگر، عقاب و قوچ در پرچم ایران، اهمیت این موجودات و ابزارها را در زندگی هر دودمان می‌رساند که با موقعیت جغرافیایی آنان در ارتباط مستقیم است. از طرف دیگر لازمه شناخت معنایی پرچم‌های هر دوره ایران بستگی به شناخت بستر پیدایش نمادها و باورهای آن دوره دارد. این نمادها و باورها در ارتباط مستقیم با احوال فرهنگی و اجتماعی و مذهبی دوران خود است.

برای شناخت پرچم ایران، باید از عینیات روی پرچم همچون رنگ، شکل و نماد جهت رسیدن به ذهنیات نهفته در پشت آن مدد گرفت. از این طریق است که ما بر اساس هستی‌شناسی ذهنی به شناخت‌شناسی تفسیری از پرچم ایران می‌رسیم. این امر مستلزم شناختی صحیح از مفهوم پرچم ایران است تا بتوانیم به پیچیدگی و معانی پشت پرده این نماد پی ببریم.

درفش ملی ایران که از هزاره‌های گذشته، دگرگونی‌های بسیاری را به خود دیده، نشان از خاطره‌های دور و جهان‌بینی‌های گوناگون مردم این سرزمین دارد. برپایه مستندات تاریخی از آثار هنری برجای‌مانده و متون ادبی کهن، استفاده از درفش در ایران دیرینگی دارد و در هر دوره به نمادها و نشانه‌های خاص آن دوره منقوش شده است. بررسی‌های انجام گرفته نشان از تفاوت‌های اساسی در نقوش به‌کار رفته در درفش‌های دوره‌های مختلف دارد. نمادهایی چون درفش کاویان، شیر، ماه، خورشید و کلمه الله بسته به مقتضیات زمان خود هریک انعکاسی از ویژگی‌های هویتی ایرانیان بوده است.

تاریخ و سیاست

هادی سیفی فرزاد

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت

مدرس

hadi.seyfi@modares.ac.ir

اندیشه در رابطه تاریخ و سیاست افزون بر بعد نظری و معرفتی، اهمیت سیاسی و کاربردی دارد. تاریخ با حیات جامعه‌ها معنا و مفهوم پیدا می‌کند. اشرف بر هر چیزی نیاز به آشنایی با تاریخ آن دارد. البته ضرورت فهم تاریخی برای درک مسایل به ناچار «زمان» و «مکان» را با یکدیگر مطرح می‌سازد. یعنی در اکتشاف چگونگی جریان حوادث و شناسایی موقعیت‌ها نیازمند تمرکز بر دوره زمانی و جغرافیای حادثه هستیم. درست در همین جا است که مسئله رابطه تاریخ و سیاست شکل می‌گیرد.

تاریخ و سیاست دو مقوله جدانشدنی از هم هستند. تاریخ داستان تمدن بشر و سیاست سخن از تاریخ است. تاریخ به گذشته نگاه می‌کند و حال آن‌که سیاست به آینده می‌نگرد و این خود جدایی بنیادی تاریخ و سیاست است. تاریخ مواد خام را فراهم می‌آورد و سیاست برپایه آن‌ها بنای خود را می‌سازد.

تاریخ اندیشه‌های سیاسی، بخش جدایی‌ناپذیر نظریه سیاسی است. اما اندیشه‌های گذشته را تنها در زمینه دوره‌ای که در آن پدیدار شدند و به نیازهای کسانی مربوط بودند می‌توان بازشناخت. اگر تاریخ رهیافتی برای علم سیاست فراهم نیابد، جویندگان دانش سیاسی سردرگم می‌شوند. برای مثال، برای فهم نظریه‌های سیاسی افلاطون و ارسطو داشتن دانش تاریخ یونان باستان ضروری است.

از نظر تاریخ، جهان در حال تکوین است و جامعه بشری به عنوان جزئی از کل بسیار بزرگ و در حالت تکوین و دگرگونی دائمی و بدون وقفه است. همین اصل تکوین و دگرگونی مورخ را به این نتیجه می‌رساند که سبب و دلیل وقایعی که در گذشته نزدیک اتفاق افتاده، در پدیده‌هایی است که در گذشته‌های دورتر بوده‌اند. برای مثال انگیزه‌های انقلاب مشروطه ایران در سال ۱۲۸۵ یا جنگ اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ میلادی، لازم است اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی مناطقی را که این وقایع در آن‌ها اتفاق افتاده را شناخت.

تاریخ برای سیاستمداران با ارائه زمینه مناسب از گذشته و به‌ویژه گذشته معاصر، فهم سیاست را آسان‌تر می‌کند. همچنین تاریخ می‌تواند با استفاده از شواهدی که از حوادث گذشته به دست آورده، در مورد حوادث کنونی بحث کند و شباهت‌هایی که به حوادث کنونی دارد را به سیاستمداران نشان دهد. پس تاریخ به ما درس می‌دهد. سیاست هم به تاریخ زاویه دید بهتر برای تفسیر رخدادها می‌دهد. سیاست به تاریخ کمک می‌کند تا با به دست آوردن واقعیت‌ها به حقایق برسد.

رهیافت‌ها و روش‌های بررسی این دو علم نیز با یکدیگر متفاوت است. بررسی تاریخ به طور عمده تقویمی و روایتی است، در حالی که بررسی علم سیاست استقرایی و تعقلی است. یافته‌های تاریخ فراگیرتر است و در برگیرنده چیزهای بیشتری از تحولات صرف سیاسی و نهادی است. همچنین تاریخ نمی‌تواند هدف غایی و معیار خوب و بد، درست و نادرست را در نهادهای سیاسی برای ما آشکار کند.

منابع

- ابوالحمید، عبدالحمید (۱۳۸۴)، «مبانی سیاست»، تهران: انتشارات توس.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۶)، «بنیادهای علم سیاست»، تهران: نشر نی.
- Heywood, Andrew (2011), Global Politics, PALGRAVE MACMILLAN, Printed in China.

علاقه ژئوپلیتیکی روسیه در جنوب غرب آسیا

سیاسی را پیگیری می‌کنند. من از مقامات دانشگاه و از دانشکده علوم انسانی تشکر می‌کنم که جغرافیای سیاسی را حمایت می‌کنند تا جغرافیای سیاسی بتواند فعالیت علمی خود را ادامه دهد.

هسته دانشجویی جغرافیای سیاسی برنامه‌هایی در دستور کار دارد. یکی از این برنامه‌ها دعوت از سفرای کشورهای است که در سیستم جهانی نقش آفرینی می‌کنند تا با دیدگاه‌های آنان نسبت به مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی و ملی آشنا شوند. اینکه آن‌ها چگونه فکر می‌کنند. بنابراین لازم است تا سفرای مربوطه که خود در سیستم بین‌المللی هستند دیدگاه و نگاه خود را در ارتباط با منافع و ارزش‌های فراملی در فضاهای جغرافیایی بیان نمایند.

یکی از ویژگی‌های جغرافیای سیاسی این است که کشورها نسبت به موقعیت خود دارای پیش فرض‌هایی هستند و کدهایی را در نظر می‌گیرند. دارای علائقی هستند و در دیدگاه خود منافی دارند که ارزش‌های جغرافیایی فراکشوری برای خود می‌بینند. این مناسب است که مقامات مربوطه که در سیستم بین‌المللی هستند، خود بیان کنند که چه دیدگاهی دارند. این موضوع واقع‌بینانه‌تر است تا اینکه من و امثال من بگوییم منافع روسیه در دریای سیاه، مدیترانه و ... چیست. این یک نگاه بیرونی به سیاست ملی مثلاً روسیه خواهد بود. ولی اگر خود بیان کنند ما از نظر علمی بهتر می‌توانیم فهم نماییم.

روسیه یک بازیگر اصلی در سیستم بین‌المللی است که در مقیاس جهانی نقش-آفرینی دارد. در یک طرف تقابل‌های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی جهانی است و در این راه عزم آن جزم است و مشخص است که در تمام مقیاس‌ها در ابعاد مختلف فعالانه دخالت می‌کند. به خصوص در زمینه دیپلماسی که روسیه بسیار فعال است و ما آقای پوتین رئیس‌جمهور محترم روسیه را در کسوت یک دیپلمات می‌بینیم که بسیار هوشمندانه وارد سیستم بین‌المللی می‌شوند. من تشکر می‌کنم از جناب سفیر و همکاران که دعوت دانشجویان را قبول نمودند و تشریف آوردند. همچنین از اساتید محترمی که در این بحث مشارکت دارند مانند استاد امیراحمدیان و دکتر کرمی که هر دو بزرگوار متخصص در امور روسیه هستند کمال تشکر را دارم. امیدوارم این جلسه برای همه ما مفید و ارزنده باشد.



نشست علمی «علاقه ژئوپلیتیکی روسیه در جنوب غرب آسیا» با حضور سفیر روسیه در تهران و به همت انجمن علمی دانشجویی جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس در سالن استاد میرحسینی این دانشگاه، در تاریخ ۳۰ آذرماه ۱۳۹۵ برگزار شد. این نشست علمی با حضور دکتر جهانگیر کرمی مدیر گروه مطالعات روسیه در دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران و دکتر بهرام امیراحمدیان عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران برگزار شد. دکتر غلامحسین زاده، رئیس دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس و دکتر محمدرضا حافظنیا، مدیر گروه و قطب علمی جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس نیز پیش از آغاز نشست به آقای جاگاریان و سخنرانان و میهمانان حاضر در جلسه خوش آمد گفتند و حادثه ترور سفیر روسیه در ترکیه را محکوم کردند. در ادامه متن کامل نشست از نظر خوانندگان می‌گذرد.

سخنرانی دکتر محمدرضا حافظنیا

من از انجمن دانشجویی جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس تشکر می‌کنم که این برنامه را آماده نموده‌اند. ضمن خیرمقدم به سفیر روسیه در ایران جای دارد که من هم حادثه ترور سفیر روسیه را در ترکیه خدمت ایشان و دولت و ملت روسیه تسلیت عرض کنم. خدمت همه دوستان عرض می‌کنم که جغرافیای سیاسی در دانشگاه تربیت مدرس از رشته‌های بسیار قدیمی، فعال و قوی است. این رشته در دانشگاه تربیت مدرس توانست اولین فارغ‌التحصیلان خود را در دوره دکتری به جامعه علمی کشور در دهه ۶۰ عرضه نماید. ما در اینجا هم قطب علمی جغرافیای سیاسی و هم هسته دانشجویی داریم که در واقع مکمل یکدیگر هستند و رویدادهای

سخنرانی جناب آقای لوان جاگاریان

سفیر فدراسیون روسیه



ما هم‌اکنون وارد دوره حساسی در جهان شده‌ایم. مطلب اصلی جلسه ما اهداف سیاسی اصلی روسیه است. همانطور که اطلاع کامل دارید اهداف اصلی ما حمایت از دولت‌های این منطقه و حفظ ثبات و امنیت است. به خصوص در طی یک سال اخیر که روسیه در سوریه وارد کار شده است. ما در سوریه ملاقات بسیاری را با هم‌تایان غربی خود داشته‌ایم. به خصوص زمانی که در مورد بحران‌های جاری و روند حل‌وفصل این بحران‌ها گفت‌وگو می‌کنیم. به سفیران اروپایی می‌گوییم که سیاست شما سیاست مستقل نیست و شما به سمت آمریکا گرایش دارید. متأسفانه در حال حاضر ما در اروپا سیاست‌مداران مستقلی نداریم که بتوانند در سیاست‌های مستقل دخل و تصرفی داشته باشند. مثلاً رئیس‌جمهور سابق فرانسه جناب آقای ژاک شیراک یا نخست‌وزیر پیشین آلمان آقای گرهارد شرودر. در سال ۲۰۰۳ آمریکا و انگلیس بدون مجوز شورای ملل متحد به عراق حمله کردند. فرانسه، چین و روسیه که عضو شورای ملل متحد هستند مخالفت کردند. ولی آمریکا و انگلیس این موضع را نادیده گرفتند و حقوق بین‌الملل را نقض کردند. درحالی که آن‌ها روسیه را متهم می‌کنند که حقوق بین‌الملل را رعایت نمی‌کند.

مطلب دیگر روی کار آمدن دولت فعلی آمریکا است که متأسفانه آقای اوباما که جایزه صلح نوبل را دریافت کرده سیاست نادرستی داشته و از اول خیلی ضعیف



سخنرانی دکتر بهرام امیراحمدیان، عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

در سازمان نقشه برداری کمیته‌ای وجود دارد تحت عنوان کمیته تخصصی یکسان سازی نهادهای جغرافیایی که هم محلی و هم منطقه‌ای است و بخشی از سازمان ملل نیز عضو آن هستند. در آنجا مطرح شد که به جای واژه خاورمیانه واژه جنوب غربی آسیا را بیان نماییم. براساس آنچه که ما این اصطلاح را بررسی کردیم متوجه شدیم اگر واژه جنوب غربی را به کار بریم واژه خاورمیانه بنابر آنچه مد نظر ما است استنباط نمی‌شود. ما فکر کردیم که فعلاً همین اصطلاح خاورمیانه باشد و در سازمان ملل هم همین واژه به کار می‌رود و اگر قرار به تغییر آن باشد باید با دستور سازمان ملل صورت گیرد. من عذرخواهی می‌کنم که در گفته‌هایم واژه خاورمیانه را به کار می‌برم.

دیدگاه من دیدگاه انتقادی است. البته اگر بخواهیم منافع ملی کشورمان را در نظر بگیریم و نگاه دگرگونه‌ای هم به اوضاع داشته باشیم که بتوانیم منافع ملی را درک کنیم. بنابراین ممکن است برخی از مطالبی که من در این بخش بیان می‌کنم خوشایند برخی از دوستان و حتی جناب سفیر نباشد. چون نگاه من کمی انتقادی است و امیدوارم دوستان بر من خرده نگیرند.

روسیه‌ای که قصد معرفی آن را داریم یک کشور بسیار بزرگ است و ویژگی خاص آن بزرگ بودن آن است و دیگری موقعیت آن. گفته می‌شود که جغرافیای روسیه به این کشور دیکته می‌کند که کشوری قدرتمند شود. اگر ناظری بخواهد که از سمت مسکو به سمت قفقاز حرکت کند هیچ عارضه جغرافیایی نمی‌بیند یا عارضه تدافعی که بخواهد از آن دفاع کند. یا زمانی که به شرق روسیه حرکت می‌کنیم همواره دشتهای همواری دارد که بعد به کوه‌های سیبری می‌رسد. پرسش این است که این کشور با این وسعت را چگونه می‌توان اداره نمود؟ در این کشور زمانی که مردم در شرق برای انجام کار بیدار می‌شوند در غرب مردم خواب هستند. در چنین کشوری مردم حتی نمی‌توانند در یک ساعت باهم ارتباط اداری برقرار نمایند. یک چنین کشور عظیمی نیازمند یک قدرت متمرکز است که بتواند آن را اداره کند. به همین دلیل در طول تاریخ روسیه دارای قدرت متمرکز بوده است.

این کشور باید از نظر نظامی نیز بسیار قوی باشد. قوی‌ترین سیستم راداری در اختیار روسیه است. بنابراین ما می‌بینیم که چگونه روسیه می‌تواند با توجه به مشکلات داخلی و خارجی در سیستم بین‌الملل به ایفای نقش بپردازد. ما می‌توانیم ببینیم که رئیس‌جمهور این کشور باید دارای قدرت بسیاری باشد و همه چیز باید در اختیار رئیس‌جمهور باشد. مجله فوربس برای چهارمین سال پیاپی پوتین را در صدر قدرتمندترین رئیس‌جمهوران جهان قرار داده است. این نشان می‌دهد که دولتمرد قدرتمندی در روسیه است که می‌تواند در جهان حرف اول را بزند.

در مسئله سوریه، غربیان، ایران و روسیه را متهم می‌کنند. امروزه روسیه خود را در کسوت یک قدرت بزرگ می‌بیند اما با یک‌جانبه‌گرایی مخالف بوده است. زیرا در دنیای دو قطبی جهان، روسیه یک قطب بوده است. اما پس از فروپاشی کوچک شده و قدرت خود را از دست داده و از نظر اقتصادی و... دچار مشکلاتی شده است. بنابراین نمی‌تواند نقش دومی را ایفا کند. بنابراین روسیه به دنبال این است تا یک نظام چند قطبی بر جهان حاکم شود که یک قطب آن روسیه باشد.

روسیه اگر بخواهد در محیط بین‌الملل نقشی ایفا نماید باید دارای ابزار حقوقی خاصی باشد. در یک فضای بین‌المللی بایستی بر اساس اسناد بالادستی مانند دکترین سیاست خارجی، دکترین نظامی و... اقدام شود و وظایف مطرح را برای ایفای نقش در فضای بین‌المللی اجرا نماید. بنابراین چند دکترین مطرح می‌شود. دکترین سیاست خارجی روسیه بیان نموده که با همسایگان خود قصد تعامل دارد. ولی در گرجستان مشکلات دارد. در اوستیای جنوبی و آبخازیا از جدایی‌طلبان که درگیر با دولت

بود. برای روسیه خیلی مشکل بوده که با آن‌ها یک کار جدی داشته باشد و هماهنگی لازم در دولت آمریکا و ریاست جمهوری نبوده است. مثلاً من با آقای لاوروف و جان کری در مورد سوریه به توافق رسیدیم و مکالمات تلفنی بسیاری داشتیم. روز آینده وزیر دفاع آمریکا بیان نمود که ما این موارد را چه در خصوص سوریه و چه در خصوص مسایل دیگر قبول نداریم. این پرسش پیش می‌آید که ما چگونه می‌توانیم با شما همکاری کنیم و رئیس‌جمهور آمریکا سکوت اختیار نمود. آقای اوباما دارای چند قاعده است. یکی از مهمترین قاعده‌های ایشان خارج کردن نیروهای آمریکایی از افغانستان تا پایان سال ۲۰۱۴ است. آیا اجرا کرده است؟ نه. درحالی که نیروهای آمریکایی در این کشور حتی افزایش هم یافته است. قاعده دوم بعد از ائتلاف نیروها در افغانستان در سال ۲۰۰۱، بعضی از طالبان را به زندان کومار منتقل کردند و بیان نمود که این مورد حل و فصل می‌شود آیا اجرا کردند؟ نه.

ما می‌بینیم که در این اواخر بعد از لغو تحریم‌ها رفت و آمد زیادی از سفرای اروپایی به ایران شده است. وقتی این پرسش‌ها را مطرح می‌کنیم آن‌ها سکوت می‌کنند. بازهم روسیه را متهم به نقض اصول بین‌الملل می‌کنند. در مورد سیاست روسیه در مورد سوریه و اوکراین، روسیه را تحریم کردند. اهداف این تحریم‌ها چیست؟ این است که یک یا چند کشور ثالث را مجبور کنند تا سیاست خود را در برخی مسایل تغییر دهد. پرسش من این است که آیا روسیه در مورد این تحریمات یک جانبه عقب‌نشینی می‌کند؟ به هیچ وجه و هرگز. ما هم‌اکنون در ائتلاف اروپا مشاهده می‌کنیم که اختلافات شدیدی در مورد این تحریم‌ها رخ داده است که برخی از کشورها به خصوص کشورهای اروپای شرقی و جنوبی با این تحریم‌ها مخالفت می‌کنند. چون روسیه همواره جواب‌های دندان‌شکنی می‌دهد که هم ما و هم آن‌ها ضرر می‌کنیم. هم‌اکنون با سیل مهاجرت به کشورهای غربی، رهبران این کشورها و به خصوص مردم این کشورها به خوبی درک می‌کنند که همکاری با ایران و روسیه و ائتلاف‌های ضدتروریستی در منطقه به نفع آنان است. مثلاً آقای اولاند در فرانسه نظریات خود را برای انتخابات سال آینده مطرح نکرده‌اند و به نظر می‌رسد کسی که سوسیالیست است در این انتخابات هیچ شانس ندارد.

در ارتباط با همکاری میان ایران و روسیه ما همکاری‌های خیلی خوبی داریم. طی دو ماه گذشته نماینده ویژه رئیس‌جمهور روسیه در مورد بحران‌های سیاسی چهار بار از ایران بازدید داشته است. طی چند روز گذشته که با جناب دکتر ولایتی و شمخانی ملاقات کرده‌اند با جزئیات بسیار موارد سوریه را گفت‌وگو کرده‌اند. ما هم همکاری خود را چه در بعد نظامی و چه در بعد سیاسی به طور مفصل مورد بحث قرار دادیم. دیروز که مکالمه تلفنی بین آقای روحانی و پوتین برقرار شد. جلسات سه جانبه نیز با ایران، ترکیه و روسیه برگزار شده است.

روابط ما با دولت ترکیه با وجود اختلاف نظرها رو به بهبود است. البته باید این را در نظر بگیریم که ترکیه به‌خصوص در مناطق شمالی سوریه دارای نفوذ است و باید از این امکانات ترکیه برای برقراری صلح و آرامش استفاده نماییم. ما به هیچ وجه نمی‌گوییم آقای بشار اسد رئیس‌جمهور سوریه باشد. این فقط و فقط به مردم سوریه بستگی دارد. در نتیجه انتخابات عادلانه، شفاف ما باید تلاش کنیم در آینده در مورد قانون اساسی سوریه صحبت نماییم. در مورد برگشت مهاجرین سوریه از کشورهای اروپایی و ایجاد شرایط برای برگزاری انتخابات که مردم سوریه خود باید تصمیم بگیرند. اما در حال حاضر یکی از اهداف اصلی ما حمایت از رژیم جمهوری مردمی سوریه است. در حال حاضر آقای بشار اسد برای ما رئیس‌جمهور قانونی این کشور است. ما و دوستان ایرانی آمادگی داریم که همکاری‌های خود را ادامه دهیم. ما مذاکرات سیاسی را پیشنهاد دادیم که در شهر آستانه شروع شود. با شرکت دولت سوریه از یک طرف و گروه‌های مخالف از سوی دیگر. از شما برای در اختیار گذاشتن این فرصت سپاسگزارم.



گرجستان هستند حمایت نموده است. دو جمهوری مطرح شده‌اند و شورای فدراسیون روسیه هم این موضوع را به رسمیت شناخته است. در حالی که روسیه ادعا می‌کند مخالف جدایی طلبی و افراط‌گرایی است. در حالی که این موضوعات با هم همخوانی ندارند. یا مسئله‌ای که در اوکراین پیش آمد. ما بیان می‌کنیم که روسیه دارای آرمان‌هایی است. به طور کلی بعد از ایالات متحده، اروپای غربی و چین، روسیه در آسیا قرار دارد. بنابراین قلمرو جغرافیایی روسیه بسیار مهم است که می‌تواند منافع برای این کشور داشته باشد.

بعد از پایان جنگ سرد روسیه تقریباً از خاورمیانه منفک شد. تا همین اواخر و در دوره پوتین که دوباره خاورمیانه برای روسیه مهم شده است. اما برای اینکه در این عرصه بتواند ایفای نقش نماید بایستی ابزارهای دیپلماسی عمومی داشته باشد. یکی از ابزارها زبان روسی است. مثلاً زبان انگلیسی دارای برد زیادی در جهان است اما کشورهایی که دارای این ویژگی نیستند دارای قدرت نرم کمتری هستند و قدرت نرم روسی سخت است. روسیه در دوره شوروی این قدرت را داشت اما پس از فروپاشی قدرت نرم او کاهش یافت. بنابراین در جهان امروز اگر روسیه می‌خواهد به این قدرت دست یابد از طریق زبان نرم وارد شود. با زبان درشت نمی‌شود دوست جمع کرد.

نکته دیگر روابط اقتصادی است. ما در ایران هیچ نوع کالای مصرفی روسی را نمی‌شناسیم. روسیه را می‌توانیم در صنایع سنگین ببینیم. روسیه یکی از صادرکنندگان انرژی است و در خاورمیانه هم این موضوع مهم تلقی می‌شود. زیرا کشورهای خاورمیانه هم در زمینه انرژی فعالیت دارند. صادرات ما نفت است بنابراین با فروش نفت ما کلاً صادرکننده‌ایم. بیشترین کالاهای بازار ما چینی، هندی، ترکی و یا کمی ژاپنی است. روسیه قراردادی برای فروش ۴۰۰ میلیارد دلار گاز در طی ۳۵ سال با چین منعقد نموده است و چین بیان نموده که در برابر آن فقط کالا صادر خواهد کرد. بنابراین صادرات روسیه در این قسمت است که لوازم الکترونیک، گوشی، لوازم پزشکی، ابزار دریایی و... است. روسیه دارای سه شریک است آلمان، چین و ایالات متحده. روسیه تا سال ۲۰۱۵ صادراتی بالغ بر ۳۴۹ میلیارد دلار داشته است. صادرات، نفت خام و گاز طبیعی بوده است که ۲۰۴ میلیارد دلار کسب شده است (زغال سنگ، سوخت‌های جامد، محصولات نیمه جامد، الماس و انواع چوب).

آقای پوتین زمانی که نخست‌وزیر بودند به آقای مدودف گفتند که هنوز روسیه کشوری است که محصولات خام صادر می‌کند و ما باید صنعتی شویم. اما مشاهده می‌کنیم که دیپلماسی یا برنامه‌ای برای صنعتی شدن روسیه نیست. با آمریکا در دره سیلیکون قرارداد بستند تا مدل پارک صنعتی را در نزدیکی مسکو برقرار نمایند. اما روابط که به هم خورد این کار نیمه‌تمام رها شد.

روسیه قصد دارد در خاورمیانه حضور یابد. یکی از این راه‌ها ایران است که دوست و همسایه هستیم و دارای مرز زمینی هستیم ولی مرز آبی داریم. قراردادی که در سال ۲۰۰۰ در سن پترزبورگ بین ایران، روسیه و هند امضا شد، مبنی بر کریدور شمال-جنوب (نوستراک) است. با این کریدور کالاهای هندی از قلمرو ایران از طریق راه‌آهن به سمت دریای خزر و سپس از طریق دریا به روسیه صادر می‌شوند و سپس از خاک روسیه به اروپای شمالی می‌رسند. نسبت به راه سنتی سوئز، باب‌المنندب و... ۴۰ درصد در زمان و ۳۰ درصد در هزینه صرفه‌جویی دارد. ولی ما کاری نکرده‌ایم. به‌تازگی فقط شنیده‌ایم که راه‌آهن قزوین، رشت و آستارا که ایران را به روسیه متصل می‌کند بهره‌برداری خواهد شد. گفته بودند که سالی ۲۰ میلیون تن کالا قرار است جابه‌جا شود، ولی کل صادرات ایران از بنادر تجاری ۲۰ میلیون تن نبوده است. من فکر می‌کنم روسیه خیلی استراتژیک فکر کرده است. این کریدور بیشتر به درد روسیه می‌خورد تا ایران. زیرا روسیه از این طریق می‌تواند در خاورمیانه حضور داشته باشد و در حاشیه بندرعباس با کشورهای دیگر ارتباط داشته باشد. این کریدور استراتژیک است. زیرا اگر مزاحمتی در اقیانوس اطلس یا آرام شکل بگیرد روسیه از این طریق می‌تواند از مرکز و ایران استفاده نماید.

از طریق دریای سیاه و ترکیه هم روسیه می‌تواند به سوریه دست یابد. زیرا این یک ضرورت ژئوپلیتیکی است. کشورها برای اینکه به اهداف ژئوپلیتیکی خود دست یابند از بعضی منافع احساسی خود می‌گذرند. روسیه و ترکیه مشکلات خود را کنار گذاشتند زیرا اقتصاد هر دو کشور وابسته به یکدیگر است. روسیه از طریق خط لوله گاز صادر می‌کند و از ترکیه پول دریافت می‌کند و به ازای آن کالا وارد می‌کند. روسیه در سال‌های اخیر فقط مواد غذایی وارد می‌کند. از طریق دریای سیاه و ترکیه می‌تواند به سوریه و از آن طرف به اسرائیل راه پیدا کند. زیرا روسیه روابط نزدیکی با اسرائیل دارد. شاید اگر بندر طرطوس نبود سوریه با روسیه همچنان ارتباطی نداشت. زیرا تنها بندری است که روسیه می‌تواند از این طریق در ماورای بحار پایگاه نظامی داشته باشد. بنابراین هر حکومتی که در سوریه روی کار آید و با این اهداف روسیه در تضاد باشد موقعیت ژئوپلیتیکی را در شرق مدیترانه از دست خواهد داد.

روسیه می‌خواهد منافع ملی خود را به دست آورد و آن‌ها را حفظ نماید. بنابراین روسیه برای نفوذ در خاورمیانه از طریق کالا نمی‌تواند نفوذ کند. زیرا همانطور که عرض کردم ساختار صادرات و واردات آن طوری نیست که به این امر فکر کند؛ بلکه به کالاهای مهم‌تر فکر می‌کند. مانند خدمات فنی و مهندسی، ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای، ساختن سیلو، بنادر و مهم‌تر از آن تولید اسلحه. در سال گذشته روسیه ۱۵ هزار میلیارد دلار اسلحه صادر کرده و دومین صادرکننده اسلحه در جهان است. وقتی اسلحه صادر می‌شود، کشورهای خلیج فارس عمدتاً متکی به آمریکا هستند، اما به این مسئله نیز فکر می‌کنند که ممکن است آمریکا نیز قابل اعتماد نباشد. بنابراین آن‌ها تنوع ژئوپلیتیکی در واردات و صادرات دارند و این تنوع سبب می‌شود تا کشور کمتر به یک قدرت وابسته شود. وقتی که صادرات روسیه افزایش می‌یابد، فقط اسلحه نیست که می‌فروشد بلکه مسئله ابقا نیز هست که بتواند از حکومت‌های موجود در منطقه حمایت کند.

یکی از مسائلی که سفیر نیز اشاره نمود مبارزه با تروریسم است. برای اینکه این تروریسم از طریق افغانستان به آسیای مرکزی گسترش پیدا نکند، فعال است. زیرا روسیه فقط ۶۸۰۰ کیلومتر مرز مشترک با قزاقستان دارد که تمام آن استپ است. چگونه می‌تواند این منطقه را کنترل کند. بنابراین مهم‌ترین کار پیشگیری از این حوادث در خاورمیانه است. بنابراین زمانی که روسیه می‌خواهد از این کار پیشگیری کند نماینده روسیه در شورای اروپا اعلام نمود که یکی از اهداف ما از حضور در اینجا این است که افرادی که تحت عنوان داعش هستند ممکن است بازمانده چچن‌هایی باشند که امکان دارد برگردند. هرچند ما باید در نظر داشته باشیم در اتحادیه قرن نوزدهم وقتی روسیه با چچن‌ها مبارزه کرد، تعدادی از این چچن‌ها به خاورمیانه، اردن، سوریه و... رفتند. وجود روسیه در این فضا برای رفع تهدید و حضور بیشتر است.

ایران هم از نظر سیاسی توانسته است منافع روسیه را تأمین کند. ولی از نظر بازرگانی موفق نبوده‌ایم. وقتی بازار ترکیه به سمت روسیه قطع شد، خیلی‌ها در ایران بیان کردند که این کالاها را از طریق ایران تأمین کنیم. سؤال این بود که این کالاها قبلاً کجا بود؟ یک تعدادی از تجار ما سال‌ها به‌طور ثابت در ترکیه بودند و بیان داشتند که روابط بعداً بهبود خواهد یافت که پیش‌بینی خوبی بود.

سخنرانی دکتر جهانگیر گرمی، مدیر گروه مطالعات روسیه در دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران



قبل از آغاز بحث باید گفت، در مورد ژئوپلیتیک جهان چهار منطقه وجود دارد که خیلی مهم‌تر از بقیه هستند که شامل اروپا، خاورمیانه، اوراسیای مرکزی و شرق آسیا است. یکی از تحولات مهم در دهه‌های اخیر این است که این چهار منطقه بسیار در یکدیگر تنیده شده‌اند. عوامل مختلفی بر این موضع تأثیرگذار است: ۱- عامل

فروپاشی شوروی؛ ۲- ظهور اسلام سیاسی؛ ۳- پدیده داعش و تروریسم؛ ۴- گسترش تجارت، این عوامل باعث شده چین یکی از بازیگران مهم در آسیای مرکزی باشد و بخش عمده انرژی برای آسیای مرکزی اختصاص یابد. اتحادیه اروپا از طریق ناتو در اوراسیای مرکزی و خاورمیانه دخالت می‌کند. روسیه هم درگیر مسایل منطقه است. مجموعه این مسایل سبب شده که این چهار منطقه بسیار به یکدیگر نزدیک شوند. در این موارد است که من بحث خود را ارائه می‌کنم.

از سال ۲۰۱۲ ما شاهد تحولی جدی در مسایل خاورمیانه هستیم و این سیاست نسبت به گذشته متحول شده است. به‌خصوص در یک‌ونیم سال اخیر ما شاهد اولین اقدام نظامی خارج از قلمرو شوروی از طرف دولت روسیه هستیم. این طبیعتاً همکاری‌های نظامی و گسترده‌ای را ایجاد نموده است. سؤال من این است که این تحول چه ماهیت و چه پیامدهایی برای منطقه دارد؟ این سیاست خارجی در منطقه عمدتاً سلبی است. یعنی قصد دارد حفظ وضع موجود داشته باشد و افراط‌گرایی و تروریسم را نابود کند. روسیه به دنبال یک نظام چند قطبی و چندجانبه‌گرا است که آلت‌ناتیو نظام تک قطبی و یک جانبه‌گرایی با محوریت آمریکا و غرب شود. روسیه خود یک نظام قدرت است که به دنبال کسب قدرت جهانی است. شاخص‌های قدرت جهانی هم در دو فاکتور است: ۱- هم پایگی راهبردی با غرب در حوزه تولید سلاح- های هسته‌ای و استراتژیکی؛ ۲- عضویت در شورای امنیت سازمان ملل متحد و حفظ این جایگاه در نظام جهانی.

از نظر اقتصادی آمریکا ۱۸۰۰۰ هزار میلیارد دلار تولید ناخالص ملی دارد در حالی که روسیه ۱۲۰۰ میلیارد دلار دارد. دولت روسیه کاملاً عمل‌گرایانه عمل می‌کند. یعنی دیدگاه استراتژیکی به‌ویژه از زمان پوتین به مسایل ندارد. برای دولت روسیه منطق بازی بزرگ مانند قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. این منطق برای دولت روسیه سبب می‌شود تا از طریق دولت‌های بزرگ به دنبال حل‌وفصل مشکلات و مسایل منطقه‌ای و بین‌المللی باشد. دولت روسیه قصد تغییر نظام بین‌المللی را ندارد بلکه به دنبال حفظ این سیستم متتها با ویژگی چند قطبی بودن با آن بازی در درون این سیستم است.

تفاوت عمده سیاست خارجی ما با روسیه در این سال‌ها این است که در ایران بازی درون سیستمی بسیار سخت است. زیرا ایدئولوژی در داخل پیوسته در حال تبلیغ این موضوع است که ما قصد داریم نظام امپریالیستی را نابود کنیم؛ با استکیار مبارزه کنیم و... اما در سیاست خارجی نمی‌توان با این نگاه وارد سیستم بین‌الملل شد. زیرا با تعارض مواجه می‌شویم. این تعارض را در سیاست آقای ظریف و روحانی

مشاهده می‌کنیم. زیرا به دنبال بازی درون سیستمی هستند. دولت روسیه به دنبال موازنه است و برتری را تنها در اوراسیای مرکزی دنبال می‌کند.

اصل بعدی ایجاد شرایط اقتصادی برتر در دراز مدت است. یکی از ضرورت‌های دولت روسیه توسعه اقتصادی است. زیرا فروپاشی هم به این دلیل صورت گرفت که توسعه اقتصادی نداشت. دولت روسیه نظام وستفالیایی را بر مبنای نظم ملی، حاکمیت، عدم مداخله و... دنبال می‌کند. برخلاف غرب که به دوران پاسوستفالیایی رسیده است. یعنی دیگر حاکمیت ملی و... را دنبال نمی‌کند. آخرین اصل هم همکاری‌های همه‌جانبه و دیپلماسی و همکاری با سازمان‌های چندجانبه‌گرایانه مانند سازمان ملل متحد و سازمان همکاری شانگهای است. پنج موضوع برای روسیه مهم است: ۱- نظام بین‌المللی چندقطبی؛ ۲- ثبات جهانی؛ ۳- هم‌پایگی راهبردی؛ ۴- سطح گسترش ناتو و موازنه منطقه‌ای و ۵- مبارزه با تروریسم.

دولت روسیه دارای انتخاب‌های راهبردی است. این انتخاب‌های راهبردی گاه شرایط را دشوار یا شرایطی مناسب در اختیار دولت روسیه قرار می‌دهند: نخست امنیت روسیه که دارای تهدیدات امنیتی بسیاری است. مهمترین آن‌ها جلوگیری از گسترش ناتو، مبارزه با تروریسم، اداره سرزمین گسترده و... است. اما نیاز به تکنولوژی برای روسیه حیاتی است و این دو باهم در تعارض قرار می‌گیرند. لذا می‌بینیم که بعد از بحران اوکراین روسیه تحریم می‌شود. زیرا این تحریم می‌تواند بر اقتصاد روسیه تأثیرگذار باشد. از سال ۲۰۱۶-۲۰۱۵ صادرات و واردات، کاهش ارز و... روسیه ۵۰ درصد کاهش یافته است.

دوم، روسیه به دنبال ثبات‌گرایی و کاهش هزینه‌های سیاست خارجی است که این کار بسیار دشوار است. دولت روسیه فاقد هرگونه طرحی برای جهان است زیرا فاقد ایدئولوژی لازم برای دوران معاصر است. لذا دنبال حفظ وضع موجود است و در سطح منطقه‌ای ابزارهای فراوانی دارد. اما در سطح فرامنطقه‌ای ابزارهای بسیار محدودی دارد. به دنبال همکاری با چین و کشورهای شرقی در شرایط تحریم است.

سوم، اقدام نظامی محدود و کم هزینه است. تأثیر جنگ افغانستان و فروپاشی همچنان در ذهن دولت‌مردان روسی است. خاورمیانه چهارمین اولویت سیاست خارجی روسیه است. نگاه ژئوپلیتیک به منطقه هم به این شکل است. ارتباط از طریق دریای سیاه و تنگه‌های بین‌المللی ترکیه، از طریق ایران و ترکیه به قفقاز، از طریق افغانستان به آسیای مرکزی و ولگای مرکزی روسیه، پیوند اجتماعی، سیاسی و مذهبی با مسلمانان خاورمیانه، ۶۰ میلیون مسلمان آسیای مرکزی و قفقاز و ۲۰ میلیون مسلمان در داخل روسیه. آخرین سیاست ژئوپلیتیک فاصله موصل تا جنوب روسیه است که ۶۰۰ مایل است. این منطقه به این دلیل برای روسیه مهم است که



جمهوری اسلامی ایران نباید از تعادل بخشی در سیاست خارجی خود غفلت کند.

روسیه هیچ‌گاه جای غرب را برای ایران نمی‌گیرد. زیرا در شورای سازمان ملل بدترین تحریم‌ها را علیه ایران صادر نمودند و دو کشور روسیه و چین به ضرر ایران رأی دادند. در روابط بین‌الملل نباید فقط نگاه به یک منطقه شود باید موازنه بخشی به‌ویژه برای ایران صورت گیرد. زیرا ایران با چین و غرب در آینده نزدیک ارتباط برقرار خواهد کرد. روسیه ضمن نگرانی شدید از وجود اسلام‌گرایی، از وجود بحران از کنترل خارج شده نیروهای تندرو تا آنجا که موجب دردسر برای غرب در منطقه شود و تکرر بحران‌های بین‌المللی را ایجاد کند، استقبال می‌کند. در نهایت اینکه همکاری با روسیه برای ایران کوتاه‌مدت است و این تا زمانی است که منافع مشترک است. بنابراین اگر به دنبال ثبات در منطقه هستیم و به دنبال خاورمیانه‌ای با ثبات هستیم باید به صورت منطقه‌ای همکاری نماییم.

سفیر روسیه: اولویت ما راه‌آهن اینچه‌برون - گرمسار است.

من باید در این جلسه به چند نکته اشاره کنم. زیرا طبیعی است ما در بعضی اوقات هم نظر هستیم و در برخی زمان‌های دیگر موافق هم نیستیم. مسلماً ما گاهی دارای منافی هستیم ولی به طور مختصر به چند مورد اشاره می‌کنم. آنچه مربوط به اوستیای جنوبی و آبخازیا است را مورد بررسی قرار می‌دهم. در حقوق بین‌المللی دو اصل مهم وجود دارد: ۱- اصل تمامیت ارضی و ۲- اصل تعیین سرنوشته. گاهی اوقات این دو اصل با یکدیگر در تضاد هستند. در سال ۲۰۰۸ چه اتفاقی افتاد؟ رئیس‌جمهور پیشین گرجستان به اوستیای جنوبی حمله کرد. این آقا کیست؟ دست‌نشانده آمریکا. تا این حد رسید که در نتیجه شکست از گرجستان اخراج شد و به آمریکا رفت. سپس دولت آمریکا اوکراین را وادار کرد تا به استانداری



اودسا منصوب شود ولی سپس از آنجا هم اخراج شد.

روسیه به این دلیل وارد عمل شد که کشتار دسته جمعی مردم اوستیا بود. بر این اساس از ما انتقاد می‌شود که شما از جدایی طلبان حمایت می‌کنید و تمامیت ارضی گرجستان را نقض کرده‌اید. ما به آن‌ها یادآوری می‌کنیم قبل از جنگ گرجستان در کوزوو و یوگسلاوی چه اتفاقی افتاده است؟ مگر حمله به یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ نقض حقوق بین‌المللی نبود؟ مگر مجوز از شورای امنیت دریافت نمودند؟ تخیر. اقدامی یک جانبه بود و کوزوو را به رسمیت شناختند. ما چندین بار هشدار دادیم که این کار را نکنید زیرا خیلی خطرناک است. اما به ما گوش ندادند و گفتند موضوع کوزوو یک موضوع منحصر به فرد است و نباید تکرار شود. اما ما گفتیم مگر شما چه کسی هستید که بیان می‌کنید این موضوع منحصر به فرد است. بنابراین ما گفتیم مخالف هستیم و استقلال آبخازیا و اوستیای جنوبی را به رسمیت شناختیم.

آنچه مربوط به کریمه می‌شود شما آگاه هستید که قبل از این حوادث در اوکراین چه شد؟ در سال ۲۰۱۰ آقای یانوکویچ با انتخابات دموکراتیک به رئیس‌جمهوری اوکراین رسید. من به عنوان ناظر کوتاه مدت از طریق سازمان امنیت

مقر چین است. روسیه در ۲۰ سال گذشته دو جنگ داخلی با چین‌ها داشته که در جنگ اول دولت روسیه شکست خورد و مجبور به بستن قرارداد شد. ولی در جنگ دوم پیروز شد و چین‌ها را مجبور به مهاجرت نمود.

منافع روسیه در منطقه شامل موارد زیر است: ۱- حفظ متعهدان و معاهدات خود در منطقه؛ ۲- ثبات سیاسی و کنترل افراط‌گرایی؛ ۳- موازنه منطقه‌ای دولت‌های خاورمیانه (ایران، ترکیه، اسرائیل و عربستان)؛ ۴- نقش آفرینی برای حفظ هژمون منطقه‌ای و جهانی (دولت روسیه در بهترین شرایط ۵۰ میلیارد دلار تجارت خارجی با خاورمیانه داشته و یا می‌تواند داشته باشد)؛ ۵- نقش آفرینی برای سیاست انرژی است که عضویت در اوپک گازی برایش اهمیت دارد و ۶- نقش آفرینی برای حل مسایل مهم تر با غرب است.

تهدیدات روسیه در این منطقه عبارتند از: ۱- حاکمیت ملی در دولت‌های همسو و نزدیک به روسیه؛ ۲- فروپاشی دولت‌ها و گسترش فعالیت گروه‌های غیردولتی که در مورد داعش دیدیم که ضعف دولت در سوریه و ضعف دولت در عراق این وضعیت را نشان داد؛ ۳- تشدید شرایط در اوضاع عراق، سوریه و افغانستان؛ ۴- گسترش سلاح‌های غیرمتعارف؛ ۵- افراط‌گرایی و تروریسم در منطقه اطراف روسیه و حتی داخل روسیه؛ ۶- قدرت ترکیه در حوزه قفقاز؛ ۷- جهت‌گیری ناتو به سمت روسیه.



فرصت‌های روسیه هم در منطقه عبارتند از: ۱- وجود گرایش‌های آمریکا و غرب ستیز در منطقه؛ ۲- داشتن نظامیان و همکاران سنتی در منطقه مانند توافقات با مصر، لیبی و یمن؛ ۳- رقابت‌های منطقه‌ای برای روسیه فرصت است. محور روسیه، قبرس، ترکیه و یونان در شرایط اضطراری می‌تواند برای کنترل ترکیه کمک کننده باشد و ۴- قدرت منطقه‌ای ایران برای روسیه نیز یک فرصت است. دولت روسیه این چهار عامل را راهبرد اصلی خود می‌داند: ۱- حفظ ثبات منطقه در چهارچوب نظام وستفالایی؛ ۲- جلوگیری از به هم خوردن موازنه منطقه‌ای؛ ۳-

کنترل افراط‌گرایی و تروریسم و ۴- روابط همه‌جانبه‌نگری و منطقه‌گرایی.

پیامدهای راهبرد روسیه در منطقه: ۱- کنترل شرایط و جلوگیری از به هم خوردن آن؛ ۲- حفظ دولت در سوریه؛ ۳- مذاکره با آمریکا و احیای نقش فرمانتیه‌ای روسیه؛ ۴- خروج از وضعیت محاصره غرب؛ ۵- حل بحران آوارگان؛ ۶- بهره‌گیری برای کاهش فشار در سطوح بالاتر؛ ۷- محدودسازی آثار بحران اوکراین؛ ۸- کاهش تبلیغات رسانه‌ای؛ ۹- مساعدسازی افکار عمومی و ۱۰- پیچیدگی بیشتر مسایل منطقه‌ای غرب آسیا و محدود شدن نقش غرب.

پیامدهای این راهبردها برای ایران این است که اقدامات روسیه و ایران در سال‌های گذشته در تعارض با یکدیگر قرار داشته است. سیاست روسیه در حفظ دولت سوریه، موازنه بخشی و مبارزه با تروریسم مثبت بوده است. اگر ایران در موضوع سوریه دچار لطمه می‌شد و سقوط می‌کرد آن زمان بحث عراق، لبنان و... مطرح می‌شد و فشارهای دولت ترکیه و عربستان را در اطراف مرزها و حتی در داخل ترکیه متوجه می‌شدیم. روسیه دارای اشتراکاتی با ایران است اما در درازمدت نیز نگرانی‌هایی دارد. این یک واقعیت است.

اروپا در آنجا حضور داشتیم. اما در سال ۲۰۱۴ چه اتفاقی افتاد؟ با زور بر کنار شد و این یک کودتای نظامی بود. ولی من همیشه از غربی‌ها انتقاد می‌کنم که شما دموکرات‌ها به قول معروف از افراد غیرقانونی حمایت کردید، زیرا یک رژیم دست نشانده بر سر قدرت آمد. یکی از اهداف آمریکا برای سر کار آوردن یک قدرت دست نشانده چه بود؟ یکی از اهداف اخراج نیروی دریایی روسیه از شرق است. شما درست فرمودید که روسیه کشور بزرگی است و بعد از بازگشت کریمه به آغوش وطن بزرگ‌تر هم شده است.

مسئله دیگر کریدور شمال-جنوب است. شما فرمودید روسیه بیشتر و ایران کمتر علاقمند به این موضوع است. من موافق این مطلب نیستم هر دو کشور دارای علایق مساوی هستند. آنچه شما به طور مشخص اشاره نمودید، قزوین-رشت، رشت-آستارا، آذربایجان-روسیه دیگر دستور کار ما نیست. ما در ایران دارای اولویتهای دیگری هستیم. اولویت ما راه‌آهن گرمسار-اینچه‌برون است. ما قراردادی با ایران در حدود دو میلیارد و دویست میلیون یورو در قبال دو پروژه امضا کردیم. این پروژه‌ها شامل برق‌رسانی، راه‌آهن گرمسار-اینچه‌برون و دیگری احداث ۴ راکتور حرارتی در استان هرمزگان است. تمام این توافقات لازم را ما امضا نمودیم و در طی سال حجم مبادلات ۸-۷ درصد افزایش یافته است. این کریدور پیشنهاد آذربایجان بوده و ما نقشی در آن نداشته‌ایم که مذاکراتی با دولت آذربایجان و دولت روحانی صورت بگیرد. در هشتم اوت ماه جاری صحبت‌هایی صورت گرفته است. ما می‌توانیم مشارکت کنیم اما این پروژه برای ما اهمیتی ندارد. چرا؟ زیرا این قطار از بندرعباس به سمت شمال ایران می‌رود در اینجا بحث تمام می‌شود. از رشت-آستارا بحث طولانی است که آیا آذربایجان پول می‌دهد یا نمی‌دهد؟ این یک موضوع خیلی دشوار است. بعد این قطار وارد باکو می‌شود سپس به کجا می‌رود؟ شمال یا غرب؟ دیپلمات‌های بلغارستانی و رومانی انتظار دارند. این قطار به باکو می‌رود سپس به چپ گرجستان می‌رود سپس رومانی و بلغارستان. هیچ کسی این مورد را تهدید نکرده است و ما این قرارداد را امضا نکرده‌ایم.

شما می‌دانید که موارد بحث برانگیزی مبنی بر حضور جنگنده‌های روسی در پایگاه همدان وجود داشت. باید توضیح داده شود که روسیه هرگز به دنبال پایگاه نظامی در ایران نبوده است. قانون اساسی ماده ۱۴۵ وجود دارد که ما برای ایران ارزش قایل هستیم و در امور داخلی این کشور دخالت نخواهیم کرد. فکر می‌کنم که اکثراً متوجه هستند که دلیل اصلی حضور موقت در فرودگاه شهید نوژه چه بود این مبارزه مشترک در برابر دشمن مشترک است.

پرسش و پاسخ‌ها

چرا با توجه به نقشی که ایران در عرصه زمینی سوریه دارد اما در رسانه‌های روسیه ذکری از نقش مهم ایران در عرصه سوریه نمی‌شود؟

هست حتی دیروز آقای پوتین در حضور وزرای خارجه به این موضوع اشاره کردند که ایران یکی از متحدین ما در سوریه است و ما با ایران همکاری می‌کنیم.

آیا این تناقضی در سیاست روسیه نیست که از یک طرف همکاری با ایران و دفاع از حکومت بشار اسد را دارد و از طرف دیگر همکاری و روابط با اسرائیل؟

نخیر. ما تلاش می‌کنیم تا با تمام کشورهای منطقه دارای روابط خوبی باشیم. هدف ما هدفی روشن است که از فرصت و اهداف هر کشوری استفاده کنیم چه اسرائیل، چه عربستان و... ما با اسرائیل هیچ‌گونه مشکلی نداریم. شما بیان می‌کنید رژیم صهیونیستی و ما می‌گوییم اسرائیل، در این زمینه دارای اختلاف نظر هستیم. ما از فلسطین حمایت می‌کنیم حتی قطعنامه‌هایی که برای تشکیل فلسطین مستقل انعقاد شد را ما قبول داریم. ما در شورای امنیت و در سازمان ملل از فلسطین حمایت می‌کنیم. منتهی در حال حاضر هیچ وحدتی در بین فلسطینی‌ها چه در نوار غزه، چه در کرانه باختری وجود ندارد.

آیا در حال حاضر کشور روسیه در زمینه اقتصادی دارای مدل مشخصی است؟

خیر، ندارد. ولی کدام کشوری برای خود چنین مدلی دارد. ما خیلی متأسفیم که در ایران بودجه نیازمند درآمد نفت و گاز است. ما خود در حال تلاشیم تا وابستگی به این نوع درآمدها کاهش یابد. چنانچه ما می‌دانیم این روند خیلی طولانی و دشوار

است. ما باید تلاش کنیم تا از این روند خارج شویم زیرا در نتیجه تحریم‌های یک-جانبه ما ضرر بسیار دیده‌ایم.

سیاست روسیه در قبال کردها در خاورمیانه و تشکیل دولت کرد را چگونه می‌بینید؟

کردها زمانی که از ما می‌پرسند شما درصدد ایجاد یک منطقه کردنشین در سوریه هستید ما به آن‌ها می‌گوییم شما از ما این را نپرسید. این موضوع را خود سوری‌ها باید مذاکره کنند و خود آن‌ها تصمیم بگیرند که خودمختاری فرهنگی، اقتصادی و... به کردها داده شود یا نه. به نظر من بعد از برقراری ثبات و آرامش در سوریه مسئله بعدی رسیدگی به موضوع کردها است.

در مورد تمدید تحریم‌های غرب علیه روسیه در طی شش ماه آینده و اینکه آقای ترامپ موضوع الحاق کریمه به روسیه را غیرقابل ممکن ندانسته است نظر شما چیست؟ ما به اروپایی‌ها همیشه می‌گوییم کمی منتظر باشند. ما پس از انتخابات آمریکا وارد یک ساختاری شده‌ایم که فکر می‌کنم دولت اوکراین خیلی به نفع هیلاری تبلیغ نمود. این تحریم‌ها برای روسیه جنبه مثبتی هم داشته است. به طوری که ما برای تولیدات داخلی یک فرصت به‌دست آورده‌ایم. امسال در تولید غلات پیش‌تاز شدیم و امکان اینکه ۳۵ میلیون تن به کشورهای ایران، مصر و... صادر کنیم زیاد است. کشاورزان ما فرصت خوبی را بدست آوردند زیرا دیگر رقابتی وجود ندارد. آن‌ها تحریم کنند ما هم تحریم می‌کنیم. زیرا این بازی باخت-باخت است.

با توجه به اینکه احتمالاً بحران سوریه به اتمام برسد و مسئله داعش در عراق حل شود و این موضوع به افغانستان راه یابد برنامه روسیه در قبال افغانستان چه خواهد بود؟

ما برای ثبات افغانستان تلاش زیادی کردیم ولی همکاری با آمریکا برای ما خیلی سخت بود. آمریکایی‌ها چه کردند؟ اشرف غنی و عبدالله را به‌وجود آوردند. اختلاف نظر بین این دو ائتلاف بسیار زیاد است. افغانستان دارای مشکلات داخلی بسیاری است. اتحاد شوروی مرتکب اشتباهات بسیار زیادی در افغانستان شد. زیرا وضعیت افغانستان، ارزش‌های اسلامی و... را مدنظر قرار نداد. آمریکایی‌ها نیز اشتباهات شوروی را تکرار کردند و سرنوشت آمریکایی‌ها همانند شوروی خواهد بود یعنی خروج از افغانستان. تا زمانی که غربی‌ها نفهمند که نباید با روسیه رقابت کنند بلکه باید با ایران و روسیه و... همکاری کنند به نتیجه‌ای نخواهند رسید. بدون ایران حل‌وفصل مناقشه منطقه‌ای امکان‌پذیر نیست ما این موضوع را چندین بار بیان کرده‌ایم و همچنان بیان می‌کنیم.

با توجه به اینکه دو اتفاق مهم در دو روز قبل افتاده است یعنی ترور سفیر روسیه در ترکیه و قطعنامه شورای امنیت در مورد حلب، می‌خواهیم بدانیم که بازماندگان به طور کامل از حلب خارج شده‌اند و حلب به طور کامل در اختیار دولت سوریه است هدف غایی و نهایی از اعزام ناظران ملل برای حلب در حالی که به طور کامل آزاد شده است چیست؟ پرسش دوم اینکه روسیه در دو سال اخیر در حفظ آثار باستانی سوریه به‌خصوص پالمیرا تأکید بسیاری داشته است، اهمیت این منطقه برای روسیه چیست؟ روسیه چه برنامه‌هایی برای باز پس‌گیری این منطقه از شورشیان دارد؟

این اهمیت برای دولت روسیه نیست بلکه این اهمیت برای دولت سوریه است. در دو هفته پیش معاون نخست وزیر روسیه از سوریه بازدید کرده است و با آقای بشار اسد صحبت کرده است. من فکر می‌کنم در حال حاضر راجع به آینده بازسازی اقتصادی سوریه نمی‌توانیم کاری انجام دهیم. کشورهای اروپایی هم باید درگیر این موضوع شوند زیرا اگر آن‌ها می‌خواهند مهاجرین به وطن خود برگردند باید هزینه‌هایی داشته باشند. سوریه یک بار سنگین برای بودجه ایران و روسیه است. همچنین ما به دولت فرانسه گفتیم ما مخالف رأی شما هستیم و این نظر را وتو خواهیم کرد. ما برای فعالیت ناظرین ملل متحد ارزش قائل هستیم و درصدد تامین امنیت آن‌ها هستیم. زیرا برای خارج شدن خود آن‌ها و خانواده‌هایشان از شهر حلب ما با مشکلات جدی مواجه شدیم. زمانی که از پوتین پرسیدند دلیل تصرف دوباره پالمیرا از طرف متهاجمین چه بود ایشان چه گفتند؟ عدم هماهنگی بین نیروهای هوایی روسیه و نیروهای زمینی دولت سوریه و نظامیان دیگر که ایران هم جزو آن‌ها است. (پیاده‌سازی: سعید صادقلو).

قومی و مذهبی در حوزه اروپای شرقی روی داد (بحران‌های کوزوو، بوسنی و هرزگوین و مقدونیه). تمام تلاش‌ها برای رفع این بحران‌ها تا زمان دخالت ناتو بی‌نتیجه بود. این رویدادها خلاء هویتی ناتو را رفع کرد و ناتو در حوزه کنشگری در سطح بین‌الملل برجستگی نشان داد.

روند تحولات بین‌الملل مانند وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر کم‌کم این سازمان را ارتقا داد. ناتو بلافاصله گسترش کارکردی و جغرافیایی پیدا کرد. گسترش جغرافیایی همان سیاست درهای باز ناتو به اعضای جدید بود که از بدو تأسیس تا سال ۱۹۹۹ فقط ۱۶ کشور عضو این سازمان بودند. از سال ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۹، در کم‌تر از ۱۰ سال اعضا به ۲۸ عضو رسیدند. از این سال تاکنون ناتو نتوانسته گسترش یابد، اما در آینده احتمال اضافه شدن اعضا با ملاحظه‌کاری‌های خاص وجود دارد. دلیل توقف عضوگیری اعضای جدید بحران گرجستان در سال ۲۰۰۸ بود. استراتژی اشتباه ناتو که با تحریک آمریکا روی داد. این اشتباه همان اضافه شدن بند الحاق قطعی گرجستان و اکراین به ناتو بود که واکنش روسیه به این رویداد سخت بود.

ناتو اکنون گسترش کارکردی یافته است. در گذشته کارکرد ناتو قدرت‌گیری در برابر شوروی بود. اکنون تعریف تهدید از سوی ناتو دچار تغییر شده و مناطق خاورمیانه، قفقاز، آسیای مرکزی، ناحیه مدیترانه و شمال آفریقا را شامل می‌شود. بحث دیگر تغییر منابع تهدید ناتو است که در دوران جنگ سرد بحث کمونیسم تنها منبع تهدید ناتو بود. اما اکنون در سیر تحولات تروریسم، اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، افراط‌گرایی مذهبی، جنایات سازمان‌یافته، مهاجرت، تنش‌های قومی و مذهبی، دولت‌های ورشکسته، دزدی دریایی و... منابع تهدید علیه ناتو شده‌اند.

سازوکارهای جدید ناتو در حوزه اقدام برای مناطق مختلف جهان به شرح زیر است:

۱. گفت‌وگوی مدیترانه‌ای برای حوزه مدیترانه و منطقه شمال آفریقا؛
 ۲. همکاری استانبول برای حوزه خلیج فارس؛
 ۳. مشارکت برای صلح حوزه آسیای مرکزی و شمال آفریقا؛
 ۴. همچنین شورای یورو اتلانتیک برای کشورهای اروپایی غیرعضو ناتو در نظر گرفته شده است.
- در اجلاس لیسبون فرمول ۲۸+۱ تصویب شد که منظور این است که ناتو آمادگی خود را برای عضویت کلی کشورها اعلام می‌دارد. این اقدام سبب حضور شرکای ناتو در جلسات این سازمان می‌شود. این اقدامات اهمیت به‌سزایی دارد. با توجه به این رویدادها ما با یک ناتو جدید پیش رو هستیم که حد مرزی برای خود قایل نیست. حال بحث ناتو و اقدام این سازمان در پیرامون ما به‌ویژه در یک دهه گذشته است. حضور در عملیات افغانستان و ادامه آن تاکنون، مبارزه با دزدان دریایی در خلیج عدن، عملیات دریایی مدیترانه، عملیات آموزشی در عراق و خودداری از مشارکت مستقیم و همچنین استقرار سامانه دفاع موشکی ناتو و عملیات در لیبی.

اما اهداف اصلی ناتو:

الف) روسیه و چین را به‌عنوان قدرت‌های بزرگ و مخالف خود مهار کند؛

ب) از ظهور قدرت‌های جدید مانند هند و ایران جلوگیری کند و توانایی مقابله با آن‌ها را داشته باشد.



نشست تخصصی تحولات ناتو و تأثیر آن بر محیط امنیتی پیرامون ایران

دکتر کیومرث جاویدنیا، رئیس مرکز مطالعات اروپای دفت‌ر مطالعات سیاسی و بین‌المللی اروپای دفت‌ر مطالعات سیاسی و بین‌المللی و مدرس دانشگاه وزارت امور خارجه

نشست «تحولات ناتو و تأثیر آن بر محیط امنیتی پیرامون ایران»، در روز سه‌شنبه ۲۳ آذرماه ۱۳۹۵، در سالن استاد شکویی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس برگزار شد. در ادامه متن پیاده شده این نشست را می‌خوانید.

متأسفانه بحث ناتو در سطح جامعه دانشگاهی کشور ضعف‌های اساسی دارد و بسیاری از منابع در این رابطه غیرمستند هستند. ادبیات حوزه ناتو در کشور ما بیشتر رسانه‌ای است تا علمی و کارشناسی. به‌عنوان مثال ذکر کلمه پیمان برای ناتو اشتباه است؛ زیرا ناتو سازمان است.

ناتو مهم‌ترین نهاد و سازمان امنیت بین‌المللی است. نقش آفرینی‌اش به‌گونه‌ای است که برای همه اعضای جامعه بین‌الملل اهمیت زیادی دارد. بنابراین برای برخورد صحیح با این سازمان شناخت ما باید کافی و دقیق باشد. اگر دقیق نباشد در تحلیل‌ها و تصمیم‌گیری‌ها دچار اشتباه خواهیم شد و منافع ملی و امنیتی کشور تحت تأثیر قرار خواهد گرفت.

به‌طور کلی فلسفه وجودی ناتو مقابله تهدید کمونیست شوروی و بلوک شرق بود. هرچند که در تقابل شرق و غرب اتفاق خاصی روی نداد و موازنه قوا بین پیمان ورشو و ناتو برقرار بود. پس از فروپاشی شوروی ناتو فلسفه خود را از دست داد و دچار بحران هویتی شد. اما تحولات دهه نود میلادی روند را تغییر داد. در این دوران جنگ‌های



در بحث ایران باید اقدامات کشورهای پیرامونی ایران را در نظر داشت.

روسیه توانایی مقابله با گسترش جغرافیایی را ندارد لذا به دنبال تأثیرگذاری در تصمیمات ناتو در روند امنیت بین‌المللی و به حداقل رساندن تبعات کارکردی گسترش جغرافیایی ناتو از طریق تعامل با ناتو و کسب امتیاز است.

چین سیاست تعامل دیپلماتیک و گفت‌وگوی سیاسی را با ناتو در پیش گرفته است.

هند به دنبال گفت‌وگو و یک کانال ارتباط برای بیان مواضع و نگرانی‌های این کشور و همکاری در حوزه‌های خاص با ناتو است.

روندهای ناتو در مناطق پیرامونی ما که بر امنیت ما نیز تأثیرگذار است به شرح زیر است:

- تعمیق گفتگو با اعضای مدیریت‌های و همکاری با اعضای شورای استانبول مانند ایجاد دفتر نمایندگی ناتو در کویت و برگزاری جلسات مابین ناتو و کشورهای حوزه خلیج فارس؛

- نقش‌آفرینی ناتو در تأمین امنیت انرژی و حمل‌ونقل دریایی که کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به دنبال واردکردن ناتو به خلیج فارس هستند؛

- معرفی ایران به‌عنوان تهدید کشورهای ناتو و منطقه پیرامون ایران؛

- پیگیری استقرار سپر موشکی که بر امنیت ملی ما تأثیر منفی دارد؛

- بحث موضع ناتو در قبال تحولات ایران که متأسفانه از سال ۲۰۰۹ علیه ایران به‌ویژه در بحث هسته‌ای موضع گرفت و

- تداوم حضور و مشارکت ناتو در افغانستان و عراق.

متأسفانه استراتژی ناتو در برابر ایران است. با توجه به بند ۲۰ ناتو که اجازه دخالت ناتو در ماورای مرزهای خود را می‌دهد، باید واقع‌بینانه با موضوع برخورد کرد. تحولات اخیر مانند خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا و پیروزی ترامپ در انتخابات آمریکا و... سبب تغییراتی در رویکرد ناتو و نظام امنیت بین‌الملل خواهد شد. لذا نشست آتی ناتو در سال ۲۰۱۷ در بروکسل بسیار بااهمیت است. چرا که اگر ترامپ به شعارهای خود در قبال این سازمان عمل کند با ناتو متحول شده رویه‌رو خواهیم بود.

(پیاده‌سازی: علی بهشتیان).



کاربرد روش‌های تفهیمی در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک

میثم هادی‌پور

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

meysamh66@yahoo.com

روش‌شناسی، شناخت شیوه‌های اندیشه و راه‌های تولید دانش است. روش‌شناسی بخشی از فلسفه علم است که به بررسی و تحلیل روش‌های مورد استفاده در یک علم می‌پردازد. به‌طور کلی روش‌شناسی‌ها و دیدگاه‌های شناختی که اعتبار معرفت‌شناختی دارند و بشر بر بنیاد آن‌ها توانسته دانش خود را بیافزاید عبارتند از: روش‌شناسی مبتنی بر عقل؛ روش‌شناسی مبتنی بر حواس و تجربه؛ روش‌شناسی مبتنی بر فهم (هرمنوتیک، تحلیل گفتمان و استنباط) و روش‌شناسی مبتنی بر روایت.

هرمنوتیک روش فلسفی مهمی است که عمدتاً بر این نظر متکی است که واقعیت، به واسطه زبان و موقعیت تاریخی ما، واقعیتی تأویل شده است. اما هرمنوتیک در حکم یک روش‌شناسی هم هست که با ماهیت تأویل و فهم سروکار دارد و نتایج آن تأثیرات وسیعی، نه تنها بر مطالعات ادبی، بلکه بر دین‌شناسی تطبیقی، مردم‌شناسی و رشته‌های گوناگون علوم انسانی داشته است (نیچه و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۸-۱۷). هرمنوتیک نظریه عمل فهم است در جریان روابطش با تفسیر متون و تفسیر هم یعنی دست یافتن به معنای درست متن. هر متنی معنای درستی دارد که واقعیتی پنهان است و تفسیر برای دست یافتن به آن واقعیتی پنهان و کنار زدن معانی نادرست انجام می‌پذیرد (امیری، ۱۳۷۹: ۲۶۸-۲۶۷).

مبانی فلسفی و موضوعی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک (دانش کسب قدرت، مناطق بحرانی، رقابت، حوزه نفوذ، هویت، فضا و...) در ذات خود دارای کشش و قابلیت لازم برای مسئله‌پردازی، انجام و توسعه تحقیقات روشمند علمی بوده و از پایداری مناسبی برای شکل‌گیری و توسعه یک سازه و نظام علمی برخوردار است. با توجه به تنوع موضوعات و مسایل، محققین جغرافیای سیاسی می‌توانند متناسب با مسایل خود از هر یک از روش‌شناسی‌ها برای تولید معرفت و دستیابی به حقیقت و واقعیت استفاده کنند.

یکی از مشکلات عمده در جغرافیای سیاسی روشن نبودن معنای مفاهیمی است که در این علوم به‌کار برده می‌شوند. هنوز در مورد بسیاری از مفاهیم جغرافیای سیاسی بین متخصصین این رشته اجماع نظر وجود ندارد. مفاهیم پایه این رشته مانند ژئوپلیتیک، قلمرو، منطقه، ناحیه، فضا، مرز و... تعاریف گوناگونی دارند و می‌توان گفت اختلاف در بسیاری از تحلیل‌ها به دلیل تعاریف متفاوت از مفاهیم است. مثلاً در مورد state یکپارچگی معنایی وجود ندارد. گاهی به معنای حکومت و گاهی به معنای دولت به‌کار می‌رود، درحالی‌که یکی از واژه‌های مهم این رشته است.

با استفاده از روش هرمنوتیک می‌توان مفاهیم را در سیر تاریخی شکل‌گیری آن‌ها بررسی کرد و با استفاده از تحلیل گفتمان به ریشه‌های این مفاهیم در آغاز به‌کارگیری آن‌ها آگاه شد و به قصد مؤلف از به‌کار بردن این مفاهیم پی برد. این کار در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک سخت‌تر از روشن کردن مفاهیم پیچیده در متون مقدس نیست.

یکی از کاربردهای روش‌های تفهیمی، بررسی پیش‌فرض‌های جغرافیایی و زمینه‌های شکل‌گیری و ارائه نظریات کلان در این رشته است. با استفاده از این روش‌ها می‌توان به بررسی پیش‌فرض‌ها و شرایط حاکم و آشکارسازی سیاست‌های پنهان و پشت پرده نظریات پرداخت. محقق جغرافیای سیاسی در بررسی مسایل باید گفتمان‌های حاکم بر دوره‌های زمانی را تشخیص داده و با کنار زدن لایه‌های بیرونی به چگونگی ساخته شدن مسایل در چارچوب یک گفتمان پی برد. در این‌جا هدف اصلی محقق باید شالوده‌شکنی و معین ساختن گفتمان‌های حاکم باشد. از این دیدگاه، نظریه‌های کلاسیک در زمینه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در چارچوب گفتمان‌های فکری و سیاسی خاص نوشته شده‌اند. ممکن است مکیندر، ماهان، راتزل، اسپایکمن و... به‌طور ناخودآگاه در چارچوب یک گفتمان فکری و سیاسی خاص نظریه‌پردازی کرده باشند و نظریه‌های آن‌ها در خدمت نظام فکری و سیاسی آن زمان بوده باشد.

در مجموع روش‌شناسی مبتنی بر فهم اعم از استنباطی و تفسیری به ویژه در گزاره‌های ادعایی ژئوپلیتیک کلاسیک و ژئوپلیتیک انتقادی کارایی بالایی دارد. این روش‌شناسی با بهره‌گیری از روش‌های تفسیری، استنادی، استدلالی و گفتمانی در فهم نقش متغیرهای سیاسی و روابط قدرت در تغییر، ساخت و بازساخت فضا و معماری افکار عمومی در تلقی از مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی نقش مؤثری دارد.

گزارش

کارگاه‌های شبانه

اساسی و به‌خصوص اصول کلی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، سیر تاریخی قانون‌گذاری و تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اصول مهم قانون اساسی تشریح شد.



کارگاه سوم: «مقاله‌نویسی»

آخرین کارگاه آموزشی در ترم اول سال تحصیلی ۹۶-۹۵، کارگاه مقاله‌نویسی بود که در تاریخ ۴ دی‌ماه ۱۳۹۵ و از ساعت ۱۳ تا ۱۵ در سالن شهدای گمنام دانشگاه تربیت مدرس برگزار شد. هدف از برگزاری این کارگاه آشنایی دانشجویان با اصول مقاله‌نویسی علمی بود. مدرس دوره جناب آقای دکتر مصطفی قادری حاجت، پژوهشگر قطب علمی جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس و دستیار سردبیر مجله علمی-پژوهشی ژئوپلیتیک بود. در این کارگاه دانشجویان با آخرین شیوه‌های درست مقاله‌نویسی، رفرنس‌دهی، آشنایی با مجلات معتبر علمی، طرح سؤال، چارچوب مقاله علمی، چکیده‌نویسی و... آشنا شدند.



انجمن علمی دانشجویی جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، در ترم جدید تحصیلی نیز برگزاری کارگاه‌های تخصصی دیگری را برای علاقه‌مندان پیش‌بینی کرده است. (تنظیم گزارش: میلاد اکبری)

انجمن علمی دانشجویی جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، در راستای وظایف ذاتی خود، در نخستین اقدام، برگزاری کارگاه‌های آموزشی مرتبط با رشته را در دستور کار قرار داد. این کارگاه‌ها در روزهای شنبه، نیمه‌سال اول ۹۶-۱۳۹۵، در دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، سالن شهدای گمنام برگزار شد. معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس و گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس از حامیان برگزاری این کارگاه بودند. در این کارگاه به کارآموزان و استادان مدرس، گواهی‌های شرکت در کارگاه داده شد.



کارگاه اول: «خبرنویسی و تحلیل خبر»

این کارگاه در تاریخ شنبه ۱۳ آذرماه ۱۳۹۵، با حضور جمعی از علاقه‌مندان و دانشجویان حوزه خبر در سالن اجتماعات شهید گمنام برگزار شد. هدف کارگاه آشنایی دانشجویان با اهمیت حوزه خبرنگاری و اصول کلی خبرنگاری و آموزش شیوه‌های نوین خبرنگاری و تحلیل خبر بود. مدرس دوره جناب آقای دکتر اردشیر پشنگ، پژوهشگر مرکز تحقیقات خاورمیانه و خاورمیانه‌نگار روزنامه‌نگار بود. اصول کلی حوزه خبر و خبرنگاری، مانند انصاف و صداقت، اصل بی‌طرفی و... عناصر خبر، ارزش‌های خبری، اصول حرفه‌ای نوشتن لید و تیتراژ، سیر تاریخی سبک تنظیم خبر و گزارش، سبک‌ها و اصول هر سبک به ویژه سبک قلاب از سرفصل‌های این کارگاه بود.



کارگاه دوم: «آشنایی با قانون اساسی»

کارگاه آشنایی با قانون اساسی در تاریخ ۲۰ آذرماه ۱۳۹۵ و از ساعت ۱۳ تا ۱۵ در سالن شهدای گمنام برگزار شد. هدف از برگزاری این کارگاه نیز آشنایی دانشجویان با قانون و قانون اساسی به طور عام و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به طور خاص بود. مدرس دوره جناب آقای دکتر آرش دولت‌ناری، مدرس دانشگاه و وکیل پایه یک دادگستری بود. در این کارگاه قانون و به‌خصوص قانون اساسی، مانند تعریف قانون، قانون اساسی و لزوم تدوین قانون و قانون اساسی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ارزش‌های قانون و قانون اساسی، اصول قانون

بی عدالتی فضایی / جغرافیایی و پیامدهای سیاسی آن

دکتر مصطفی قادری
حاجت، پژوهشگر قطب
جغرافیای سیاسی
دانشگاه تربیت مدرس



Email: mghaderi4@gmail.com

نظام فضایی ایران به دلیل ناهنجاری حاکم بر نظام برنامه‌ریزی به سمت گسیختگی فضایی گرایش دارد. تظاهر فضایی این ناهنجاری در الگوی نامتوازن توسعه مناطق نمایان است. الگوی حاکم بر ساختار فضایی ایران مرکز-پیرامون است. از آنجایی که کشور ایران دارای نواحی کارکردی قومی و ناحیه‌ای است، باید گفت، بی‌عدالتی فضایی از دید مطالعات جغرافیایی سیاسی در کوتاه مدت زمینه‌های واگرایی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و در بلندمدت، همبستگی ملی و یکپارچگی سرزمینی را با مخاطرات جدی روبه‌رو خواهد ساخت.

مهمترین هدف سازماندهی فضا در هر کشوری، نخست ارائه بهینه خدمات به بیشینه شهروندان و سپس اداره و کنترل افرادی است که در آن کشور زندگی می‌کنند. فضای جغرافیایی ایران هرچند با تلاش‌های فراوان، به دور از عدالت فضایی و همچنین، ساختار مرکز-پیرامون، الگوی برتر روابط فضایی آن است. در سازماندهی می‌بایست منابع تهدید کالبدشکافی شده و برپایه روندهای کنونی به سازماندهی سیاسی فضا پرداخت. منابع تهدید در واحدهایی سیاسی از موانع سازماندهی فضا هستند و این واحدها را با چالش مواجه می‌کنند. پس شناخت ریشه‌های تهدید و ارائه راه‌حل‌های مناسب، از بروز خسارت‌های ناشی از تهدید جلوگیری خواهد کرد.

عدالت فضایی

فضا بعدی بنیادی در جامعه انسانی است و عدالت اجتماعی با جاری شدن در فضا عینیت می‌یابد. درک ارتباط متقابل میان فضا و جامعه، در فهم عدالت فضایی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و بازتاب دادن آن در سیاست‌ها و نظام برنامه‌ریزی به افزایش ضریب تأثیر آن کمک خواهد کرد. تفکر درباره فضا در سال‌های اخیر به طور معنی‌داری، از تأکید بر نقشه‌کشی یکنواخت که فضا را ظرف فعالیت‌های انسانی و یا صرفاً ابعاد فیزیکی در فرم‌های ثابت می‌دید، به سمت یک نیروی فعال و بنیادی در شکل‌دهی به زندگی شهروندان تغییر جهت داده است.

عدالت جغرافیایی یا فضایی توزیع منصفانه و مساوی منابع و فرصت‌ها در فضای جغرافیایی است. رویکرد عدالت فضایی، به تعیین عادلانه یا ناعادلانه بودن رویداد خاصی کمک نمی‌کند بلکه به بررسی فرایندهای پویایی از تشکل‌های اجتماعی، فضایی، اقتصادی و سیاسی بدین منظور که آیا عملکرد آن‌ها برای تولید و بازتولید بی‌عدالتی است یا عدالت می‌پردازد. در واقع تمرکز اصلی رویکرد عدالت فضایی بر شناسایی و تبیین عوامل و فرایندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار دارد که این بی‌عدالتی‌ها به منزله فرم‌هایی آن محسوب می‌شوند.

جذایب‌های موجود برای ایجاد یک جامعه عادل به‌طور نیرومندی، محل تجمع مجدد طیف گسترده‌ای از جنبش‌های عدالت اجتماعی چون، عدالت اقتصادی، عدالت نژادی، عدالت محیطی، عدالت جهانی و... شده که با یکدیگر عدالت را هم در بعد مادی (سیاست‌های باز توزیعی) و هم در بعد غیرمادی (آزادی، خرسندی، رضایت، فرصت، امنیت و...) طرح می‌کنند. درک صحیح حوزه‌معنایی عدالت فضایی (جغرافیایی)، مشروط بر درک رابطه متقابل سیاست و فضا و مکانیسم پویای آن‌هاست. این مکانیسم متقابل زمینه‌ساز مطرح شدن و فلسفه طرح عدالت فضایی در جغرافیای سیاسی است.

در جغرافیای سیاسی مفهوم عدالت از سطح انتزاعی خارج شده و به سطح عینیت می‌رسد و به عبارتی دیگر مفهوم عدالت عملیاتی می‌شود. از این منظر عدالت فضایی یا جغرافیایی عبارت است از: «توازن نسبی شاخص‌های جامع توسعه (اقتصادی-

زیربنایی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و امنیتی) در مکان‌ها و فضاها جغرافیایی (خرد و کلان) یک کشور با شاخص‌های متناظر توسعه با آن در سطح ملی برپایه نیاز و برابری» (حافظنیا، ۱۳۹۲).

بی‌عدالتی فضایی

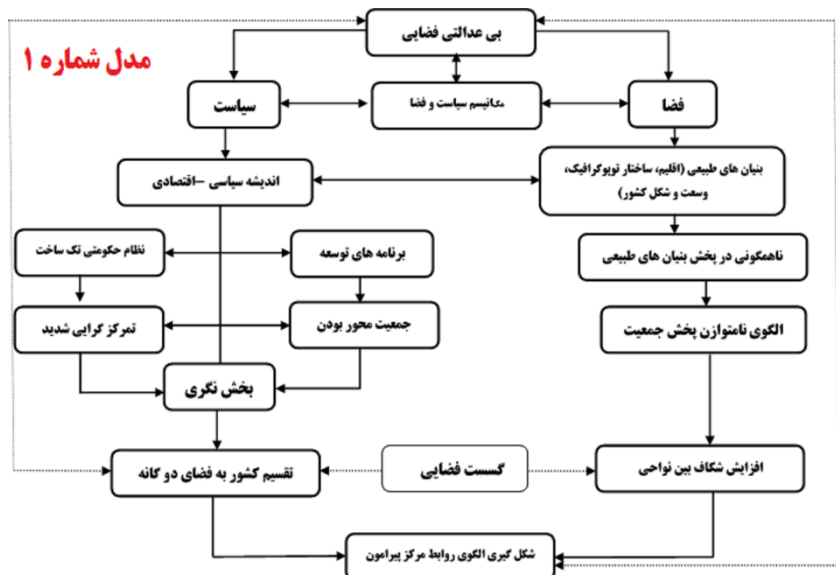
منظور از بی‌عدالتی فضایی پخش نابرابر فرصت‌ها، امکانات و قدرت در فضا است. نابرابری‌های فضایی می‌تواند شامل نابرابری‌های میان شهر و روستا، شهرهای کوچک و بزرگ، مناطق محروم و برخوردار و... باشد. نابرابری فضایی موجب می‌شود تا از فضا استفاده بهینه به عمل نیاید، عدم استفاده بهینه از فضا زمینه‌ساز تراکم فقر و تشدید محرومیت برخی از مناطق را فراهم کند، باعث تضعیف انسجام ملی و جامعه می‌شود، تخصیص بهینه و داوطلبانه نیروی انسانی به‌ویژه نیروی انسانی متخصص را در مناطق ناممکن می‌سازد، زمینه‌ساز مهاجرت‌های بی‌رویه شده و توزیع بهینه جمعیت در فضا را غیرممکن می‌سازد. به‌طور کلی نابرابری فضایی امکان بروز فقر، بیکاری، حاشیه‌نشینی مهاجرت و بی‌عدالتی را افزایش می‌دهد. همچنین نابرابری به بنیاد وحدت ملی آسیب می‌رساند و پیشرفت عمومی را با وقفه روبه‌رو می‌سازد.

زمینه‌های شکل‌گیری بی‌عدالتی فضایی در ایران

بی‌عدالتی فضایی از دو زمینه اصلی ریشه می‌گیرد:

۱. ویژگی‌های طبیعی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هر مکان جغرافیایی (خصوصیات ذاتی مناطق):





۲. تصمیم های سیاست گذاران و برنامه ریزان اقتصادی.

هر چند نابرابری های فضایی در درجه نخست به قابلیت های فیزیکی و ذاتی مناطق بستگی دارد اما نظام سیاسی، نظام اقتصادی، شیوه تولید و مبادله و چگونگی سرمایه گذاری ها سبب می شود تا از قابلیت های محدود نیز درست بهره گیری نشود. هرگونه برنامه ریزی در بهره گیری بهینه از منابع محلی و رسیدن به توسعه پایدار ملی باید با کاهش نابرابری های منطقه ای همراه باشد.

در ایران نیز عملکرد برنامه های پیش از انقلاب که مبتنی بر سیاست های قطب رشد و توسعه مناطق با قابلیت توسعه بود، به نابرابری های فضایی انجامید، برخی نقاط از انواع زیرساخت های اقتصادی و اجتماعی برخوردار شدند و مناطق پهناوری از کشور از امکانات اولیه محروم ماندند. از این رو، نیروی انسانی متخصص و کارآمد، سرمایه و تکنولوژی به سوی مناطق مستعد حرکت کرده و مانع از توسعه متوازن در استان های کشور شد. در سایه پیامدهای استراتژی های پیشین در برنامه ریزی های کلان کشور و نبود برنامه های کلان ملی در راستای تمرکززدایی، حتی سیاست های محرومیت زدایی پس از انقلاب اسلامی نیز نتوانسته است کشور را به سوی تعادل فضایی پیش ببرد.

بی عدالتی فضایی در ایران

بی عدالتی فضایی حاکم بر ایران از دو دسته عوامل کلی که خود شاخص های دیگری را نیز در بر می گیرند ناشی می شود، این دو دسته از عوامل عبارتند از: متغیرهای طبیعی و عناصر انسان ساخت، می توان گفت که بی عدالتی فضایی در ایران ریشه در بنیان های طبیعی و اندیشه سیاسی-اقتصادی حاکم بر کشور از زمان شکل گیری دولت

کرد. پایداری گروه های قبیله ای در برابر اهداف حکومت مبارزه برای بقا بوده است بعدها این مقاومت تحت تأثیر عوامل برون مرزی چه از طریق الهام از اندیشه ها و چه از طریق سیاست های سلطه جویانه، شکل قومی به خود گرفت (احمدی، ۱۳۷۹: ۵۱).

اقتدارگرایی دولت مدرن مانع مشارکت نخبگان سنتی و تحصیل کرده جدید در امور سیاسی کشور شد و زمینه را برای سیاسی شدن اختلافات زبانی و مذهبی و تبدیل آن به ابزاری مناسب برای قد برافراشتن در برابر دولت اقتدارگرای متمرکز مدرن فراهم ساخت (همان: ۳۷۷). روابط متقابل و پیچیده میان سه عامل دولت مدرن، نخبگان و نیروهای بین المللی در جوامع چند مذهبی و چند زبانی به سیاسی شدن علایق کهن و ظهور حرکت های خودمختارگرایانه و جدایی طلبانه کشیده می شود. به هر میزان این سه عامل در جامعه بیشتر باشد گرایش های خودگردانی و جدایی خواهانه قوی تر خواهد بود.

۲. مواد مخدر

موقعیت جغرافیایی ایران در کنار بزرگترین کانون کشت خشکاش و تولید مرفین و هروئین در جهان، در منطقه موسوم به هلال طلائی (افغانستان و پاکستان) قرار گرفته است. تک چاره بودن، کوتاهی مسیر و وجود فضاهای خالی نیز بخشی از امتیازهای مسیر ایران است (کریمی پور، ۱۳۸۰: ۱۵۱). بنابراین جنوب شرقی کشور از مناطقی است که به شدت تحت تأثیر ژئوپلیتیک مواد مخدر و ناامنی های ناشی از آن قرار دارد.

علاوه بر این استفاده ابزاری قدرت های جهانی از مواد مخدر علیه کشورهای مخالف با هدف تضعیف و جلوگیری از رشد و توسعه آن ها، صورت دیگری از تأثیر قدرت زایی مواد مخدر در حوزه سیاست است. قاچاقچیان مواد مخدر برای رسیدن به سود و قدرت بیشتر، فعالیت شان را در چارچوب شبکه های بزرگ تر و در سطح وسیع دنبال می کنند. در چنین شرایطی است که اهداف قاچاقچیان از مسئله مالی فراتر رفته و وارد حوزه قدرت و سیاست شده و بعضاً در مقام ایجاد مزاحمت علیه حاکمیت برمی آیند (محمدی و غنجدی، ۱۳۸۵: ۱۱۲). در استان سیستان و بلوچستان نیز برخی از شرایط ناشی از ترانزیت مواد مخدر در شکل گیری و تقویت اشرار و گروهک های تروریستی مؤثر بوده اند. عواملی چون عبور کاروان های مسلح ترانزیت مواد مخدر از مرز و ناامن کردن منطقه، قدرت مالی و در نتیجه تجهیزات و امکانات فوق مدرن و محرومیت ناشی از فرصت های شغلی.

۳. تروریسم

مردن دارد و این امر را در چارچوب مدل شماره یک می توان به نمایش گذاشت.

خاستگاه بسیاری از بحران ها در سطوح ملی و محلی بی توجهی به مقوله عدالت فضایی/جغرافیایی در کشورهای گوناگون به ویژه در جهان سوم است، تمرکز شدید و عدم تعادل فضایی از جمله ویژگی های کشورهای جهان سوم است که این ویژگی معلول نتایج سیاست های رشد قطبی به شمار می آید. در نتیجه این سیاست، تعداد محدودی از مناطق نقش کلیدی داشته و دیگر مناطق به صورت پیرامونی عمل می نمایند.

بازتاب های سیاسی - فضایی بی عدالتی فضایی

بازتاب های بی عدالتی فضایی مسایل اجتماعی-سیاسی و فرهنگی ثبات و آرامش ملت را به مخاطره انداخته و به شکل حاد آن موجب بروز تهدیداتی می شود که مشروعیت نظام سیاسی را به چالش می کشد. مسایلی مانند واگرایی، درگیری های مسلحانه، مواد مخدر، تروریسم و قاچاق از عمده ترین بازتاب های بی عدالتی فضایی است.

۱. واگرایی

واگرایی، درست نقطه مقابل همگرایی است. از بین رفتن وحدت سازمانی و تمامیت و همبستگی یک شخص یا گروه یا سازمان را واگرایی گویند. در ریشه یابی واگرایی و پیدایش روحیه ناحیه گرایی در ایران، نباید از نتایج اقدامات دولت مدرن غفلت کرد. ظهور تمرکزگرایی مدرن و پیگیری مقوله ملت سازی و یکپارچگی سرزمینی در چارچوب رسمیت یافتن زبان فارسی و مذهب تشیع، تأکید بر اسطوره ها و تاریخ باستان، تخت قاپو کردن عشایر کوچرو، نابودی ساختار نظام اجتماعی ایلیاتی، گسترش ابزارهای ارتباطاتی، مناسبات میان حکومت، قبایل و نواحی فرهنگی را خصمانه

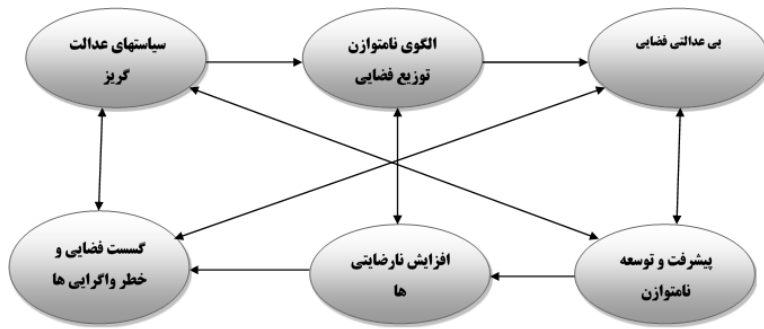
جای هیچ تردیدی نیست که میان خشونت و عقبافتادگی اقتصادی رابطه تنگاتنگی وجود دارد. فقر بالای حال هرگونه حکومت است و فقر عامل ناپایداری و بی ثباتی است. البته محرومیت که زمینه ساز فعالیت های خشونت آمیز است تنها جنبه اقتصادی ندارد و دیگر بخش های سیاسی، فرهنگی، شهروندی و... را نیز در بر می گیرد (ایزدی و دبیری، ۱۳۹۲: ۹۷).

عدم تعادل منطقه ای پیامدهای زیان بار فراوانی برای کشور به دنبال دارد که از جمله مهمترین آن ها می توان به افزایش بسترهای نارضایتی های اقتصادی- اجتماعی، ادامه روند مهاجرت، افزایش فرایند واگرایی و مرکزگرایی، افزایش احساس تبعیض و فاصله طبقاتی، عدم بهبودی در وضع اشتغال و ادامه روند بیکاری، توزیع نامتوازن جمعیت و تخلیه بخش های وسیعی از جنوب شرق کشور، اشاره کرد.

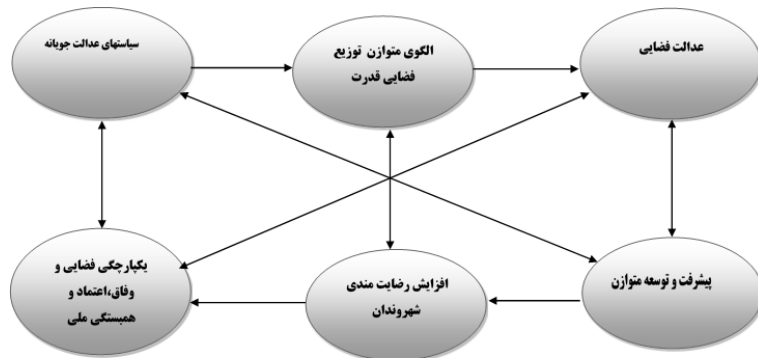
این عوامل به طور طبیعی زمینه ساز شکل گیری و فعالیت اشراک و گروهک های تروریستی مخالف حکومت می شود. در واقع امنیت و توسعه در مناطق مرزی و پیرامونی (جنوب شرق) با ضریب همبستگی بالا دارای رابطه ای مستقیم و دو سویه با یکدیگر می باشند؛ به عبارت دیگر، توسعه و امنیت تأثیرات متقابلی بر هم دارند، به گونه ای که هر اقدامی در فرایند رویدادن توسعه، تأثیرهای مستقیمی بر فرایند تحقق امنیت می گذارد و بالعکس. در مجموع می توان گفت نامنی و فعالیت های اشراک و گروهک های تروریستی در این منطقه تا حدودی ناشی از سطح پایین توسعه و پیامدهای ناشی از آن مانند فقر، احساس تبعیض، واگرایی از حکومت مرکزی، بی اعتمادی به سیاست های نظام، نارضایتی عموم، قاچاق و... می باشد (همان: ۱۰۷).

۴. قاچاق کالا

قاچاق کالا گرچه یک پدیده تاریخی است اما با ابعاد گوناگون آن، به عنوان یک تهدید در دهه های اخیر مطرح است که پیچیدگی ها و ابعاد آن موجب شده است با آنچه در گذشته بوده، یکسان نباشد. این مسئله باعث هدر رفتن بخش وسیعی از درآمدهای ارزی کشور از مبادی غیرقانونی شده و از سوی دیگر موجب ورشکستگی صنایع تولیدی داخلی می گردد. پیامدهای فراوان اقتصادی،



مدل شماره ۲



مدل شماره ۳

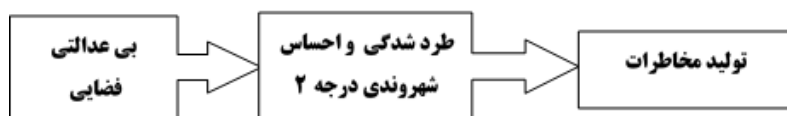
تکوین نواحی بحرانی مهیا سازد. عدم تعادل های منطقه ای پیامدهای زیان بار فراوانی برای کشورها به دنبال دارد. افزایش فرایند تمرکزگرایی، افزایش بسترهای نارضایتی های اقتصادی- اجتماعی، ادامه روند مهاجرت و حاشیه نشینی، افزایش فرایند واگرایی و مرکزگرایی در مناطق گوناگون، افزایش احساس تبعیض و فاصله طبقاتی، گسستگی پیوند ارگانیک میان بخش های گوناگون اقتصادی و جغرافیایی کشور، افزایش تخریب محیط زیست و فشرده های اکولوژیکی به ویژه در اثر رشد بی رویه شهرهای بزرگ، عدم بهبودی در وضع اشتغال و ادامه روند بیکاری، توزیع نامتوازن جمعیت و تخلیه برخی از بخش های کشور و... از پیامدهای حاکمیت الگوی مرکز- پیرامون در کشورها و نتیجه حاکمیت سیاست های عدالت ستیزانه است. رابطه سیاست های عدالت گریز و گسست فضایی را می توان در چارچوب مدل شماره دو به نمایش گذاشت.

سیاسی، اجتماعی از پیامدهای دیگر آن است (محمدی و دیگران ۱۳۸۷: ۶۸).

پیامدهای بی عدالتی فضایی بر فضای ملی

توسعه نابرابر در شکل های گوناگون در فضاهای یک سرزمین می تواند بستر مناسبی را برای ایجاد متغیرهای اثرگذار بر مؤلفه های امنیت ملی و تکوین نواحی بحرانی فراهم نماید. این تهدیدها بیشتر متوجه نظام های سیاسی متمرکز به ویژه بهره مند از تکتور قومی- مذهبی و زبانی است که ساختار مرکز- پیرامون را شکل می دهند. چنین سیستمی به برهم خوردن توازن و تعادل منطقه ای کشیده و ایجاد حاشیه های کمتر توسعه یافته را موجب شده است. در این شرایط حواشی بیش از پیش می توانند مستعد واگرایی نسبت به بخش مرکزی گردند.

نابرابری ناحیه ای می تواند به بی ثباتی سیاسی- امنیتی انجامیده و بستری برای



۱. واگرایی
۲. تروریسم
۳. قاچاق
۴. بحران مواد مخدر
۵. تهدید بیکارچی ملی
۶. ...

سیاست‌های عدالت محور در سایه کمک و تلاش جغرافیدانان با افزایش فهم فضایی سیاست‌مداران از دشواری‌ها، توان تغییرات بنیادین در فضای جغرافیایی را دارد. رابطه متقابل سیاست‌های عدالت‌جویانه و توسعه ملی و یکپارچگی ملی را می‌توان در مدل شماره سه به نمایش گذاشت. از آن‌جا که تصمیم‌گیری‌ها نقش بنیادین در تعادلیابی و بی‌تعادلی فضای جغرافیایی دارند به ناچار باید برای دانشستن فضای جغرافیایی برخوردار از تعادل اصلاح شوند. در واقع جغرافیا به صورت عام و جغرافیای سیاسی به‌طور خاص زمانی به یک رشته کاربردی تبدیل خواهد شد که نتایج پژوهش‌های آن متمرکز بر حل‌وفصل دشواری‌های فضایی انسان‌ها باشد.

جغرافیدانان باید با راهنمایی سیاست‌گذاران و مدیران برنامه‌ریزی موجبات افزایش فهم فضایی آنان از دشواری‌ها و کاستی‌ها را فراهم آورده و با عمل به وظیفه ذاتی خود، بسترهای لازم را برای سیاست‌گذاری‌های عادلانه فراهم آورند.

جغرافیدانان سیاسی با آشکار کردن ناهمگونی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های فضایی، باید سیاست‌مداران را متوجه پیامدهای ناخوشایند آن برای ماندگاری کشور نمایند. اگر اراده سیاسی و نگرش‌های برنامه‌ریزان (توسعه) معطوف به زمینه‌های پدیدار شدن این نابرابری‌ها شود، می‌توان به جنبه کاربردی جغرافیای سیاسی در راستای خدمت به انسان‌ها و محوریت‌زدایی از مکان‌ها و فضاهای پیرامونی امیدوار بود.

راستای زیست بهتر شهروندان کشور، توسعه، وفاق، همگرایی ملی و بهینه‌سازی الگوی مدیریت سیاسی فضای کشور کمک نماید. اگر نابرابری فضایی، میان نواحی برپایه اصول بنیادین عدالت فضایی کاسته شود احساس طردشدگی و محرومیت کاهش یافته و از پیدایش و بروز نیروهای واگرا و تنش‌زا جلوگیری به‌عمل خواهد آمد. پس با توجه به جایگاه عدالت فضایی در همبستگی ملی و افزایش ارجمندی و اقتدار ملی، لزوم حرکت در راستای برقراری آن از مهمترین مسایل پیش روی سیاست‌گذاران است.

نتیجه‌گیری

اگر نابرابری فضایی میان نواحی یک کشور شکل گرفته و به عنوان الگوی برجسته روابط نهادینه شود احساس طردشدگی و محرومیت را در شهروندان مناطق گوناگون یک کشور افزایش داده زمینه بروز نیروهای واگرا را پدید می‌آورد. بر این پایه، کاربست سیاست‌های عدالت‌گریز در مقیاس‌های گوناگون از سطح محلی تا کروی باعث شکل‌گیری بی‌عدالتی فضایی می‌شود و وجه عمده آن را می‌توان در عدم دسترسی بهینه و برابر تمام سکنه و شهروندان به فرصت‌های برابر در عرصه‌های گوناگون دید که به شکل‌گیری الگوی نامتوازن قدرت و نابرابری می‌انجامد.

با شکل‌گیری الگوی نامتوازن قدرت، پیشرفت و توسعه نیز قطبی شده و دوگانگی‌های جوامع افزایش پیدا می‌کند و بی‌عدالتی فضایی به عنوان نتیجه قطعی فرآیند فوق شکل می‌گیرد. با نهادینه شدن بی‌عدالتی فضایی شکاف‌های جوامع پررنگ‌تر شده و فاصله‌های عینی و ذهنی ساکنین فضای جغرافیایی از هم بیشتر می‌شود، این امر به افزایش ناراضایتی‌ها و بالارفتن پتانسیل اعتراض به وضعیت کنونی کشیده شده و کشورها را با ناهنجاری فضایی روبه‌رو می‌سازد. وجود شکاف و نابرابری در توسعه همواره سبب ناخرسندی و ناآرامی و ناامنی است و چنین شرایطی نمی‌تواند موجب همبستگی ملی باشد. زیرا ساکنان نواحی جغرافیایی ناهمگن از تغییر وفاداری محلی و ناحیه‌ای به وفاداری ملی سودی نمی‌برند. بنابراین به دشواری حاضرند به چنین همبستگی ملی تن در دهند. پس می‌توان گفت که رفتار فضایی مناطق و فضاها عکس‌العمل طبیعی نواحی یاد شده به سیاست‌های اعمال شده از سوی دستگاه برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری است.

بروز کنش‌های قومی در عرصه جغرافیای سیاسی ایران

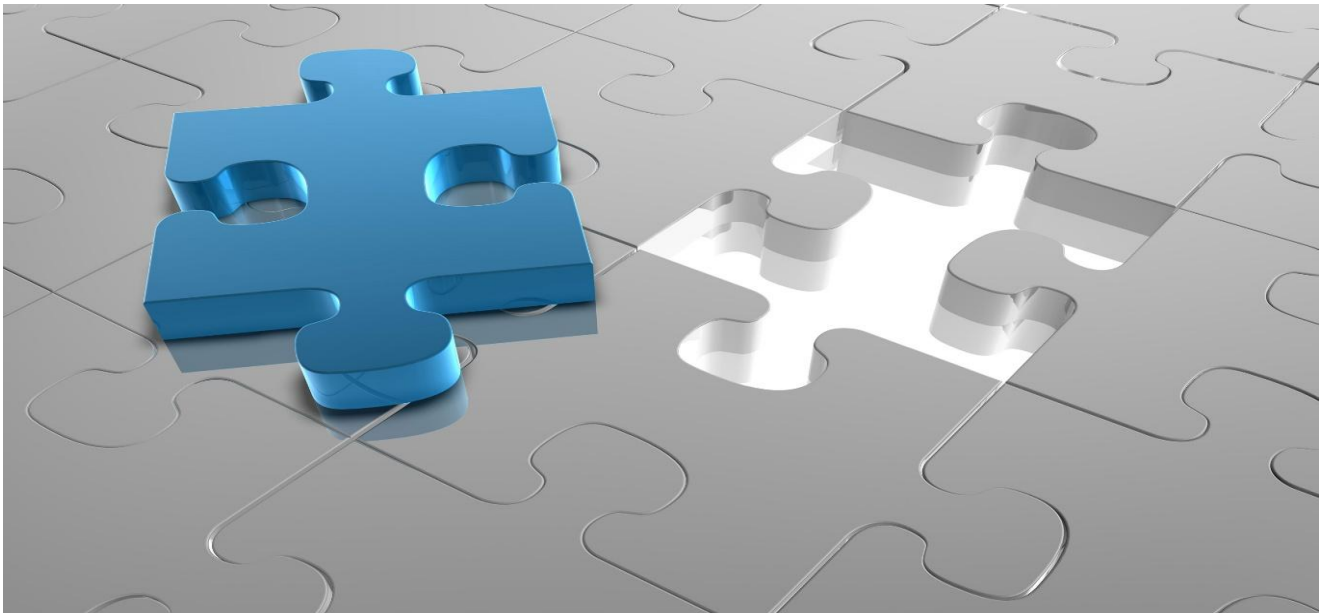
جهانگیر حیدری

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی



تمامی کشورها ویژگی‌های خود را از نحوه آرایش ژئوپلیتیکی عوامل جغرافیایی و ژئوپلیتیک خود و برهم کنش آن با محیط پیرامونی به‌ویژه در عرصه همسایگی به دست می‌آورند. به عبارتی دیگر، فضای استراتژیک حاکم بر مناطق و کشورها که ریشه ویژگی‌های آنان به عنوان بازیگران منطقه‌ای در عوامل جغرافیایی و ژئوپلیتیک نهفته است، ویژگی‌ها و شخصیت کشورها در عرصه سیاست خارجی و داخلی را نمایان می‌سازد. یکی از عوامل مؤثر در این رابطه، اقوام موجود در جغرافیای سیاسی کشورها است. اقوام در قالب کنش‌های همگرا و واگرا یا گریز از مرکز همواره بر معادلات سیاسی در عرصه‌های داخلی و خارجی (به‌ویژه در فضای پیرامونی نزدیک) تأثیرگذارند. ریشه کنش‌ها و کنش‌های همگرا و واگرای قومی را باید در ماهیت و نقش مدیریت سیاسی و به‌ویژه استراتژی‌های مرتبط با مدیریت سیاسی قومی جست‌وجو نمود.

اگر سیستم مدیریت سیاسی در زیرشاخه‌هایی همچون تقسیمات کشوری، موضوعات و مطالبات اجتماعی، فرهنگی، مشارکت در رأس هرم قدرت سیاسی و بومی‌سازی مدیران ارشد سیاسی در مقیاس استانی، توزیع عادلانه و غیرمتمرکز صنایع و فرصت‌های اقتصادی و رفاهی (همچون راه‌آهن، بزرگراه، مکان‌گزینی صنایع سنگین و...) در مناطق قوم‌نشین، نتواند به تردیدها و به‌زعم اشخاصی توهیم تبعیض برخاسته از نواحی قوم‌نشین پاسخی مثبت دهد، چه‌بسا فرایند تبدیل به واگرایی قومی ایجاد شود. از سوی دیگر مشاهده کنش‌های واگرا در مناطق قومی، توهیم توطئه را در اذهان تصمیم‌گیرندگان و تصمیم‌سازان سیاسی ایجاد کرده و چرخه تقابل توهیم تبعیض و توهیم توطئه روزه‌روز افزایش می‌یابد که در سایه آن نیز واگرایی قومی و دل‌سردی اقوام و اقلیت‌ها از سیستم مدیریت سیاسی تقویت می‌شود. شاخص‌های تعلق تاریخی و جغرافیایی اقوام به سرزمین ایران، بومی و درون‌زا بودن اقوام و اشتراکات فرهنگی لاینفک اقوام، می‌تواند گروه‌های قومی آن‌سوی مرز را نیز تحت تأثیر قرار دهد و پتانسیل‌های همگرایی اقوامی که گستره فرامرزی دارند در آن سوی مرز را فعال نموده به صورتی که تمایل و اشتیاق آن‌ها به سوی سرزمین مادری خود تقویت شود (البته در اینجا منظور اتخاذ سیاست‌های الحاق‌گرایانه نیست). به هر روی باید در این‌جا این پرسش‌های بنیادین را طرح کرد که آیا سیاست‌های قومی در ایران کارآمد بوده؟ حرکت عمده واقعیات سیاسی کشور در ارتباط با اقوام به کدام سو در جریان است؟



اصطلاح ناحیه سیاسی زمانی استفاده می‌شود که تأکید ما به بخشی از سطح سیاره زمین باشد که در قلمرو اراده سیاسی و فرمانروایی یک قدرت سیاسی قرار گیرد. در هر حال یک ناحیه سیاسی می‌تواند در مقیاس‌های مختلف شکل بگیرد. از یک محله در داخل شهر گرفته تا تقسیمات سیاسی و سلسله مراتبی در کشور و نواحی سیاسی فراقشوری مانند نظام‌های منطقه‌ای.

فضای جغرافیایی و ناحیه سیاسی به منظور اداره بهتر امور و تنظیم روابط افقی و عمودی آن با سایر نواحی و نیز تعریف و استقرار نهادهای سازمانی محلی مرزهای ناحیه و کانون آن به سازماندهی سیاسی نیاز دارد. بنابراین اداره بهتر امور محلی و ناحیه‌ای، کنترل و نظارت سیاسی و اعمال نظریات و سیاست‌های حکومت مرکزی، فراهم‌سازی شرایط مساعد برای مشارکت مردم در سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و ایجاد فرایندهای توسعه منطقه‌ای، از مهم‌ترین اهداف این فرایند به شمار می‌رود.

کاهش نابرابری منطقه‌ای با توجه به بحران‌های اجتماعی و فرهنگی و حساسیت‌های منطقه‌ای همیشه به عنوان یک ضرورت ملی مورد توجه است. این موضوع هیچ‌گاه در چهارچوب یک طرح کلی و جامع مورد توجه نبوده، ولی همواره در مجموعه اداری کشور مد نظر بود. بی‌گمان کاهش نابرابری منطقه‌ای و تحقق عدالت جغرافیایی و فضایی در سطح کشور بدون داشتن نظام سازماندهی سیاسی فضای مناسب که ارتباط دهنده نواحی کوچک کشور به نواحی بزرگ و کلان باشد امکان‌پذیر نخواهد بود. این امر زمانی دارای اهمیت دوچندان می‌شود که نابرابری منطقه‌ای در نواحی حاشیه‌ای کشور موجب بروز تنش‌های سیاسی شود.

سازماندهی سیاسی فضا به عنوان بستر و زیربنای توزیع امکانات و زیرساخت‌ها و حتی پایه‌های اصلی قدرت سیاسی می‌تواند در دست‌یابی به تعادل‌های منطقه‌ای و مدیریت بهینه فضا تأثیرگذار باشد. همچنین تحقق اهداف برنامه توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور مانند تقویت همبستگی ملی و مشارکت حداکثری مردم در تعیین سرنوشت کشور، تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های ناحیه‌ای و منطقه‌ای، استقرار و توزیع مناسب جمعیت و فعالیت، تعادل در نظام خدمات‌رسانی، استفاده مطلوب از ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه ناحیه‌ای و منطقه‌ای، تقویت ساختارهای سیاسی مناطق در جهت کاهش بحران‌های منطقه‌ای، افزایش یکپارچگی سرزمینی و در نظر داشتن ملاحظات امنیتی - دفاعی و زیست محیطی، همگی در گرو سازماندهی سیاسی فضای مناسب و توجیه‌پذیر بودن مرزبندی‌های سیاسی هستند.

کاهش نابرابری منطقه‌ای در جهت ایجاد توازن نسبی بین مناطق کشور، برپایه بیشینه کردن میزان استفاده از امکانات و منابع مستقر در مناطق، استقرار امکانات و منابع جدید در مناطق کمتر برخوردار متناسب با ظرفیت پذیرش آن‌ها،

سازماندهی سیاسی فضا و نابرابری منطقه‌ای در ایران

قاسم کریمی، دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی
دانشگاه تربیت مدرس



karamigh@gmail.com

رابطه نزدیک بین ارتقا سطح نواحی سیاسی و میزان دریافت خدمات و امکانات به لحاظ اداری، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، انتظامی و امنیتی، منجر به پیدایش نابرابری منطقه‌ای در کشور گردیده و نشان دهنده ناکارآمدی نظام فعلی سازماندهی سیاسی فضا در کشور است. در طول دوره ۱۳۶۲ تا ۱۳۸۸، بیشتر نواحی سیاسی ایجاد شده در استان‌های برخوردار و توسعه‌یافته قرار گرفته‌اند که از جغرافیای حمایت و جغرافیای قدرت برتری نسبت به استان‌های دیگر برخوردار هستند. استان‌های کمتر توسعه یافته و حاشیه‌ای کشور، نیازمند توجه بیشتر برای توسعه هستند اما از این امکان محروم بوده‌اند.

کاهش نابرابری منطقه‌ای و دستیابی به توسعه فراگیر و یکپارچه در سطح ملی از جمله اهداف مورد نظر همه کشورها به‌ویژه کشورهای جهان سوم در طی سالیان اخیر بوده است. این هدف چه در چهارچوب الگوهای سوسیالیستی سابق و با تأکید بر نظام متمرکز برنامه‌ریزی شده و چه بر پایه الگوهای دنیای سرمایه‌داری با ایجاد نواحی فدرال و غیرمتمرکز و چه در دیگر کشورهای در حال توسعه با الگوهای سیاسی ترکیبی و با خاص، در چهارچوب مجموعه راهبردها و سیاست‌های ایجاد برابری منطقه‌ای و ملی پیگیری شده است.

در بیشتر کشورها سعی شده به کمک سازماندهی سیاسی فضا و واگذاری اختیارات محلی و منطقه‌ای زمینه‌های لازم جهت تحول اقتصادی-اجتماعی و در نتیجه کاهش نابرابری منطقه‌ای فراهم شود. به همین دلیل سازماندهی سیاسی فضا و ایجاد محدوده‌های تعریف شده اداری به عنوان یک روش مهم در دستور کار سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان قرار دارد.

سازماندهی سیاسی فضا به همه فعالیت‌ها و پدیده‌هایی اطلاق می‌شود که هدف از آن اداره بهتر و کاراتر یک فضای جغرافیایی یا یک ناحیه سیاسی است. یک فضای جغرافیایی نیز پایین‌ترین لایه تقسیمات فضای سطح زمین است که در آن عوامل ساختاری و کارکردی به وحدت و تجانس رسیده و از هویتی یگانه و تجزیه‌ناپذیر در بعد فضایی برخوردار باشند.

ارتقای سطح زندگی و برخورداری ساکنان مناطق کمتر برخوردار از موهب کشور و... است.

تحت تأثیر جغرافیای قدرت و جغرافیای حمایت، ثروت و قدرت در انحصار بخش‌های خاصی از کشور قرار دارد. در بیشتر موارد این موضوع سبب تخصیص اعتبارات به نواحی خاصی شده و در نتیجه موجب قطبی شدن توسعه و انباشت سرمایه در نواحی دارای جغرافیای قدرت و حمایت قوی‌تر گردیده است. بنابراین برخی از استان‌های کشور به سطح بالایی از پیشرفت و توسعه رسیده‌اند، در حالی که دیگر استان‌ها توسعه نیافته و در مواردی وضعیت بسیار نامطلوبی دارند.

سازماندهی سیاسی فضا و نابرابری منطقه‌ای

یکی از اهداف اساسی نظام‌های سیاسی برای توسعه کشورها در همه سطوح ملی، منطقه‌ای و محلی، ایجاد تعادل و توازن در چشم‌انداز جغرافیایی سرزمین است. به همین دلیل نظام‌های سیاسی ناچار به ایجاد و طراحی یک نظام سیاسی-اداری مناسب برای توزیع مناسب و متعادل امکانات می‌باشند.

کارکرد دو وجهی سازماندهی سیاسی فضا به گونه‌ای است که از یک سو بتواند با توجه به نیاز نواحی، خدمات و امکانات را در اختیار سکنه آن قرار دهد و از سوی دیگر تا پایین‌ترین سطح با حضور نماینده عالی دولت حاکمیت را تسهیل و تحکیم نماید. در این راستا علاوه بر این دو نقش وظیفه اصلی سازماندهی سیاسی فضا در کشور ما تأمین بستر مناسب جهت تأمین امنیت ملی، منطقه‌ای و محلی و در نتیجه کاهش نابرابری منطقه‌ای است.

اما در عمل چنین اتفاقی نیفتاده و بر عکس نابرابری منطقه‌ای در کشور رو به گسترش است که این امر نیز موجب پیدایش مناطق بحرانی در کشور شده است. عوامل ایجادکننده مناطق بحرانی در نظام سازماندهی سیاسی فضا عبارتند از:

1. طراحی نظام متمرکز به منظور کنترل و اداره نواحی مختلف؛
2. نبود طرح آمایش سرزمین؛
3. توجه نکردن به تفاوت‌های قومی، زبانی و مذهبی نواحی مختلف کشور؛
4. عدم شناسایی پراکنش امکانات و منابع در نواحی مختلف کشور؛
5. مکان‌گزینی صنایع و استقرار غیراصولی واحدهای تولیدی و صنعتی بر مبنای مؤلفه‌های سیاسی (توزیع نامتعادل صنایع در نواحی)؛
6. عدم توجه به رقابت‌های مکانی؛
7. عدم انعطاف نظام سازماندهی سیاسی فضا در مقابل مخالفت‌ها و اعتراض‌ها؛
8. عدم شناسایی قابلیت‌های نسبی نواحی؛
9. متأثر شدن نظام سازماندهی سیاسی فضا از عوامل سیاسی؛
10. عدم مشارکت نواحی سیاسی در تصمیم‌گیری‌های ملی (احمدی پور، ۱۳۸۰: ۵۶۳).

در نهایت برای مقابله با این چالش‌ها و از بین بردن نابرابری منطقه‌ای در سطح کشور می‌بایست عدالت محیطی را در سطح کشور اجرا و پیاده نمود (شکویی، ۱۳۸۴: ۳۲). عدالت محیطی:

- عدالت را برای همه مردم تقاضا می‌کند و هرگونه تبعیض را به هر شکلی که اعمال شود محکوم می‌دارد؛
- عدالت محیطی، آزادی اراده و حق تعیین سرنوشت را برای همه مردم در حقوق سیاسی، اقتصادی و محیطی به عنوان حق طبیعی انسان‌ها لازم می‌شمرد؛

- عدالت محیطی، حق مشارکت مردم را در همه سطوح تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی، ارزیابی نیازها و عملی ساختن طرح‌ها، یک حق طبیعی می‌داند؛

- عدالت محیطی، تعادل در کاربری زمین و بهره‌برداری از منابع را در راستای پایداری کره زمین، برای زندگی مطلوب انسان‌ها و سایر موجودات توصیه می‌کند؛

- عدالت محیطی، جبران کامل خسارات وارده به قربانیان بی‌عدالتی محیطی و اجتماعی را حق مسلم قربانیان می‌شناسد؛

- عدالت محیطی به تعادل‌های بوم‌شناسانه در شهر و روستا، به‌ویژه در محیط طبیعی در جلوگیری از آلودگی زمین، هوا و آب‌ها تأکید می‌کند؛

- عدالت محیطی، به عملکرد تخریبی شرکت‌های چند ملیتی اعتراض دارد و با اشغال نظامی، تخریب زمین و فرهنگ مردم دیگر شکل‌های زندگی مخالفت می‌ورزد؛

- عدالت محیطی، با بهره‌برداری بیش از حد از منابع مخالف است؛

- عدالت محیطی، حقوق بومیان محلی را محترم می‌شمرد و حق تعیین سرنوشت آن‌ها را به خود آن‌ها واگذار می‌کند؛

- عدالت محیطی، به آموزش نسل فعلی و نسل آینده، در جهت دنیای بهتر تأکید می‌کند.

نابرابری منطقه‌ای و پیامدهای آن

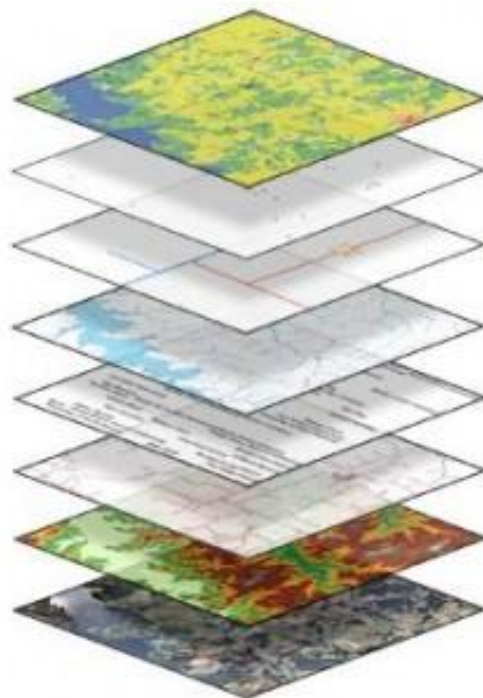
تقسیم یک سرزمین به مناطق توسعه یافته و توسعه نیافته، غنی و فقیر، صنعتی و غیرصنعتی، پیشرفته و عقب‌مانده و نظایر آن، منعکس‌کننده وجود فضاهای جغرافیایی نابرابر در سطح ملی، منطقه‌ای و محلی است. یک سرزمین معمولاً به طبقات اجتماعی قوی و ضعیف، دارا و ندار تقسیم می‌شود. این واقعیت تلخ احساس دوگانگی را در شهروندان و نخبگان این سرزمین تقسیم‌شده پدید می‌آورد. ثروتمندان و توسعه یافته‌ها خود را متمدن و پیشرو، صاحب حق غلبه، مغرور و صاحب نفوذ احساس می‌کنند، در حالی که توسعه نیافته‌ها را غیرمتمدن، عقب‌مانده، تابع، قابل تحقیر و نظایر آن می‌دانند. در برابر این نگرش، نگرش کاملاً متفاوتی در ساکنان و نخبگان فضاهای جغرافیایی توسعه نیافته نسبت به خود و توسعه یافته‌ها و ثروتمندان شکل می‌گیرد. تفاوت و تا اندازه‌ای تضاد نگرش در دو گروه مزبور نسبت به خود و دیگری سرچشمه کشمکش، تنش و تولید تهدید و ناامنی است. به عبارت دیگر وجود تبعیض و بی‌عدالتی اجتماعی و جغرافیایی در سطوح ملی، منطقه‌ای و محلی به عنوان یکی از منابع تهدید و ناامنی به شمار می‌آید (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۳۶).

بهره‌برداری مطلوب و منطقی از منابع، به گونه‌ای که با توزیع بهینه امکانات همراه و متناسب باشد، می‌تواند زمینه تحقق توسعه پایدار و کنترل استراتژیک مستمر و تحت حاکمیت و اعمال قانون را فراهم آورد. این از مهمترین اهداف سازماندهی سیاسی فضا است که کشورها باید به آن توجه ویژه نمایند. اگر عوامل کلاسیک واگرایی با نابرابری‌های اقتصادی همراه شود، قدرتمندترین نیروی گریز از مرکز معمولاً انرژی حیاتی خود را بیشتر از سرشت نابرابری در توسعه اقتصادی و به تعبیری توسعه نامتوازن منطقه‌ای به دست می‌آورد. چنانچه تفاوت‌های بلندمدت اقتصادی به اختلافات کلاسیک قومی و فرهنگی افزون شود و گروه اقلیت احساس نابرابری اقتصادی نماید، جریان واگرایی تقویت خواهد شد.

در سال‌های اخیر، در جغرافیای انسانی و به‌ویژه در جغرافیای سیاسی، علاقه خاصی به هسته و رابطه آن با پیرامون مشاهده می‌شود. این مفهوم در سطح کشوری و در بررسی تنش‌ها و نابرابری‌ها ناشی از تنوع جغرافیایی، فرهنگی و

۲۵- گلستان، ۲۶- کردستان، ۲۷- کهگیلویه و بویراحمد و ۲۸- سیستان و بلوچستان دارای بیشترین تا کمترین میزان درجه توسعه‌یافتگی بوده‌اند.

بر اساس سطوح نواحی سیاسی ایجاد شده در سطح کشور به ترتیب استان‌های: ۱- خراسان (رضوی، شمالی، جنوبی) (۳۹۹مورد)، ۲- فارس (۳۰۶مورد)، ۳- کرمان (مورد ۲۰۱)، ۴- آذربایجان شرقی (مورد ۱۹۹)، ۵- اصفهان (مورد ۱۹۵)، ۶- خوزستان (مورد ۱۹۴)، ۷- مازندران (مورد ۱۶۸)، ۸- آذربایجان غربی (مورد ۱۵۹)، ۹- گیلان (مورد ۱۵۳)، ۱۰- سیستان و بلوچستان (مورد ۱۵۲)، ۱۱- تهران (مورد ۱۴۸)، ۱۲- هرمزگان (مورد ۱۲۲)، ۱۳- لرستان (مورد ۱۱۹)، ۱۴- کرمانشاه (مورد ۱۱۹)، ۱۵- کردستان (مورد ۱۱۲)، ۱۶- همدان (مورد ۱۰۴)، ۱۷- اردبیل (مورد ۱۰۳)، ۱۸- گلستان (مورد ۹۴)، ۱۹- مرکزی (مورد ۹۲)، ۲۰- یزد (مورد ۷۹)، ۲۱- قزوین (مورد ۷۹)، ۲۲- بوشهر (مورد ۷۳)، ۲۳- چهارمحال و بختیاری (مورد ۷۳)، ۲۴- زنجان (مورد ۷۲)، ۲۵- کهگیلویه و بویراحمد (مورد ۶۶)، ۲۶- ایلام (مورد ۵۹)، ۲۷- سمنان (مورد ۳۹)، ۲۸- قم (مورد ۱۶) دارای بیشترین و کمترین تعداد ارتقا سطوح سیاسی بوده‌اند.



بررسی این اطلاعات مشخص می‌کند که فقط صرف افزایش و ارتقا سطح نواحی سیاسی نمی‌تواند سبب توسعه‌یافتگی یک استان باشد. به عنوان مثال استان سیستان و بلوچستان از نظر سطح توسعه‌یافتگی آخرین استان کشور است، درحالی‌که این استان از نظر ارتقا سطح نواحی سیاسی در بین استان‌ها در رتبه دهم قرار دارد. البته دلیل دیگر این موضوع می‌تواند وجود اقلیت اهل سنت در این استان باشد. همچنین استان اصفهان که از نظر سطح توسعه‌یافتگی در رتبه دوم قرار دارد، درحالی‌که از نظر ارتقا سطح نواحی سیاسی در رتبه پنجم در بین استان‌ها واقع شده است. البته دلیل اصلی بالا بودن تعداد ارتقا سطح نواحی سیاسی در این استان را می‌توان عوامل جغرافیای قدرت و حمایت دانست.

استان زنجان از نظر تعداد ارتقا سطح نواحی سیاسی در رتبه ۲۴ قرار دارد اما از نظر سطح توسعه‌یافتگی در جایگاه ۱۸ در بین استان‌ها است. این درحالی است که با جدا شدن استان قزوین از زنجان این استان در بسیاری از شاخص‌های توسعه‌یافتگی نزول داشته است. استان یزد نیز از نظر درجه توسعه‌یافتگی در رتبه چهارم قرار دارد؛ درحالی‌که از نظر تعداد ارتقا سطح نواحی سیاسی در رتبه بیستم قرار دارد که البته بخشی از این امر می‌تواند ناشی از دسترسی به فرصت سیاسی مانند ریاست جمهوری و استفاده از امکانات ملی در جهت توسعه و پیشرفت استان باشد. استان فارس نیز از نظر تعداد ارتقا سطح نواحی سیاسی در رتبه دوم واقع شده، درحالی‌که از نظر درجه توسعه‌یافتگی در مقام پنجم است.

استان سمنان نیز در رتبه نهم درجه توسعه‌یافتگی قرار دارد درحالی‌که از نظر تعداد ارتقا سطح نواحی سیاسی در رتبه بیست و هفتم واقع شده است. بنابراین سازماندهی سیاسی فضا نمی‌تواند عامل توسعه‌یافتگی استان سمنان باشد و علت را باید در همجواری این استان با استان تهران دانست. استان آذربایجان غربی از نظر تعداد ارتقا سطح نواحی سیاسی در رتبه هشتم قرار دارد، درحالی‌که از نظر درجه توسعه‌یافتگی در رتبه بیست و یکم قرار دارد.

یکی از دلایل بالا بودن تعداد ارتقا سطح نواحی سیاسی در استان‌هایی مثل آذربایجان غربی، گیلان، مازندران و خراسان، مرزی بودن این استان‌ها است که در قانون امتیازاتی برای ارتقا سطح نواحی سیاسی در استان‌های مرزی در نظر گرفته شده است. استان خوزستان از نظر تعداد ارتقا سطح نواحی سیاسی در رتبه ششم است، درحالی‌که از نظر سطح توسعه‌یافتگی در جایگاه دهم قرار دارد. بنابراین ارتقا سطح نواحی سیاسی در سطح درجه توسعه‌یافتگی این استان نیز تاثیری نداشته است. عامل مرزهای بین‌المللی آبی و خشکی از دلایل بالا بودن تعداد ارتقا سطح نواحی سیاسی در این استان است.

استان کرمان نیز در رتبه سوم تعداد ارتقا سطح نواحی سیاسی است درحالی‌که این استان از نظر درجه توسعه‌یافتگی در رتبه یازدهم در بین استان‌ها است. بنابراین ارتقا سطح نواحی سیاسی تأثیر چندانی در درجه توسعه‌یافتگی این استان نداشته است. با مقایسه اطلاعات مربوط به سطح توسعه استان‌ها و تعداد سطوح نواحی سیاسی ایجاد شده در آن‌ها مشخص می‌شود:

نخست، بیشتر سطوح نواحی سیاسی ایجاد شده در استان‌هایی قرار دارند که از سطح توسعه‌یافتگی بالایی برخوردار هستند و این مطلب مغایر با هدف سازماندهی سیاسی فضا یعنی بستر و زیربنای توزیع امکانات و زیرساخت‌ها و حتی پایه‌های اصلی قدرت سیاسی بودن و دستیابی به تعادل‌های منطقه‌ای و مدیریت بهینه فضا است. همچنین تحقق اهداف برنامه توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور مانند تقویت همبستگی ملی و مشارکت حداکثری مردم در تعیین سرنوشت کشور، تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های ناحیه‌ای و منطقه‌ای، استقرار و توزیع مناسب جمعیت و فعالیت در سطح کشور، تعادل در نظام خدمات‌رسانی، استفاده مطلوب از ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه ناحیه‌ای و منطقه‌ای، تقویت ساختارهای سیاسی مناطق در جهت کاهش بحران‌های منطقه‌ای، افزایش یکپارچگی سرزمینی و در نظر داشتن ملاحظات امنیتی- دفاعی و زیست محیطی است.

دوم، مقایسه اطلاعات مربوط به سطح توسعه‌یافتگی استان‌ها و تعداد سطوح نواحی سیاسی ایجاد شده در استان‌ها، نشان دهنده این مطلب است که استان‌هایی که دارای جغرافیای قدرت و حمایت برتری بوده‌اند، از سطح توسعه‌یافتگی بالاتر و همچنین تعداد بیشتر سطوح نواحی سیاسی بهره‌مند شده‌اند. در کشور ما در ارتقا سطح نواحی سیاسی، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ائمه جمعه، استانداران و مدیران ارشد دولتی جزء نیروهای جغرافیای قدرت و مؤثر در جغرافیای حمایت دانسته‌اند. حداقل از سال ۱۳۴۵ منطق سازماندهی سیاسی فضا در کشور بیشتر از مناسبات قدرت (جغرافیای قدرت) تأثیر پذیرفته که به همراه آن بحران‌های بزرگ شهری و منطقه‌ای (جغرافیای حمایت) نیز در این امر تأثیرگذار بوده‌اند. این امر بعد از سال ۱۳۵۷ تشدید شده و در طول مدت دوره مورد مطالعه به اوج خود رسیده است. در این خصوص می‌توان به تأثیر مکانیزم جغرافیای قدرت و حمایت در ایجاد استان‌های اردبیل، قزوین و گلستان و بیشتر سطوح نواحی سیاسی جدید ایجاد شده به‌ویژه در طول دوره مورد مطالعه اشاره نمود.

سوم، مقایسه اطلاعات مربوط به درجه توسعه‌یافتگی استان‌ها و سطوح نواحی سیاسی ایجاد شده، نشان دهنده این مطلب است که ارتقا سطح نواحی سیاسی نه تنها تأثیری در افزایش درجه توسعه‌یافتگی استان‌ها و در نتیجه کاهش نابرابری منطقه‌ای نداشته، بلکه باعث بزرگ شدن بدنه دولت نیز شده است. این امر نیز



مغایر با سیاست‌های کلان نظام و به‌ویژه اصل ۴۴ قانون اساسی مبنی بر کوچک نمودن بدنه دولت است. حتی می‌توان گفت که ارتقا سطح نواحی سیاسی چون بیشتر در استان‌های توسعه‌یافته انجام شده در نتیجه در افزایش فاصله بین استان‌های با سطح توسعه‌یافتگی بالا و استان‌های با سطح توسعه‌یافتگی پایین مؤثر بوده و باعث افزایش نابرابری منطقه‌ای در سطح کشور شده است.

چهارم، نظام سازماندهی سیاسی‌فضا با این تفکر طراحی و شروع شده که کشور به لحاظ کمی تقسیم گردد. یعنی روستا به دهستان، دهستان به دنبال بخش شدن، بخش به دنبال شهرستان و همین‌طور ما شاهد یک روند رشد حجمی و سطحی بوده‌ایم. این درحالی است که در الگوی کارآمد نظام سازماندهی سیاسی‌فضا به جای کمیت و حجم باید به کیفیت بیندیشیم. یعنی اختیارات بیشتری واگذار کنیم، نه اینکه به روستاها، بخش و شهر و استان‌هایمان بیافزاییم. در تعریف مدیریتی امروز پویایی نظام سازماندهی سیاسی‌فضا به این است که اختیارات بیشتری به مناطق محلی بدهیم. به موازات افزایش اختیارات دولت مرکزی، دولت محلی و نهادهای محلی باید مقتدرتر و فربه‌تر شوند که خودبه‌خود کارآمدتر هم می‌شوند و پیامدهای مثبتی هم مانند کاهش نابرابری منطقه‌ای دارد.

پنجم، افزایش گسترده درخواست‌های ارتقا سطح نواحی سیاسی به‌ویژه در طول دوره مورد مطالعه که ناشی از این تجربه است که با ارتقا سطح سیاسی، خدمات و تسهیلات بیشتری از سوی دولت مرکزی به آن‌ها اختصاص خواهد یافت. همین امر نیز موجب بروز رقابت بین نقاط رقیب خواهد شد که البته برنده نیز نقطه‌ای است که از جغرافیای رقابت و قدرت برتری برخوردار باشد. این چرخه سبب پایداری نابرابری منطقه‌ای در کشور شده است.

ششم، نظام سازماندهی سیاسی‌فضای فعلی در حال حاضر ناکارآمد است و همین امر مانع از مشارکت فعال مردم در تصمیم‌سازی‌های محیطی، قطعی شدن تولید صنعتی و گسترش شبکه‌های ارتباطی شده و همچنین سبب گسترش شهرها گردیده که نتیجه آن افزایش سطح نابرابری بین استان‌های کشور است.

هفتم، سیستم سازماندهی سیاسی فضای کنونی در مشارکت دادن اقوام در مدیریت سیاسی مناطق و نیز تأمین خواست‌های نواحی سیاسی موفق نبوده و همین امر موجب شده برخی از استان‌های مرزی کشور از سطح توسعه پایین برخوردار باشند.

هشتم، یکی دیگر از مشکلات نظام سازماندهی سیاسی فضای کنونی این است که در توزیع متعادل منابع آب بین استان‌های کشور موفق نبوده و با توجه به این که در کشور ما وجود منابع آب یکی از عوامل اساسی در توسعه مناطق است در نتیجه استان‌های برخوردار از منابع آب از سطح توسعه بالاتری نسبت به استان‌های فاقد منابع آب کافی برخوردارند. این امر سبب عمیق‌تر شدن نابرابری منطقه‌ای در سطح کشور شده است.

نهم، تفاوت‌های بین ۳۰ استان فعلی از نقطه نظرهای اندازه و وسعت، جمعیت، توزیع نابرابر خدمات، فرصت‌های نابرابر اشتغال، نابرابری در سطح توسعه‌یافتگی، نابرابری در توزیع منابع طبیعی و بالاخره نابرابری در توجه و نظارت دولت مرکزی که حاصل نابرابری در استفاده از ظرفیت‌ها و توان‌های نظام سازماندهی سیاسی فضای فعلی است موجب شکل‌گیری قانون‌های بزرگ مهاجرپرست و مهاجرپذیر در سطح کشور شده است.

نتیجه‌گیری

باتوجه به موارد مطرح شده مشخص می‌شود که سازماندهی سیاسی فضا نه تنها در کاهش نابرابری منطقه‌ای در سطح کشور مؤثر نبوده بلکه در افزایش نابرابری منطقه‌ای نیز تأثیرگذار است. مطالعه انجام شده، نشان دهنده تفاوت قابل توجه استان‌های کشور و نابرابری زیاد میان آن‌ها بوده و حاکی از لزوم کوششی جدی و مداوم برای کاهش این نابرابری‌ها است.

شاخص‌های درجه توسعه‌یافتگی بین مناطق مختلف کشور نشان دهنده این مطلب است که کشور ما دارای ساختار مرکز-پیرامون، هم در مقیاس ملی و هم در مقیاس منطقه‌ای و محلی است. در سطح ملی بخش مرکزی در مقایسه با بخش پیرامونی از درجه توسعه‌یافتگی بالاتری برخوردار است. این نابرابری منطقه‌ای در مناطق پیرامونی کشور که از نظر متغیرهای همگرایی ملی با مناطق مرکزی کشور نامتجانسانند، این ظن را پدید می‌آورد که در سیاست‌ها و اقدامات اجرایی دولت مرکزی تبعیض وجود دارد و اعتماد مناطق پیرامونی و کمتر توسعه‌یافته را نسبت به دولت مرکزی سلب نموده و زمینه‌های واگرایی در مناطق حاشیه‌ای کشور را افزایش می‌دهد.

توزیع عادلانه منابع در میان مناطق مختلف کشور موجب از بین رفتن شائبه وجود تبعیض در سیاست‌های دولت مرکزی شده و به توسعه کل کشور کمک می‌کند. از طرف دیگر در نتیجه ضعف قانون، فشارهای سیاسی و ضعف مدیریتی و غفلت دولت مرکزی، الگوی رقابت تنش‌آمیز بین مناطق توسعه‌یافته و مناطق کمتر توسعه‌یافته در کشور بر سر تصرف و دسترسی به منابع ملی و منطقه‌ای پدید می‌آید که می‌تواند زمینه‌ساز واگرایی ملی در مناطق کمتر توسعه‌یافته کشور باشد.

با توجه به موضوع، درجه توسعه‌یافتگی استان‌های کشور در سال‌های ۱۳۶۸، ۱۳۷۲، ۱۳۷۸ و ۱۳۸۳ و نیز ویژگی‌های عمومی استان‌های کشور در سال ۱۳۸۵ و واحدهای سیاسی ایجاد شده در طی سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۸۸، نتایج حاصله از مقایسه درجه توسعه‌یافتگی استان‌ها با ارتقا سطح نواحی سیاسی نشان‌دهنده این مطلب است که ارتقا سطح نواحی سیاسی نه تنها در کاهش نابرابری منطقه‌ای مؤثر نبوده بلکه حتی در افزایش آن نیز تأثیرگذار است.

منابع

- احمدی پور، زهرا (۱۳۸۰)، «پایداری امنیت عمومی در بستر تقسیمات کشوری»، مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات همایش امنیت عمومی و وحدت ملی.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۷۹)، «جغرافیای سیاسی ایران»، تهران: انتشارات سمت.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، «اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک»، مشهد: پژوهشکده امیرکبیر.
- شکویی، حسین (۱۳۸۴)، «فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی»، تهران: انتشارات گیتاشناسی.
- مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، «درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی»، ترجمه دره میرحیدر، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

- در منطقه بلوچستان؛ گاو و شتر از ضروریات زندگی سنتی مرد بلوچ بودند و نافرمانی هر کدام از آن‌ها امرامعاش او را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. برای مثال اگر گاو به صاحبش حمله کرده و به او شاخ می‌زد، فعالیت‌های کشاورزی مرد را دچار وقفه می‌نمود و حتی وقتی که شتر، وحشی و مست می‌شد وی را از سفرهای تجاری و خویشاوندی وامی‌داشت؛ بدین ترتیب چنین مسائلی مرد بلوچ را از تسلط بر محیط و زندگی روزمره خویش باز می‌داشت.

- بلوچ‌ها طایفه و خانواده‌ای که جایگاه اجتماعی و اقتصادی مناسبی در جامعه نداشته باشند را سبب بسیاری از مشکلات برای مردها می‌دانستند. چرا که آن‌ها معتقد بودند که طایفه قوی و معتبر می‌تواند پشتیبان او و زندگی‌اش در بسیاری از ناملایمات باشد. از نظر قوم بلوچ، اگر خانواده، طایفه و جامعه بدون رهبری مقتدر و قوی باشند مشکلات بسیاری از جمله جنگ، غارت، تعرض و... برای آنان پدید خواهد آمد، اما مدیر لایق مردم را از چنین مشکلاتی می‌رهاند.

- بلوچ‌ها ازدواج با یک مرد عیب‌جو و یا یک مشک یا ظرف آب سوراخ را منشأ مشکلات روحی و جسمی برای زنان می‌دانستند، به طوری که مرد عیب‌جو زحمتهای زن خانه را نادیده گرفته و فعالیت‌ها و احساسات او را دگرگون می‌کرد. همچنین در گذشته زن به وسیله ظرف آب محلی (مشک) آب مورد نیاز خود را از رودخانه تهیه می‌کرد. اگر زن پس از مدتی در طول مسیر متوجه سوراخ بودن آن می‌شد، این امر زن را خسته و آزرده خاطر می‌کرد و گاه موجب بدخلقی‌اش در میان اطرافیان می‌شد.



در گذشته مردم بلوچستان، بسیاری از اصول منطقه خویش را در قالب ضرب‌المثل‌ها، شعرهای کوتاه و بلند و داستان‌ها به نسل‌های آینده خود انتقال می‌دادند و موفقیت و بهزیستی در زندگی سنتی را مستلزم رعایت و مورد توجه قرار دادن چنین اصولی می‌دانستند؛ چنانچه این اصول مورد بی‌توجهی قرار می‌گرفت، تبعات و مشکلات ناشی از آن را در زندگی خویش عیناً مشاهده می‌کردند. نگارنده یکی از اشعار کوتاه قوم بلوچ که به صورت ضرب‌المثل استفاده شده و اشاره به اصولی دارد که بودن یا نبودن هر کدام از آن‌ها مرد و زن را دچار مشکل و احساساتشان را تحت شعاع قرار می‌دهد، تفسیر می‌کند:

- بلوچ شب تاریک یا بدون روشنی ماه و ستاره را برای یک مرد مصیبت‌بار می‌دانند؛ چرا که او را از بسیاری فعالیت‌ها همچون کشاورزی، سفر و حتی آگاهی از محیط خویش باز می‌دارد و این سبب بروز مشکلاتی همچون نبود غذا، تعرضات احتمالی و از دست رفتن همسر و فرزندان می‌شود.

بسیاری از مسایل ساختاری که خواسته و ناخواسته برای مرد و زن ایجاد می‌شوند، مشکلاتی برای آنان و اطرافیان پدید خواهند آورد که شاید نتایج مصیبت‌بار در پی داشته باشند. این امر در زندگی سنتی مردم بلوچ نیز صدق می‌کند. بنابراین با رعایت اصول و قوانین انسانی و محیطی می‌تواند از مشکلات پیش‌رو جلوگیری کند.

البته باید گفت بسیاری از مسایلی که پیش از این مطرح شد در زندگی کنونی مردم بلوچ صادق نیست. اما ترش‌روی زن، عیب‌جویی مرد، نبود جایگاه اجتماعی، اقتصادی و خانوادگی و مدیر نالایق در جامعه هنوز مسبب بسیاری از مشکلات برای زندگی مردم هستند. به هر حال این شعر کوتاه نمونه‌ای از اصول ساختاری یک قوم برای رفع مسایل فعلی جامعه‌اش است.

برای خواندن و شنیدن شعر به لینک زیر مراجعه فرمایید:

[Telegram.me/simaye_agahi](https://t.me/simaye_agahi)



- مسئله دیگری که آرامش مرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد، چهره گرفته و انخم کرده زن خانه است که خستگی او را تشدید و همچنین قدرت حرکت برای امرامعاش و زندگی را از او سلب می‌کند، چرا که توان و انرژی وی در خانه تحلیل می‌رود.

دولت محلی و مدیریت شهری تهران



ریحانه عالم

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

در سال‌های اخیر، بسیاری از نظریه‌های علوم انسانی و اجتماعی متکی بر مفاهیم حقوق شهروندی، دانش بومی، سرمایه اجتماعی، برنامه‌ریزی محله‌منا، تصمیم‌گیری پایین به بالا، دولت حداقلی و حکمروایی مطلوب بیان شده است. در واقع، هدف اصلی این نظریه‌ها، تصمیم‌سازی امور محلی از درون جامعه محلی و نه بیرون از آن است.

همان‌گونه که هر کشوری دارای نوعی نظام سیاسی و ساختار سیاسی - اداری خاص برای اداره امور کشور است، شهرها نیز نیازمند نوع خاصی از نظام اداره کننده هستند که این امر در کلان‌شهرها به دلیل پیچیدگی امور، ضرورتی آشکار است. بالاخص اگر مانند تهران، کلان‌شهری با نقش‌های متعدد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... که عهده‌دار مسئولیت پایتخت نیز هست، مدنظر باشد.

مدیریت شهری در تهران و دیگر شهرهای کشور، از نظر نحوه انتخاب شورا و شهردار، عدم یکپارچه بودن مدیریت، وابستگی به حکومت مرکزی، نبود بستر مناسب برای مشارکت شهروندان، بی‌اشتیاقی مردم و مسئولین و... وضعیت مشابهی دارد. به‌ویژه تهران به عنوان پایتخت که میدان جاذبه گروه‌های مختلف قومی با فرهنگ‌ها و آداب متنوع است. بنابراین فرهنگ سیاسی سطح محلی در این شهر، در واقع چکیده فرهنگ سیاسی حاکم بر سطح ملی را نشان می‌دهد.

تهران به عنوان شهری که در سال‌های اخیر تقاضای تغییر از اداره به شیوه حکومت شهری به سمت حکمروایی شهری در بین مدیران و شهروندان به وجود آمده، در مسیر نقش‌آفرینی به عنوان یک دولت محلی، با موانع و آسیب‌های زیادی روبه‌روست. دولت محلی در ایران تا پیش از انقلاب مشروطه به صورت سنتی، منصوبی و غیردموکراتیک بود. ایجاد دولت محلی مدرن که مصداق خارجی‌اش، بلدیة یا شهرداری بوده، از انقلاب مشروطه شروع شد و تاکنون در عمر بیش از یک سده خود، دچار تحولات زیادی شده است. این تحولات در شهری مانند تهران به علت موقعیت خاص جمعیتی، سیاسی و اقتصادی، تا حدی متفاوت از سایر شهرهای ایران است.

در زمینه الگوی مدیریت شهری حاکم در تهران و سایر شهرهای ایران که از عوامل اثرگذار بر دولت محلی می‌باشد، با توجه به اینکه فراوانی انتخاب مستقیم شهردارها از جانب شهروندان (الگوی شهردار - شورا) در جهان رو به کاهش است و مدیریت تخصصی و حرفه‌ای در قالب شورا - مدیر در حال گسترش است، به نظر می‌رسد ضعف و ناکارآمدی دولت محلی شهری ایران در میزان اندک اختیارات تصمیم‌گیری و عدم استقلال مالی نهادهای مدیریت شهری و دخالت مستقیم نهادهای قدرتمند حکومت مرکزی در امور دولت محلی است و نه الگوی دولت محلی شهری.

عدم آشنایی کافی مردم با وظایف و حوزه اختیارات شورای شهر تهران که سبب به حاشیه رفتن این شورا و عدم مشارکت مناسب در انتخابات این شورا شده، عدم اقتدار کافی از طرف شورای شهر و شهرداری برای حل و فصل اختلافات بین سازمان‌ها و وزارتخانه‌های دخیل در شهر تهران، فقدان قوانین متناسب برای کارآمدی شورایی‌ها و محدود بودن این شوراهای محلی به نقش



مشورتی و نظارتی و به همین سبب عدم اقبال مناسب شهروندان برای عضویت در این شوراهای بخشی از مشکلات شورای شهر و شوراهای محلی در نقش‌آفرینی شهر تهران به مثابه دولت محلی است.

در زمینه اقدامات شهرداری تهران به عنوان متولی اصلی دولت محلی، نمی‌توان پیشرفت و حرکت به سمت دولت محلی را انکار کرد. از جمله این اقدامات می‌شود به ناحیه محوری، مدیریت محلی، تشکیل شورایی‌ها، ایجاد سرای محلات، خصوصی‌سازی و واسپاری خدمات اجرایی همچون راه‌اندازی دفاتر الکترونیک، تشکیل سازمان سرمایه‌گذاری و مشارکت‌های مردمی شهر تهران و... اشاره کرد. همچنین ایجاد سامانه‌های ۱۳۷ و ۱۸۸۸ برای ارتباط بیشتر شهروندان و مسئولان، تلاش جهت توانمندسازی شهروندان جهت ایفای نقش در مدیریت شهری از دیگر اقدامات شهرداری تهران جهت حرکت از حکومت شهری به حکمروایی شهری است.

نماد دولت محلی در ایران، انجمن بلدیة یا انجمن شهر در قبل از انقلاب اسلامی و شهرداری بعد از انقلاب اسلامی بوده است. بررسی قوانین نهادهای انجمن‌ها و شوراهای محلی شهری و تحولات رفته بر آن‌ها نشان می‌دهد که به رغم وجود مفاهیم و مضامین مشترک، تفاوت‌های صورتی - ساختاری و کارکردی - محتوایی فراوانی به چشم می‌خورد که متأثر از مقتضیات زمان و قدرت هیئت حاکمه بوده و نوعی کشمکش بین تمرکزگرایی (از جانب دولت مرکزی) و تمرکززدایی (از جانب انجمن‌ها و شوراهای) وجود داشته که پس از دوره‌های کوتاهی از تمرکززدایی، به دلایل عدم وجود فرهنگ دموکراتیک و وجود اقتدارگرایی حکومت مرکزی، تمرکزگرایی بر تمرکززدایی غلبه کرده است.

بررسی‌ها نشان می‌دهد قانون اساسی و ایدئولوژی حاکم در سطح ملی برخلاف نظام رایج که متمرکز است، نظام نیمه متمرکز را برای ایران تداعی می‌کند که بهترین نظام سیاسی با توجه به پیشینه تاریخی، موقعیت جغرافیایی، اختصاصات فرهنگی و قومی است. البته صرف نظر از متغیرهای زیربنایی مذکور که احتیاج به تغییر ندارند، اساس نامه‌ها و قوانین مدیریت شهری مانند قوانین شهرداری تهران، شورای اسلامی شهر و شورایی‌ها در مواردی مانع شکل‌گیری دولت محلی در تهران بوده و با دارای ابهام هستند.

می‌توان گفت بیشتر از موارد ساختاری، شهر تهران در حوزه کارکردی احتیاج به تغییر و تحول دارد. به عبارت دقیق‌تر، برای تشکیل دولت محلی موفق در تهران، مهمترین موانع بحث‌های فرهنگی هستند. عدم اعتماد کارکنان و مدیران شهری به مردم برای واگذاری اختیارات، نهادینه نشدن فرهنگ مشارکت، عدم آمادگی و عدم اشتیاق شهروندان تهرانی برای قبول مسئولیت در مدیریت شهری، فقدان فرهنگ مسئولیت‌پذیری و برابری در جامعه، محدود شدن مؤلفه‌های تشکیل و پایداری دولت محلی به سیاست‌گذاری‌ها و راهبردهای شهرداری تهران عدم شفافیت و پاسخگو نبودن بدنه مدیریتی، کمبود اقدامات عملیاتی و اجرایی و همچنین محدود کردن مشارکت‌های مردمی به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی، عدم ایجاد جاذبه برای شهروندان با فرصت‌سازی در زمینه اقتصادی و سیاسی، مشارکت ندادن مردم در برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری و محصور کردن مشارکت به بخش‌های اجرایی و... که همگی در حوزه کارکرد هستند، باید در کلان‌شهر تهران فراهم شوند تا انتظار داشتن دولت محلی کارآمد، دور از دسترس نباشد.

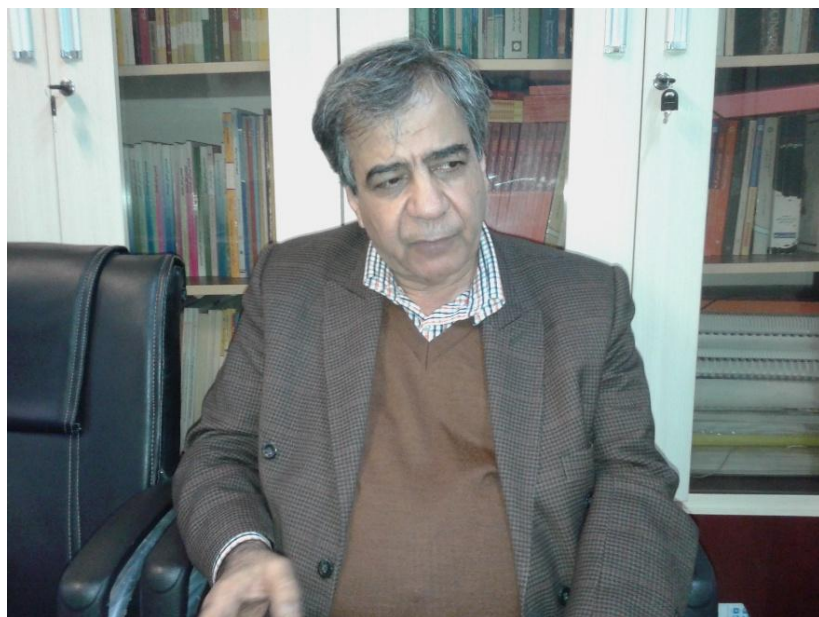
اولویت انجمن تشکیل هسته‌های دانشجویی در تمامی دانشگاه‌هایی است که دارای رشته جغرافیای سیاسی هستند.

با توجه به انتخابات اخیر هیئت مدیره انجمن ژئوپلیتیک ایران و انتخاب دکتر محمدحسین پاپلی یزدی به عنوان هشتمین رئیس انجمن ژئوپلیتیک ایران، نشریه انجمن علمی دانشجویی جغرافیا سیاسی دانشگاه تربیت مدرس (گستره) مصاحبه کوتاهی را با ایشان به عمل آورد. این مصاحبه برای آشنایی بیشتر با اهداف و برنامه‌های آتی هیئت مدیره جدید انجمن ژئوپلیتیک ایران است.

جناب آقای دکتر پاپلی، با سپاس از شما برای پذیرش مصاحبه، پرسش اول این که اهداف و برنامه‌های انجمن ژئوپلیتیک ایران با هیئت مدیره جدید چیست؟

از اهداف و برنامه‌های انجمن ژئوپلیتیک ایران که برای ما اولویت هست، تشکیل هسته‌های دانشجویی انجمن در تمامی دانشگاه‌هایی است که دارای رشته جغرافیای سیاسی هستند. سازوکار پیشنهادی هسته‌های دانشجویی، متشکل از دو دانشجوی جغرافیا است که وظیفه ارتباط میان انجمن و دانشگاه خود را به عهده خواهند گرفتند. برآیند این تصمیم گسترش تعاملات تمامی دانشجویان جغرافیای سیاسی و انجمن ژئوپلیتیک ایران است که قابلیت استفاده از پتانسیل‌های هر دو طرف را دارد. این فرایند تأثیرات مثبتی برای ارتقای علمی دانشجویان و ایجاد فرصت‌های مناسب شغلی برای آن‌ها خواهد داشت.

انجمن روابط خوبی با مسئولین رده بالای کشوری دارد. اما از ساماندهی لایه‌های فرودستی انجمن که شامل دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های شهرهای دیگر کشور است ناتوان مانده است. ما همچنین به دنبال ایجاد شوراهای راهبردی سیاست‌گذاری اساتید، اتاق فکر علمی و کمیته‌های علمی خواهیم بود که اساس کار آن بر مبنای دانشجو است. اولین کمیته مدنظر کمیته زبان انگلیسی است. این کمیته شامل اساتید و دانشجویان مسلط به زبان انگلیسی است. گسترش کیفیت علمی جغرافیا اهمیت به‌سزایی دارد اینکه دانشجویان بتوانند به زبان‌های خارجی ارائه درس دهند بسیار مهم است.



همایش پتانسیل‌های جمهوری اسلامی ایران در بازسازی عراق همراه با نمایشگاه‌های بزرگ و همایش رژیم حقوقی دریای خزر. به طور کلی درآمدزایی در تمام فعالیت‌ها به‌غیر از فعالیت‌هایی که دارای اهمیت کیفیتی هستند، مدنظر است.

یکی از راهکارهای دیگر ایجاد کمیته گردشگری و ورزش است. این فعالیت می‌تواند با مشارکت انجمن‌های جغرافیایی کشور و سایر انجمن‌ها انواع تورهای گردشگری متنوع را که دارای منفعت مالی هم هست ایجاد کند. منفعت‌های غیرمالی نیز در این اقدام برجسته است و سبب گسترش هم‌گرایی و دوستی می‌شود. ایجاد گروه‌های ورزشی برای پویایی و گسترش ارتباطات در جامعه جغرافیای کشور و همچنین جذب حمایت‌های مختلف می‌تواند مفید باشد.

من امیدوارم با ساختارسازی و گسترش فعالیت دانشجویی و ارتقا کیفی کار و همچنین در بخش گفتگوها و درس گروهی‌ها و کاهش تنش‌ها در جامعه جغرافیایی کشور و ملی کردن انجمن تلاش کنیم. همه ما باید تلاش کنیم و شما دانشجویها هم باید کمک کنید. ایجاد چرخش مالی و روابط اقتصادی در جامعه جغرافیایی کشور و تأمین مالی انجمن به‌وسیله واقفان مانند انجمن‌های جغرافیایی فرانسه و بریتانیا هم راهکاری است که به دنبال آن هستیم. هدف عمده این دوره انجمن بودن حداقل یک میلیارد تومان در صندوق ارزی انجمن و رسیدن تعداد اعضا به سقف هزار نفر است که این هدف با عنایت الهی و همکاری دانشجویان و اساتید جغرافیایی کل کشور دست‌یافتنی است.

با سپاس از شما و آرزوی پیروزی برای شما و انجمن ژئوپلیتیک ایران.

(مصاحبه: عهدیه آتشی).

علاوه بر این گسترش روابط بین‌المللی نیز مدنظر انجمن ژئوپلیتیک ایران است. متأسفانه تحریم‌ها سبب کم رنگ شدن ارتباطات فراملی جغرافیدانان ایران شده است. انجمن به دنبال به خدمت گرفتن دانشجویان و اساتید برای برقراری رابطه‌های ویژه با دیگر جغرافیدانان در سطح جهان است. به عنوان مثال اساتید دانشگاه تربیت مدرس پتانسیل خوبی برای برقراری ارتباط با کشورهای فرانسوی زبان جهان را دارند. این ارتباط باید با کشورهای مثل چین هم برقرار شود.



انجمن ژئوپلیتیک مشکلات مالی زیادی دارد، نحوه رفع این مشکلات مالی چطور خواهد بود؟

راهکارهای متفاوتی هست. تشکیل کمیته حامیان حقیقی و حقوقی که متشکل از نهادهای دولتی و افراد خیر است اما هدف اصلی انجمن استقلال مالی آن در بلندمدت است. راهکار بعدی الکترونیکی کردن فعالیت‌های انجمن و ارتباطات مجازی برای کاهش هزینه‌ها و ارتقا تعاملات در انجمن است. همچنین معقول‌سازی هزینه حق عضویت می‌تواند به کاهش هزینه‌ها کمک کند. برگزاری همایش‌های گوناگون به‌ویژه همایش‌های بین‌المللی و استفاده از فعالیت‌های درآمدزایی جانبی و حمایت‌های بین‌المللی از دیگر برنامه‌های ما برای درآمدزایی است. به‌عنوان مثال برگزاری

ویژگی‌های ژئوپلیتیک شرق ایران و پیامدهای آن برای کشور



ابوالفضل کاوندی کاتب

دانشجوی دکتری
جغرافیای سیاسی دانشگاه
تربیت مدرس

akkateb@gmail.com

کشور ایران در شرق خود با دو کشور افغانستان و پاکستان و در نگاهی ژئوپلیتیک با منطقه ژئوپلیتیک شبه‌قاره همسایه است. هند کشور بزرگ این منطقه است. همگونی‌ها و ناهمگونی‌های ژئوپلیتیک منطقه شرق ایران را می‌توان از چهار بعد ساختار جغرافیایی، ساختار اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، مذهبی و مسایل استراتژیک دید.

به لحاظ ساختار جغرافیایی، سه کشور هند، افغانستان و پاکستان دارای تنوع سرزمینی اعم از کوه‌های مرتفع، دشت‌های حاصلخیز و بیابان هستند و به پیروی از ناهمواری‌ها تنوع آب‌وهوایی دارند. وسعت آن‌ها زیاد و هر سه کشور همسایگان متعددی داشته و اختلافات مرزی و ارضی با همسایگان خود دارند. مرزهای امنیتی سه کشور زیاد است. هر سه با همسایگان خود در بهره‌برداری از منابع به‌ویژه منابع آبی مشکلات زیادی دارند. آن‌ها در جوار مناطق ژئوپلیتیکی متعدد و یا جزئی از آن هستند که شامل شبه‌قاره، اقیانوس هند، منطقه ژئوپلیتیک آسیای جنوب غربی (خاورمیانه) و جنوب شرقی، خلیج فارس و آسیای مرکزی است. هر سه کشور به لحاظ شکل جغرافیایی مشکل دارند، افغانستان به دلیل دالان واخان کشوری دنباله‌دار است، هند به سبب ایالت آسام و پاکستان هم به سبب طول جغرافیایی زیاد آن.

سه کشور، جمعیت ناهمگون و متنوع دارند که بیش از ۴۰ درصد جمعیت آن‌ها جوان است. رشد جمعیت در آن‌ها بالاست. مهاجرت‌های غیرقانونی چالش عمده این کشورها است. نرخ بی‌سوادی بالا، وابستگی به منابع انرژی وارداتی و تکیه بر صادرات محصولات کشاورزی در این دسته قابل مطالعه است.

عمده‌ترین مشکل هند، پاکستان و افغانستان مسایل مذهبی است که شکاف‌های عمیقی در این کشورها شکل داده و هر سه دارای تنوع در مذهب هستند. به لحاظ مسایل استراتژیک نیز هر سه کشور مشکلات مرزی، هویتی و سرزمینی جدی با همسایگان خود دارند. آن‌ها در صحنه روابط قدرتی و استراتژیک جهان و منطقه دارای اهمیت هستند و می‌توانند با توجه به نزدیکی به آسیای مرکزی از موقعیت ترانزیتی برخوردار شوند.

اما ناهمگونی‌های میان کشورهای همسایه شرقی ایران بیشتر از همگونی‌های آن‌هاست. افغانستان کشوری محصور در خشکی است. کانون تحولات استراتژیک جهانی است. خایل سنتی میان قدرت‌های جهانی است. مسئله اقوام به عنوان یک عامل مهم و اثرگذار در تحولات کشور افغانستان است. ناآرامی‌ها و جنگ‌های داخلی آن همچنان ادامه دارد. هویت ملی و علت وجودی مورد قبول همه آحاد ملت را ندارد. دولتی ورشکسته است و اقتصاد ضعیفی دارد و در نهایت بزرگترین تولیدکننده و صادرکننده مواد مخدر جهان است.

دیگر کشور همسایه ما در شرق، یعنی پاکستان کشوری با ۱۷۰ میلیون نفر جمعیت است. ارتش، رسانه‌ها و احزاب در پاکستان قدرت و جریان قدرت را تعیین می‌کنند. اقتصاد ضعیفی دارد و کشوری نوپا به‌شمار می‌آید. پاکستان همچنان از هویت ملی و علت وجودی قابل توجهی برخوردار نیست. اکثریت جمعیت آن مسلمان سنی‌اند (حنفی و شافعی) که به وهابیت و طالبانیسم گرایش دارند. فرقه دیوبندی مهم‌ترین گروه مذهبی پاکستان است که دارای قدرت سازماندهی و اجرایی در پاکستان است. سابقه درگیری‌های خونین با هند و شیعیان در درون جامعه مذهبی پاکستان وجود دارد. مدارس مذهبی قدرتمند در پاکستان هستند. پاکستان یک قدرت هسته‌ای است و از ارتش قدرتمندی بهره می‌برد. سابقه جدایی بخشی از خاک خود (بنگلادش) را دارد. مشکلات مرزی، هویتی و سرزمینی با هند و جنگ‌های بی‌دربی با آن دارد. رقابت با هند دارد و روابط نزدیک و استراتژیک با آمریکا، چین و عربستان سعودی برقرار کرده است.

هند کشوری بزرگ با اقتصادی روبه رشد و جمعیتی یک میلیاردی است که ثبات دارد و تبدیل به رقیب استراتژیک قدرت‌های منطقه‌ای و حتی جهانی شده است. هند کشوری هسته‌ای است، انواعی از سلاح‌های پیشرفته نظامی را در اختیار دارد. پاکستان و چین رقبای اصلی منطقه‌ای آن هستند. روابط سیاسی و دیپلماتیک هندی‌ها در میان سه کشور قوی‌تر است. هندی‌ها با آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن، کشورهای عربی، ایران و حتی اسرائیل روابط خوبی دارند.

قومیت محوری در افغانستان

مسئله قومیت در افغانستان بسیار قوی و رقابت‌های قومی بیش از دیگر رقابت‌ها است. قومیت در افغانستان بسیاری از مسایل از جمله مذهب، اقتصاد، سیاست و قدرت را تحت تأثیر قرار داده است. قوم‌گرایی در افغانستان همواره در حال رشد بوده و مانع از شکل‌گیری احزاب قوی و ملی شده است. قومیت سبب شده تا ارتش ملی و قدرتمند در افغانستان نباشد و اقلیت ازبک اکثریت

ارتش را تشکیل دهد. دولت منتخب افغانستان برآمده از قوم‌گرایی و اکثریت پشتون است و پشتون‌ها همواره به صورت تاریخی انحصار قدرت را در دست داشته‌اند.

هرچند مذهب نقش کم‌رنگ‌تری در افغانستان دارد اما تفاوت‌های قومی همراه با تفاوت‌های مذهبی همپوشانی دارد و شکاف قومیتی را تشدید کرده است. گروه‌های قومی (پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌ها) در افغانستان با گروه‌های قومی در کشورهای همسایه پیوند قوی دارند. قومیت سبب شده تا دو زبان فارسی و پشتون به عنوان زبان رسمی در بخش‌های آموزشی، اداری، سیاسی و... کشور وجود داشته باشد. نام کشور افغانستان هم برگرفته از نام قوم اکثریت یعنی پشتون‌هاست که دیگر اقوام از این جهت احساس خوبی ندارند.

لویی جرگه در افغانستان متشکل از رؤسای اقوام و مجمعی قدرتمند و به طور سنتی فعال است. ایجاد سازمان‌ها، نهادها، مراکز و... در افغانستان هم برخاسته از قومیت محوری در این کشور است. جنگ‌های داخلی در افغانستان جنگ قومیتی است. در ساختارهای جدید حکومتی افغانستان قدرت میان اقوام تقسیم می‌شود. با وجود اهمیت مسئله قومیت، با این حال تقسیمات کشوری افغانستان متمرکز است.

پاکستان: مذهب، ارتش و احزاب

در پاکستان نقش دین و احزاب سیاسی بسیار قوی‌تر است و رقابت‌ها مذهبی، سیاسی و حزبی است. با توجه به استعمار بریتانیا در منطقه و رقابت با هند، احزاب سیاسی قوی در پاکستان فعالیت دارند. ارتش پاکستان، ارتشی قدرتمند است که نقش اساسی در اتحاد ملی این کشور دارد. دولت‌های منتخب پاکستان نتیجه بازی‌های سیاسی، حزبی و رسانه‌ای هستند و دین، مذهب، احزاب، رسانه‌ها و رقابت با هند همه امور این کشور را تحت تأثیر قرار داده است.

عامل شکل‌گیری پاکستان مذهب است که قومیت را تحت تأثیر قرار داده است. در پاکستان دو حزب مردم و حزب مسلم لیگ برتری سیاسی دارند و ریشه قومی آن‌ها کم‌رنگ است. پیوندهای قومی اقوام در پاکستان با گروه‌های قومی در خارج از مرزهای آن کم‌رنگ‌تر از افغانستان است. با وجود انواع زبان‌ها، زبان اردو به عنوان زبان رسمی در پاکستان پذیرفته شده است.

دین‌گرایی، مذهب‌گرایی و بازی‌های حزبی در پاکستان در حال رشد است و ارتش ملی قدرتمندترین نهاد این کشور است. نام پاکستان برخاسته از ریشه‌ها و علایق قوی دینی در این کشور است. اختلافات سیاسی و مذهبی اختلافات قومی را در پاکستان تحت‌الشعاع قرار داده است.

انحصار قدرت همواره در دست ارتش بوده که همه اقوام در آن حضور دارند. ایجاد نهادهای سازمان‌ها، مراکز و... تابع نظام حکومتی، ارتش، احزاب و مذاهب پاکستان است. کشمکش‌ها و بحران‌های داخلی نیز بیشتر حزبی، سیاسی و مذهبی است. دشمنی با هند سبب شده تا همه اقوام در پاکستان از همگرایی قوی برخوردار شوند. در ساختارهای حکومتی پاکستان قدرت میان احزاب و ارتش در حال چرخش و دست به دست شدن است. چه بسا کم‌رنگ شدن مسئله قومیت در پاکستان ناشی از نظام فدرالی پاکستان است.

رقابت هند و پاکستان

از چالش‌های استراتژیک در شرق ایران، رقابت میان هند و پاکستان است که به نظر نمی‌رسد به این زودی بهبود یابد. ریشه این اختلافات را می‌توان در هشت بخش جمع‌بندی کرد.

نخست، ذهنیت بد دو کشور به یکدیگر است. روابط تاریخی پرتنش همراه با جنگ‌های متعدد و اقدامات منفی میان هند و پاکستان ذهنیت بدی نسبت به یکدیگر در تفکر رهبران و مردم این کشورها ایجاد کرده که نیاز به زمان درازی برای دستیابی به صلح پایدار در جنوب آسیا دارد.

دوم، مسئله سلاح‌های هسته‌ای میان دو کشور است. در سال ۱۹۷۴ هند اولین آزمایش اتمی را انجام داد. پس از آن این مسئله میان دو کشور موجب رقابتی در به‌دست آوردن سلاح اتمی گردید. نهایتاً پاکستان نیز با آزمایش اتمی خود در سال ۱۹۹۸ رسماً در برابر هند قرار گرفت. این موضع به یک ترس و دلهره ملی، منطقه‌ای و جهانی از درگیری اتمی میان دو کشور دامن زده و حساسیت‌های فراوانی را پدید آورده است.

مسئله سوم تروریسم است. تروریسم یک مانع بزرگ در روابط میان دو کشور است. انفجارهای متعددی که در هند و یا حتی در دیگر کشورها علیه منافع هندوستان صورت گرفته و همواره پاکستانی‌ها متهم شده‌اند. برای مثال انفجار مقابل سفارت هند در کابل که در سال ۲۰۰۸ روی داد و یا حمله تروریستی ۱۰ پاکستانی در بمبی که منجر به کشته شدن بیش از ۱۰۰ نفر شد.

چهارمین مسئله در روابط هند و پاکستان، اختلافات مرزی، ارضی و منابع مشترک سرزمینی است. در ابتدا تعیین حدود و خطوط مرزی میان هند و پاکستان مسایل پیچیده‌ای را به‌وجود آورد که به‌درگیری و تنش میان دو کشور انجامید. بسیاری از این اختلافات همچنان به قوت خود باقی است. ایالت جامو و کشمیر در شمال غربی هند و شمال شرقی پاکستان برجسته‌ترین نمونه مورد اختلاف دو کشور است. مسئله‌ای که بارها به سازمان ملل کشیده شده، در شورای امنیت مطرح شده و حتی به نبردهای جدی میان دو طرف انجامیده است. نمونه‌ی آن جنگ میان دو کشور در سال ۱۹۶۵ و در مورد مسئله کشمیر است که پس از سه هفته درگیری با دخالت سازمان ملل آتش‌بس برقرار شد و رهبران دو کشور در ۱۹۶۶ با انتشار اعلامیه تاشکند تعهد نمودند که نیروهای خود را به خطوط قبل از جنگ منتقل نمایند.

اختلافات مرزی و سرزمینی دیگری نیز میان دو کشور وجود دارد که از جمله در منطقه یخچال سیاشن، ران کوتیج و کوری نهر قرار دارد. اختلاف دیگر در این حوزه وابسته بودن پاکستان به رود پنجاب و واقع بودن سرچشمه‌های کانال‌های پنجاب در هند است که گاه هند اقدام به کنترل و بستن این سرچشمه‌ها نموده است. از جمله در سال ۱۹۴۸ که منجر به درگیری میان دو طرف شد و در



میان مسایل استراتژیک بین هند و پاکستان قرار گرفته است.

اختلافات دینی و مذهبی پنجمین چالش مهم میان هند و پاکستان است. اساس جدایی پاکستان از هند بر دین استوار بوده و با طرح مسئله مسلمان در برابر کافر و پاک در برابر نجس، از همان ابتدا تنفر عقیدتی و ملی میان مردم دو کشور پدید آمد. در نتیجه مسئله پاکستان و هند ایدئولوژیک و دینی است که حل آن به سادگی امکان‌پذیر نیست. وجود جمعیت مسلمان در هند که می‌تواند حساسیت‌های پاکستانی و هندی را به وجود آورد و یا ترس هند از جمعیت کشورهای مسلمان جهان، منطقه جنوب آسیا را با چالش‌های متعددی روبه‌رو کرده است. برای مثال در مسئله مسجد بابری در سال ۱۹۹۲، تجمع هندوهای افراطی شهر آویدیا منجر به تخریب مسجد بابری شد که بر اثر آن تظاهرات وسیع و خشونت‌باری در هر دو کشور شکل گرفت و هزاران نفر کشته شدند.

عدم خواست رهبران دو کشور برای برقراری روابط هم، از مسایل دیگر میان دو کشور می‌تواند باشد. عدم خواست رهبران دو کشور بر حل مسائل فی‌مابین به‌ویژه از سوی پاکستانی‌ها از آنجا ناشی می‌شود که عوامل اسلام و ارتش در پاکستان دو رکن علت وجودی و علت بقای کشور پاکستان هستند که در برابر هندوستان تعریف می‌شوند، لذا حل مسایل میان هند و پاکستان، در بقای ملی کشور پاکستان می‌تواند خلل وارد کند؛ از سوی دیگر آنچه مشخص است آنکه هند به لحاظ اقتصادی، جمعیتی، وسعت، تکنولوژیکی، صنعتی و بسیاری از ابعاد دیگر از پاکستان پیش است و این یک واقعیت است که هند قدرت برتر منطقه جنوب آسیا (سارک) است، لذا تفاوت معنادار قدرتی میان این دو کشور سبب وقوع بسیاری از رقابت‌های استراتژیک میان آن‌هاست.

هفتمین مسئله، ترس دو کشور به‌ویژه پاکستانی‌ها در حمایت از جدایی طلبان علیه یکدیگر است. جدایی بنگلادش از پاکستان و حمایت هند از بنگلادش که جنگی دیگر را میان دو کشور دامن زد. در نتیجه ارتش پاکستان شکست خورد و ۹۳ هزار نفر از پرسنل آن در پاکستان شرقی تسلیم ارتش هند شدند. پاکستان از نقش هند در جدایی پاکستان شرقی احساس خوبی ندارد و همواره از این موضوع که هند برای تضعیف و حتی جدایی‌سازی بخش‌های مختلف پاکستان تلاش می‌کند، دامن زده است؛ این امر منجر به حمایت پاکستان از مسلمانان و جدایی طلبان هندی در بخش‌های مختلف این کشور به ویژه در ایالت آسام هند شده است.



به‌ویژه در افغانستان هستند. حضور نیروهای بیگانه در منطقه، مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای، مواد مخدر و تبدیل شدن ایران به یکی از مهم‌ترین و حتی مهم‌ترین مبارز علیه مواد مخدر و هزینه‌های گزاف دولت ایران در این راه و شکل‌گیری جرایم سازمان یافته به‌ویژه در ارتباط با قاچاق مواد مخدر است. تهاجمات گروه‌های تروریستی به کشور و حتی قاچاق سلاح، ورود مخالفان مسلح تا مرزهای ایران و اقدامات خرابکارانه آن‌ها به‌ویژه در مرزهای پاکستان و تروریسم از دیگر مسایل امنیتی ایران است.

محاط بودن افغانستان و تنگناهای جغرافیایی دسترسی آن به آب‌های بین‌المللی و رقابت ایران و پاکستان در این زمینه، ترانزیت مواد مخدر و معبر بودن ایران، حقایق هیرمند که بارها به بروز بحران‌های سیاسی و حتی امنیتی و نظامی میان ایران و افغانستان منجر شده، ناامنی در مرزهای کشور و هزینه‌های گزاف امنیتی ایران برای حفظ امنیت مرزها و شهروندان کشور، خشن و بیابانی بودن منطقه، به واسطه همسایگی ایران و افغانستان و ایران و پاکستان هر گونه خشکسالی و کم آبی بر زندگی شهروندان ایرانی تأثیرگذار است به‌ویژه در بخش‌های شرقی کشور ایران و وزش بادهای موسمی؛ ابعاد جغرافیایی و طبیعی مسایل ایران در شرق است.

در پایان اینکه وجود جریان افراطی، گروه‌های تندرو و بنیادگرا از جمله وهابیت و سلفی‌گری در پاکستان و افغانستان؛ تبلیغات مذهبی عربستان؛ مسائل مذهبی و جمعیت‌های شیعه و سنی در کشورهای یکدیگر؛ تقابل ایدئولوژی‌های سیاسی متفاوت و گاه متفاوت و متناقض؛ نظیر کمونیست و لیبرالیسم و افراط‌گرایی در پاکستان و افغانستان؛ تنش‌های ایدئولوژیک که به‌ویژه عربستان به آن دامن می‌زند و... نیز مهم‌ترین ابعاد مذهبی و ایدئولوژیک است که سیاست‌گذاران و دست‌اندرکاران کشور همواره باید به آن‌ها توجه و دقت لازم را داشته باشند.

و... که آن نیز بر نظم طبیعی و همکاری‌های قابل توافق میان دو طرف اثر گذاشته است. برهم خوردن تعادل و موازنه ژئوپلیتیک در منطقه و حتی رقابت ایران با پاکستان، افغانستان و هند و مسایل رقابت‌های این کشورها برای دسترسی به آسیای مرکزی و انتقال کالا و خدمات رقابت‌های مستمر ژئوپلیتیک همسایگان و قدرت‌های بزرگ می‌تواند مسایل ایران در شرق باشد.

در حوزه اجتماعی و فرهنگی، مهاجرت غیرقانونی پناهندگان به سوی ایران و مسئله پناهندگان پاکستانی و افغانستانی که تأثیرات عمده‌ای بر ایران گذاشته‌اند. از جمله: مسئله ازدواج اتباع افغان با ایرانیان، حضور جمعیت قابل توجه از اتباع افغانستانی و پاکستانی در ایران، افزایش نرخ بیکاری، پایین آوردن سطح دستمزدها، افزایش اجاره مسکن و فروشگاه، برهم زدن تعادل جمعیتی، افزایش آمدوشدهای غیر قانونی، گسترش بیماری‌ها، گسترش شرارت و قاچاق کالا و مواد مخدر، ناهمگنی‌های قومی، ساخت قومی و اختلافات قومی و مسئله اقلیت‌ها و به‌ویژه پشتون‌ها و بلوچ‌ها تقابل هویتی و ملی با در این کشورها را برای ایران تبدیل به یک مسئله مهم کرده است.

ابعاد اقتصادی تأثیرگذار مسایل شرق ایران، اقتصاد ضعیف، فقر و توسعه نیافتگی پاکستان و افغانستان، قطب تولید تریاک، ترانزیت مواد مخدر و معبر بودن ایران، نبود زیرساخت‌های لازم و توسعه‌ای در کشورهای همسایه شرقی، تحمیل هزینه‌های گزاف بر کشور ایران به سبب مسایل عدیده این کشورها، هزینه‌های بالای نگهداری و تجهیز مرز به دولت ایران و... نیز در این حوزه قابل تأمل است.

در ابعاد امنیتی به‌طور کلی پاکستان، افغانستان و حتی هند کشورهایی پر تنش با همسایگان خود هستند. افغانستان و پاکستان کانون صدور بحران، حملات خارجی و جنگ‌های داخلی و بی‌درپی

در پایان، اختلافات میان هند و پاکستان به طور سنتی موجب شده تا قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای میان دو کشور اختلاف افکنی کنند و جبهه‌بندی‌های استراتژیک میان دو کشور و قدرت‌های جهانی در حمایت از هر یک صورت پذیرد. در نتیجه بازی‌های قدرتی همواره جریان داشته است. چنان‌که شوروی در زمانی از هند حمایت می‌کرد و آمریکا از پاکستان و یا نزدیکی پاکستان به چین، رقیب منطقه‌ای هند و روابط هند با ژاپن به عنوان رقیب منطقه‌ای چین و روابط دو کشور با روسیه، این مهم، موضع‌گیری‌های متضاد دو کشور در بازی‌های منطقه‌ای از جمله در روابط با افغانستان، ترکیه و عربستان و رقابت در آسیای مرکزی به‌ویژه در زمینه خطوط انتقال انرژی نفت و گاز و حتی میان ایران را نیز فراهم کرده است.

جمع‌بندی: موضوع‌های استراتژیک ایران در شرق

با توجه به آنچه مطرح شد می‌توان مسایل ایران در شرق را در چند بعد زیر دید. در ابعاد سیاسی، تجربه ضعیف و کوتاه پاکستان و افغانستان در کشورسازی و ملت‌سازی، بحران مشروعیت حکومت در دو کشور، دولت‌های ضعیف و شکننده و بحران حاکمیت حکومت در پاکستان و افغانستان و ناپایداری و بی‌ثباتی دولت‌های افغانستانی و پاکستانی است که برای ایران همواره یک تهدید بوده است.

در ابعاد ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک نیز به‌طور سنتی حضور و مداخله قدرت‌های جهانی در منطقه از جمله بریتانیا، شوروی، آمریکا و... رویکرد هم‌مؤید قدرت‌ها به‌ویژه آمریکا به منطقه، رقابت استراتژیک هند و پاکستان و انتقال تبعات آن به کشور، صحنه تقابل استراتژیک افغانستان میان شرق و غرب، فراهم شدن عرصه رقابت‌های ژئوپلیتیک در کشور پاکستان و افغانستان از سوی رقبای ایران به‌ویژه عربستان، ترکیه، امارات، قطر



علی اکبر دبیری

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس (ورودی ۱۳۹۲).

a.a.dabiri.1365@gmail.com

اگر سرزمین‌گرایی را استراتژی دسترسی و کنترل سرزمین بدانیم، رفتار تروریست‌ها بی‌کم‌وکاست با این استراتژی سازگار است. گروه‌های تروریستی برای به دست آوردن نفوذ سیاسی، قدرت و کنترل در کشور خود و یا منطقه گسترده‌تری در تلاش هستند. آن‌ها این استراتژی را در مقیاس‌های گوناگون به کار می‌برند. بنابراین جنبه جغرافیایی تروریسم، قلمروخواهی و تلاش برای سازماندهی مجدد فضای جغرافیایی است. سازمان‌ها و گروه‌های تروریستی، با هر هدف و انگیزه‌ای، بیشتر برای کنترل سرزمین و مردم آن نبرد می‌کنند. آن‌ها تلاش می‌کنند، با کنترل سرزمین، جمعیت و منابع کمیاب آرایش فضایی- سیاسی یک ناحیه، کشور، منطقه و حتی جهان را تغییر دهند و سازماندهی مجددی را در فضای جغرافیایی ایجاد کنند.

سرزمین‌گرایی و سازمان‌دهی سیاسی فضا از سوی گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی در سطوح و اشکال مختلف زیر صورت می‌پذیرد:

۱. سرنگون کردن یک حکومت و قدرت سیاسی در یک گستره مشخص (کشور) و گرفتن فضای جغرافیایی موجود بر اساس برنامه‌ها، اهداف و ایدئولوژی؛ برای نمونه می‌توان به تلاش طالبان در گذشته و امروز برای کنترل بر قلمرو سرزمینی افغانستان و یا تلاش گروه‌های تروریستی داعش و جبهه النصره در سوریه و عراق برای ضربه زدن و سرنگونی حکومت‌های این کشورها اشاره کرد.

۲. سازمان‌های تروریستی که برای کسب خودمختاری و استقلال تلاش می‌کنند، از جمله مهم‌ترین آن‌ها پ‌ک‌ک در خاورمیانه، ارتش آزادی‌بخش ایرلند، ببرهای تامیل در سریلانکا و گروه اتا در اسپانیا است. این دسته،

شدیدترین شکل سرزمین‌گرایی و قلمروخواهی است. شکل‌گیری و رشد آن‌ها برپایه هدف جغرافیایی و سیاسی شکل‌دهی به کشوری مستقل است. بنابراین، در اینجا گروه تروریستی فضای سازمان‌یافته قبلی را (کشور) به‌طور کلی دچار تغییر می‌کند. بعد از جنگ دوم جهانی، تروریسم به‌طور گسترده‌ای به وسیله گروه‌های ضداستعماری و دیگر جنبش‌های آزادی‌خواهانه ملی در خاورمیانه، شمال آفریقا و بخش‌هایی از آسیا به کار گرفته شد. در این دوره، گاه چندین گروه ملی‌گرا به یکدیگر پیوسته و با استفاده از تروریسم و دیگر تکنیک‌های خشونت‌آمیز، به هدف خود که همان اخراج استعمارگران بود دست یافتند. تعدادی از این گروه‌ها در هموار کردن مسیر برای استقلال یا ایجاد یک کشور نو موفق بودند. بهترین نمونه، جبهه آزاد ملی در الجزایر بود که تلاش برای استقلال از فرانسه را بعد از سال ۱۹۵۴م آغاز کرد. در مجموع بین سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۶۸ تعداد ۴۹ گروه ضد استعماری، جنبش‌های ملی و گروه‌های جدایی‌طلب قومی از ابزار تروریسم استفاده کردند. تروریسم نامیدن گروه‌های شبه‌نظامی ضداستعماری، تلاشی برای بد نام کردن این گروه‌ها از سوی قدرت‌های مسلط استعمارگر بوده و هست.

۳. سومین شکل از سوی تروریسم دولتی و گروه‌های تروریستی صورت می‌گیرد که دولت‌ها از آن حمایت می‌کنند. در واقع، برخی از دولت‌ها برای حفظ و تقویت نظم سیاسی- فضایی موجود در قلمرو خود از اقدامات تروریستی استفاده می‌کنند. نمونه چنین اقدامی، حمله شیمیایی دولت بعثی عراق علیه بخشی از شهروندان خود در سال ۱۳۶۷ ه.ش بود. همچنین اقدامات تروریستی علیه مسلمانان میانمار که با بی‌تفاوتی و حمایت دولت این کشور صورت می‌پذیرد نیز گونه‌ای از تلاش برای حفظ سازمان سیاسی فضا از طریق اقدامات تروریستی است.

۴. در نهایت، اقدامات تروریستی شبکه‌های تروریستی جهانی از جمله القاعده که به منظور تغییر در الگوهای مدیریت جهانی صورت می‌پذیرد نیز خود دارای جنبه‌های سرزمینی و جغرافیایی است. اگرچه اهداف این سازمان‌ها دارای ماهیتی ایدئولوژیک و دینی است، اما حوزه عملکرد و نقش‌آفرینی آن‌ها قلمروهای جغرافیایی است، به گونه‌ای که شبکه تروریستی القاعده یکی از اهداف اصلی خود را بیرون راندن سربازان آمریکایی از سرزمین‌های اسلامی و شکل‌دهی به یک کشور مسلمان متحد از اسپانیا تا آسیای جنوب‌غربی اعلام کرده است.

بنابراین گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی کم‌وبیش اهداف سرزمینی و جغرافیایی دارند و تلاش می‌کنند سازماندهی مجددی را در فضای جغرافیایی ایجاد کنند یا سازمان سیاسی موجود را حفظ کنند. این بعد جغرافیایی تروریسم دارای ماهیت ساختاری است، زیرا مربوط به فلسفه و هدف جغرافیایی شکل‌گیری گروه‌های تروریستی است.

برگرفته از کتاب تروریسم ابعاد مکانی و بازتاب‌های جهانی
تألیف دکتر جواد اطاعت و علی اکبر دبیری
تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.



راه‌حل بحران‌های خاورمیانه



سعید صادقلو، دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی
دانشگاه تربیت مدرس
saeedsadeghloo70@yahoo.com

گوآتنامو زندانی در جزیره مارکیست‌ها



علی بهشتیان، دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت
مدرس تهران

abmesgaran@gmail.com

با مرگ فیدل کاسترو بار دیگر نام کوبا در رسانه‌های بین‌المللی فراگیر شد. کشوری که از مهمترین بازیگران بلوک شرق در قاره آمریکا بود و پس از جنگ سرد خطامشی مارکسیستی در آن پابرجا ماند. مبارزه‌های رهبران انقلاب کوبا همواره الهام‌بخش بسیاری از جنبش‌های چپ بود. اما شاید بسیار شگفت‌انگیز به نظر برسد که زندان گوآتنامو از شناخته شده‌ترین زندان‌های آمریکا، پرچمدار جهان سرمایه‌داری در جزیره کوبا قرار دارد. جزیره کوبا با مساحت ۱۰۹,۸۸۴ کیلومتر مربع، بزرگترین جزیره دریای کارائیب به‌شمار می‌آید. این جزیره در دهانه خلیج مکزیک و ۹۰ مایلی (۱۴۵ کیلومتری) ساحل ایالت فلوریدا آمریکا قرار دارد. تمام جزیره به جز محدوده ۱۲۰ کیلومتر مربعی خلیج گوآتنامو و اطراف آن که در جنوب شرق این جزیره واقع شده، در حاکمیت کوبا است. حکومت انقلابی کوبا همواره بر مالکیت این مکان تأکید داشته است.

خلیج گوآتنامو ابتدا یک پایگاه دریایی آمریکایی در کوبا بود. ولی بعدها به یک بازداشتگاه برای زندانی کردن افراد مظنون به تروریسم و دشمنان مسلح آمریکا بدل شد. از سال ۱۹۰۳ به بعد، کوبایی‌ها، با امضای قراردادی، کنترل منطقه خلیج گوآتنامو را به آمریکا واگذار کردند. آن چه که مهم است امضای قرارداد میان آمریکا و کوبا، پیش از سرشاخ شدن این دو کشور با هم بود. دولت آمریکا از طریق توماس استرادا پالما (Tomas Estrada Palma) که یک شهروند آمریکایی و اولین رئیس‌جمهور کوبا بود، توانست این منطقه را از ۲۳ فوریه ۱۹۰۳، به‌طور مادام‌العمر تحت اجاره خود درآورد. آمریکا ضمیمه‌ای را در قانون اساسی کوبا گنجانده که به موجب آن، علاوه بر بسیاری موارد دیگر، ایالات متحده برای انجام عملیات استخراج ذغال‌سنگ و ایجاد قرارگاه‌های نیروی دریایی، دارای اختیار تام قضایی و کنترل کامل خلیج گوآتنامو خواهد بود. در عین حال جمهوری کوبا به عنوان فرمانروای نهایی آن پابرجا خواهد بود.

در سال ۱۹۰۵ به دلیل وجود ضمایم یک‌طرفه در قرارداد، شورش عمومی در کوبا به وجود آمد. به دنبال آن، آمریکا به مدت سه سال کوبا را رسماً اشغال کرد. در سال ۱۹۳۴ عهدنامه اجاره مادام‌العمر خلیج دوباره احیا شد. در آن عهدنامه به کوبا و شرکای بازرگانی‌اش اجازه داده شد تا به خلیج دسترسی آزاد داشته باشند. میزان اجاره نیز از ۲۰۰۰ دلار سکه طلا، به معادل آن در سال ۱۹۳۴، یعنی ۴۰۸۵ دلار وجه رایج تبدیل کردند. آن‌ها همچنین شرطی را ضمیمه کردند که بنا بر آن، فسخ اجاره باید با موافقت هر دو دولت باشد؛ یا اینکه به دلیل متروک گذاشته شدن منطقه توسط ایالات متحده، اجاره از بین برود.

با پیروزی انقلاب کوبا در ژانویه ۱۹۵۹ و سرنگونی رژیم فولختیو باتیستا (Fulgencio Batista)، روابط کوبا و آمریکا روبه سردی گرایید. دولت کوبا از دریافت اجاره‌بهای خلیج گوآتنامو سرباز زد و خواستار احیای حاکمیت کوبا بر آن شد. همچنین در عرصه بین‌الملل متمایل به اتحاد جماهیر شوروی شد. کوبا یک نقش غیر معمول در جنگ سرد نه تنها به دلیل ایجاد پایگاه موشکی شوروی در این کشور بلکه به خاطر گسترش و اشاعه پروژه وسیع دیپلماتیک و ایدئولوژیک شوروی دارا بود. همچنین هاوانا نقش پررنگی در جنگ‌های کوچک مقیاس دهه‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ میلادی داشت. این اراده کوبا برای ستیز با آمریکا باعث شد که نقش این کشور به‌طور موقت در ژئوپلیتیک آمریکای لاتین برجسته و یا نقش کوبا در همراهی ونزوئلا به عنوان پیش‌قراولان نفوذ چین در منطقه با ملاحظه همراه شود. با افول تنش‌های دوران جنگ سرد و تمایل دو کشور آمریکا و کوبا برای بهبود روابط که فوت کاسترو فضای باتری را برای این رویداد ایجاد کرده، می‌توان انتظار داشت مذاکرات در تمام زمینه‌ها به‌ویژه موضوع تعیین سرنوشت خلیج گوآتنامو آغاز گردد.

بی‌گمان موقعیت خاص جغرافیایی منطقه خاورمیانه در تاریخ‌سازی و روند تحولات آن تأثیرگذار بوده است. منطقه‌ای که از نظر جغرافیایی برای قلمروخواهان در مقیاس کروی مهم است. یکی از دلایل اهمیت منطقه، دروازه ورود شرق به غرب است. دیگری نیز واقع شدن در هارتلند انرژی جهان است. این می‌شود که قدرت‌های جهانی تاکتیک‌های گوناگونی همچون دخالت، مشارکت و گاه ایجاد آشوب را استراتژی اصلی خود در منطقه تعریف می‌کنند.

این منطقه دچار بحران ژئوپلیتیکی است. این بحران ناشی از قرار داشتن وضعیت کل جهان در حالت گذار است. در دوران گذار، جهان از نظر نظم و امنیت شکننده است. بحران ژئوپلیتیکی یعنی منازعه و کشمکش کشورها و بازیگران سیاسی بر سر کنترل و تصرف ارزش و یا عامل جغرافیایی. از ویژگی بحران‌های ژئوپلیتیکی، پایداری و تداوم نسبی آن‌هاست که به سادگی قابل حل و فصل نیستند.

ریشه اختلاف‌های موجود در برخی کشورهای منطقه، به اختلاف‌های مذهبی- فرهنگی برمی‌گردد. این اختلاف‌ها در صورتی که دولتی در کشوری وجود داشته باشد که دید ژئوپلیتیکی نداشته باشد و منافع ملی را نشناسد، ممکن است باعث کنار گذاشتن فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌های خاصی از قدرت شود. طبیعی است زمانی که افراد با ایدئولوژی‌های خاص خود از سوی دولت یک کشور کنار گذاشته می‌شوند و نمی‌توانند خود را در سلسله‌مراتب قدرت در یک کشور تعریف کنند، باعث ایجاد نارضایتی می‌شود. این نارضایتی زمانی به بحران تبدیل می‌شود که قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی حضور و دخالت آشکار در آن رخداد را پیدا کنند که در این صورت حل و فصل مسایل به سادگی نخواهد بود.

راه‌حل برون رفت از این درگیری‌ها و ناآرامی‌ها، توجه به منزلت همه گروه‌های ملی است. به این معنا که همه اعضای ملت فرصت حضور در قدرت را داشته باشند و حس کنند که شهروند درجه دوم و سوم نیستند. تا زمانی که برخی دولت‌های منطقه به حقوق اکتولوژیک تک‌تک اعضای ملت توجه نکنند، این درگیری‌ها ادامه خواهد داشت. ترمیم روند موجود زمان‌بر و طولانی است. به عنوان مثال تا زمانی که دولت ترکیه، کردها را در بازی قدرت به معنای واقعی کلمه سهیم نکند و آن‌ها را شهروند درجه چندم به حساب آورد، کردها هم در اعتراض به این وضعیت ساکت نخواهند نشست و بنابراین درگیری ایجاد خواهد شد. ایران در این زمینه می‌تواند برای کشورهای منطقه الگو باشد. جمهوری اسلامی ایران تاکنون نشان داده که همه اعضای این کشور فارغ از تفاوت‌های قومی، مذهبی و زبانی، در اداره کشور سهیم هستند و خود را جزئی از آن می‌دانند.

این دیدگاه بنیادین جغرافیای سیاسی که «فلسفه حکومت، مردم و شهروندان هستند، نه شهروندان فلسفه حکومت» اگر گسترش یابد، می‌تواند بخشی از مسایل منطقه را حل کند. حاکم و حکومت مولود مردم و شهروندان بوده و مردم به عنوان زیربنا و حاکم و حکومت روبنا هستند. حکومت و حاکم به نیابت از مردم و شهروندان، خدمات مورد نیاز یک زندگی بهینه را برای آنان فراهم می‌کنند؛ امور عمومی آن‌ها را در فضای جغرافیایی زیستگاه آن‌ها اداره می‌کند و روابط صلح‌آمیز و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز میان آن‌ها و ملت‌ها و شهروندان دیگر کشورها و فضاهای جغرافیایی را برقرار می‌سازد. بنابراین با هر قوم، مذهب و زبان، خود را در قدرت و سیاست این کشور سهیم می‌دانند. حس می‌کنند که قوم، مذهب و زبان آن‌ها عامل کنار گذاشته شدن آن‌ها از امور قدرت و سیاست کشور نیست. این یعنی اداره سرزمین توسط حکومت به نمایندگی از همه مردم. بنابراین ریشه حل منازعات منطقه در احقاق حق طبیعی همه شهروندان و حس مشارکت همگی آنان در روند تحولات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی تک‌تک جوامع و کشورهای منطقه خاورمیانه است.

حضور قدرت‌ها و ایجاد تنش در روابط ایران و جمهوری آذربایجان

محسن سلطانی، دانش‌آموخته جغرافیای سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد

هر کشور و نهاد بین‌المللی با توجه به اهداف و منافع خاصی که دنبال می‌کند، در پی توسعه دامنه نفوذ و اثرگذاری خود بر منطقه جغرافیایی خود و یا فراتر از آن است. بازیگران در پی تحقق بخشیدن به منافع خود هستند و ممکن است در این راه با دیگر بازیگران سیاسی، از جمله کشورهای همسایه و درون منطقه‌ای، نوعی تداخل منافع و اهداف داشته باشند. کشور آذربایجان واقع در منطقه قفقاز جنوبی به دلیل وجود ذخایر انرژی و همسایگی با روسیه و ایران، بعد از فروپاشی شوروی مورد توجه بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار گرفت. هر کدام از این بازیگران در پی اهداف خاص خود بوده‌اند. رهاورد این موضوع برای ج.ا.ایران، ایجاد چالش‌های متعدد سیاسی - امنیتی، اقتصادی و فرهنگی است.

آمریکا با هدف کنترل نفوذ روسیه و مهار ایران، مبارزه با اندیشه اسلام سیاسی، استفاده از ظرفیت‌های انرژی آذربایجان، کنترل بازار مصرف منطقه و گسترش حضور نظامی در خزر وارد آذربایجان شده است. اسرائیل نیز پیگیر دکترین حلقه دوم همسایگان، مبارزه با آموزه‌های اسلام سیاسی، همکاری اقتصادی، ایجاد گزینه لبنان در آذربایجان، استفاده از خاک این کشور برای انجام فعالیت‌های امنیتی علیه ایران و... است. ترکیه در پی دستیابی به بازارهای آذربایجان، تضعیف محور مسکو - ایران - تهران - نفوذ فرهنگی، ارائه الگوی حکومتی لائیک، مشارکت در تولید نفت خزر و حضور نظامی در آذربایجان است. ناتو نیز خواهان کنترل نفوذ ایران و روسیه و اجرای سیاست گسترش به شرق، تأمین امنیت انرژی اروپا و ایفای نقش فعال در آینده انرژی جهان است.

مهمترین هدف عربستان گسترش آموزه‌های وهابیت برای اعمال فشار به روسیه و ایران و استفاده از وهابی‌ها در جنگ سوریه است. روسیه در آذربایجان به‌عنوان حیات خلوت خود، خواهان جلوگیری از نفوذ آمریکا، ناتو، ایران و ترکیه و آموزه‌های بنیادگرایی ارائه شده توسط عربستان است. اتحادیه اروپا نیز علاوه بر مشارکت در تولید نفت آذربایجان و انتقال گاز خزر به اروپا برای کاهش وابستگی به روسیه، خواهان گسترش دموکراسی، حقوق بشر و رعایت اصول اقتصاد آزاد است.

نگاهی ضمنی به اهداف مهم بازیگران یاد شده در خاک آذربایجان، نشان می‌دهد که مقابله با نفوذ ایران یکی از اهداف مشترک همه آن‌ها است. حضور نظامی و سیاسی نزدیک این قدرت‌ها در پشت مرزهای ایران تبعات امنیتی - سیاسی، اقتصادی و فرهنگی فراوانی را می‌تواند در پی داشته باشد.

فرصت‌ها و تنگناهای اقتصادی جهان اسلام

حسن رحیمی، دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

rahimi_vien@yahoo.com



جهان اسلام در حال حاضر سرزمینی با ترکیبی متنوع از نظر انسانی و طبیعی است. با توجه به توانمندی‌های مهم ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئوآکونومیکی، جهان اسلام قابلیت‌های فراوانی برای تبدیل شدن به یک قدرت در عرصه نظام ژئوپلیتیک جهانی را داراست. فرصت‌های اقتصادی جهان اسلام در دو مقوله قابل بررسی است. یکی حاکمیت بر تنگه‌ها و آبراهه‌های استراتژیک و دیگری داشتن منابع عظیم انرژی است. در واقع حاکمیت جهان اسلام بر تنگه‌ها و آبراهه‌های استراتژیک که شریان حیات اقتصادی جهان به‌شمار می‌روند، از عوامل مؤثر در اقتدار جهان اسلام است. همچنین جهان اسلام بیشترین ذخایر انرژی را در خود جای داده و دو حوزه خلیج فارس و خزر از این نظر اهمیت زیادی دارند. ذخایر نفت و گاز جهان اسلام، عامل به‌حرکت درآمدن موتور اقتصادی کشورهای غربی و شرق و جنوب شرق آسیا است که بر اهمیت این کشورها برای کشورهای صنعتی دلالت می‌کند. بی‌گمان اگر فرصت‌های اقتصادی موجود در جهان اسلام به نحو مطلوبی استفاده شود، موقعیت جهان اسلام در اقتصاد و تحولات جهانی بالا خواهد رفت و زمینه همکاری و انسجام کشورهای اسلامی در مواجهه با تحولات و رویدادهای جهانی فراهم خواهد شد.

تنگناهای اقتصادی موجود در جهان اسلام که بیشتر معلول شرایط جغرافیای طبیعی حاکم بر این کشورهاست از جمله مسایلی است که بیشتر این کشورها را درگیر خود کرده و به سادگی نمی‌توان از کنار آن‌ها گذشت. قرارگیری روی کمربند خشک و مواجهه جهان اسلام با مخاطرات طبیعی (خشکسالی، سیل و زلزله) آثار سوء فراوانی در سکونت، زندگی و اقتصاد ساکنان داشته، چرا که شرایط خشک آب و هوایی و وجود بحران آب، بر میزان تولیدات کشاورزی و دسترسی به منابع آبی در جهان اسلام تأثیر منفی گذاشته است. از طرف دیگر، خشکسالی به‌عنوان یک مخاطره طبیعی در بیشتر کشورهای اسلامی به‌ویژه در کشورهای غربی و جنوبی صحرای آفریقا دیده می‌شود که پیامد آن قحطی و گرسنگی است.

مسئله بعدی، رشد بالای جمعیت و دو برابر شدن سریع آن است که بیشتر کشورهای اسلامی را با مشکلات اقتصادی و اجتماعی روبه‌رو کرده است. مهاجرت گسترده از نواحی روستایی و کمتر توسعه‌یافته

به نواحی شهری و توسعه‌یافته، علاوه بر خالی از سکنه شدن بخش‌هایی از کشور، موجب رشد جمعیت شهرهای کشورهای اسلامی شده و به تبع آن، حاشیه‌نشینی به یکی از معضلات این کشورها تبدیل شده است. از این رو بیشتر شهرهای جهان اسلام با انواع آلودگی‌های زیست محیطی، بزهکاری‌های اجتماعی، معضل تأمین مسکن، فقر اقتصادی و فرهنگی، مشکلات حمل‌ونقل و ارائه تسهیلات و خدمات دست به گریبان هستند.

اما بیش‌تر کشورهای اسلامی در زمره کشورهای در حال توسعه بوده و از اقتصاد زمین‌پایه برخوردارند. یعنی اقتصاد آن‌ها متکی به عوامل و عناصر طبیعی است. اساس اقتصاد این کشورها بر پایه تولیدات کشاورزی و صدور مواد اولیه و خام است. بخش اعظم نیروی کار این کشورها (به‌جز کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس) در بخش کشاورزی و تولیدات دامی مشغول به کار هستند.

یکی دیگر از تنگناهای اقتصادی جهان اسلام، اقتصاد تک‌محصولی است. اقتصاد کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه، بیش‌تر به صادرات نفت وابسته است؛ به‌گونه‌ای که ۸۰ تا ۹۰ درصد بودجه این کشورها وابسته به نفت است. اقتصاد تک‌محصولی، ضریب آسیب‌پذیری کشورهای اسلامی را در برابر نوسانات بازار جهانی و تحولات اقتصاد جهانی افزایش داده و موجبات افزایش فقر و شکاف طبقاتی در این کشورها شده است.

از دیگر تنگناهای اقتصادی جهان اسلام، اختلاف فاحش سطح درآمد میان کشورهای اسلامی است. درحالی‌که تعداد معدودی از کشورهای اسلامی، مانند امارت متحده عربی، کویت و قطر از سطح درآمد بالایی برخوردارند، بیش‌تر کشورهای اسلامی مانند نیجر، مالی، سومالی و... سطح درآمدی بسیار پایین (کم‌تر از ۱۰۰۰ دلار در سال) دارند و جزء کشورهای فقیر به‌شمار می‌آیند. افزون بر تفاوت‌های اقتصادی میان کشورهای اسلامی، در درون کشورهای اسلامی هم تفاوت‌های درآمدی شدیدی وجود دارد. در واقع، علاوه بر پایین بودن سطح درآمد، توزیع ثروت هم در این جوامع در سطح بسیار نامطلوبی است. نابرابری‌های اقتصادی بین نواحی روستایی و شهری و محلات ثروتمندترین و فقیرترین شهری در جهان اسلام بسیار بالاست.

محدود بودن حجم تجارت میان کشورهای اسلامی با همدیگر از تنگناهای دیگر است. کشورهای اسلامی از سطح همکاری و تعامل‌های اقتصادی بسیار پایینی برخوردارند. برای نمونه نزدیک به نود درصد تجارت کشورهای اسلامی با کشورهای غیراسلامی صورت می‌گیرد.

بیان حمل و نقل دریایی در

اقتصاد بین الملل

علیرضا منصوریان

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه

تربیت مدرس

mansouriana@yahoo.com

صنعت حمل و نقل دریایی به عنوان یکی از زیر مجموعه‌های مهم مقوله ارتباطات از بخش‌های زیربنایی اقتصاد هر جامعه به شمار می‌آید. سالانه نزدیک به هفت میلیارد تن انواع کالا از طریق حمل و نقل دریایی جابه‌جا می‌شود. نزدیک به یک سوم نفت خام و فرآورده‌های نفتی، بیش از یک سوم محموله‌های خشک و فله و مابقی را محموله‌های خشک غیرفله‌ای تشکیل می‌دهند. سهم حمل و نقل دریایی در تجارت بین‌المللی کالا، نسبت به سیستم‌های حمل و نقل زمینی و هوایی ارزان‌تر و تقریباً ۹۰ درصد است.

به نظر می‌رسد ارائه خدمات کارآمد در حمل و نقل دریایی از پارامترهای لازم و تأثیرگذار در انجام تجارت موفق بین‌المللی است. بررسی روند توسعه تجارت نمایانگر توسعه همزمان چین حمل و نقلی است. پارامترهای مؤثر بر توسعه حمل و نقل دریایی متأثر از مقررات و ضوابط حاکم بر حمل و نقل و همچنین خدمات جانبی است. بنابراین حمل و نقل را می‌توان به عنوان ابزار اصلی توسعه تجارت بین‌المللی و تأمین نیازهای گوناگون فعالان اقتصادی معرفی نمود.

هزینه‌های حمل و نقل هنوز بخش قابل توجهی از قیمت تمام شده کالا را برای مصرف کننده در بر دارد. این هزینه‌ها در کشورهای در حال توسعه به دلیل خلاء موجود در تأسیسات زیربنایی و همچنین تجهیزات لازم در ارائه سرویس‌های سریع و به موقع که می‌بایستی در خدمت حمل و نقل باشد ناشی می‌شود. کشورهای در حال توسعه به طور معمول نرخ بالاتری برای حمل محمولات خود به صورت درصدی از ارزش وارداتی سیف شامل هزینه کرایه و بیمه را می‌پردازند. همچنین هزینه‌های حمل و نقل زمینی و عوارض ترانزیت کالا و دیگر هزینه‌های مربوطه در این کشورها بسیار گران‌تر از کشورهای توسعه یافته است.

آینده حمل و نقل دریایی مرتبط با رشد و توسعه حمل و نقل کانتینری است و حمل و نقل کانتینری به دلیل چندوجهی بودن آن و گسترش روزافزون حمل کالا با کانتینر، به خصوص در ۲۰ سال گذشته از

اقبال روز افزونی در نزد تجار و بازرگانان جهان برخوردار شده است. علاوه بر آن ایمنی و حفظ کالا و امکان سرعت در جابه‌جایی کانتینر به‌ویژه در حمل و نقل ترکیبی استفاده از کانتینر را شتاب بیشتری بخشیده است. عملکرد کانتینری بنادر جهان در سال ۲۰۱۴ حدود ۱۰ درصد رشد داشته که میزان آن حدود ۵۲۰ میلیون تی‌ای‌یو (TEU) واحد شمارش کانتینر) است. بنادر آسیایی مانند شانگهای با ۳۲،۵ میلیون تی‌ای‌یو و سنگاپور با ۲۹،۸ میلیون تی‌ای‌یو در صدر فهرست بنادر عمده کانتینری جهان قرار دارند.

تجارت دریایی از ۳،۸ میلیارد تن در سال ۱۹۸۰، به ۹،۷ میلیارد تن در سال ۲۰۱۳ رسیده است. در سال ۲۰۱۳ از کل تجارت جهانی ۱۶ درصد سهم حمل و نقل کانتینری، ۲۳ درصد سهم دیگر کالاهای عمومی، ۲۶ درصد سهم حمل و نقل کالاهای فله و ۳۳ درصد سهم حمل و نقل کالاهای نفتی بوده است. اما در بنادر منطقه خلیج فارس وضعیت به گونه دیگری است. پنج بندر اصلی



منطقه خلیج فارس در سال ۲۰۱۴ حدود ۲۶،۴ میلیون تی‌ای‌یو مبادله کالاهای کانتینری داشته‌اند که از این میان بندر جبل‌علی با ۱۵،۲۵ میلیون تی‌ای‌یو (۴۹ درصد) عملیات کانتینری در صدر قرار دارد و بندر شهید رجایی با ۲،۷ میلیون تی‌ای‌یو تنها ۱۱ درصد را به خود اختصاص داده است.

طی سال‌های اخیر اتفاقات دیگری هم در حوزه حمل و نقل دریایی پدید آمد که مهم‌ترین آن افزایش حجم و اندازه کشتی‌های تجاری است. امروزه طول کشتی‌ها از ۱۳۵ متر به حدود ۴۰۰ متر افزایش یافته و این یعنی کشتی‌های کانتینری با ظرفیت ۵۰۰ تی‌ای‌یو به ۱۸ هزار تی‌ای‌یو رسیده است. سهم کشتی‌های کانتینربر از کل کشتی‌های جهان از دو درصد در سال ۱۹۸۰ به ۱۳ درصد در سال ۲۰۱۳ افزایش یافته است.

شرکت‌های بزرگ کشتیرانی جهان مانند مرسک و ام‌اس‌سی دارای بالاترین ظرفیت خطوط کانتینری جهان هستند. چهار شرکت هلدینگ بندری هاتچیسون، اداره بندر سنگاپور، بنادر جهانی

دوبی و شرکت ترمینال‌های آ‌ب‌ملر به ترتیب ترمینال اپراتورهای برتر کانتینرهای جهان هستند. با توجه رشد روزافزون حمل و نقل کانتینری در جهان، کشورهای منطقه نیز برنامه‌های گسترده‌ای جهت توسعه بنادر کانتینری خود دارند.

اما ایران در این میان چالش‌های مهمی در توسعه حمل و نقل دریایی خود دارد. مهمترین این چالش‌ها:

- بهره‌وری پایین در عملیات بندری خصوصاً در بخش تخلیه و بارگیری کشتی‌ها؛
 - ضوابط دست و پاگیر گمرکی و تشریفات بوروکراتیک موجود بر سر راه کالاهای وارداتی، صادراتی و ترانزیتی؛
 - کمبود نیروی انسانی متخصص در حوزه حمل و نقل دریایی کشور؛
 - عدم هماهنگی کافی بین ارگان‌های دریایی کشور؛
 - حوادث و سوانح ناشی از افزایش تردد کشتی‌ها؛
 - کمبود امکانات، عدم همگامی پیشرفت تکنولوژی موجود در بنادر با تکنولوژی نسل جدید؛
 - به روز نبودن نقشه‌های دریایی کشور از نقطه نظر هیدروگرافی؛
 - فراگیر نبودن سیستم‌های مناسب حمل و نقل پشتیبانی (ریلی، هوایی، جاده‌ای) برای همه بنادر؛
 - فاصله بین بنادر اصلی و مراکز صنعتی مهم؛
 - نحوه جذب سرمایه‌گذاری خارجی در بنادر کشور؛
 - ظرفیت پایین کارخانجات کشتی‌سازی داخلی؛
 - مشکل جدید بیمه کشتی‌های تجاری کشور خصوصاً تانکرها؛
 - وجود قوانین و مقررات داخلی قدیمی و روش‌های اجرایی ناهماهنگ و زمان‌بر اداری؛
 - عدم انعطاف‌پذیری قوانین و مقررات حاکم جهت رقابت با بنادر منطقه؛
 - نحوه مواجهه با مسئله دزدان دریایی؛
 - کاهش تمایل نیروی انسانی متخصص (ایرانی) برای اشتغال در صنعت دریانوردی کشور؛
 - عدم سرمایه‌گذاری مناسب بر مقوله با اهمیت سوخت رسانی به شناورهای کل منطقه.
- ارتباط ایران با ۱۵ کشور جهان از طریق مرزهای آبی و خاکی برقرار می‌شود و در عین حال نیز ایران به نوبه خود می‌تواند به عنوان پل ارتباطی میان این کشورها با یکدیگر و دیگر مناطق جهان ایفای نقش نماید.**

برای ورود و مسیر جنوبی برای خروج کشتی‌ها از خلیج فارس در نظر گرفته شده است (زعیمی، ۱۳۸۱: ۸۰ و ۸۱).

طرح تفکیک دیگر، تنب- فارور است که همه آن در دریای سرزمینی ایران قرار دارد. مسیر شمالی این طرح در شمال و مسیر جنوبی آن در جنوب جزایر فارور و تنب است (حافظ‌نیا، ۱۳۷۸: ۴۰۷-۴۰۵). بنابراین طبق اصل اول مقررات کشتیرانی بین‌المللی، نظارت بر تردد کشتی‌ها در مسیر شمالی بر عهده ایران است. طبق اصل سوم همان مقررات، ایران می‌تواند هزینه ارائه خدمات مخابراتی و نصب علائم کمک ناوبری را دریافت کند (میرحیدر، ۱۳۶۷: ۵۸۲).

طرح میانی تفکیک تردد تنگه هرمز، در آب‌های سرزمینی عمان، از شعاع یک مایلی جزیره قوئین کبیر شروع و تا شعاع ده مایلی جزیره، یعنی حدود تداخل آب‌های سرزمینی ایران و عمان امتداد دارد. بنابراین از نظر حقوق بین‌الملل، مسئولیت نظارت بر طرح مزبور و نصب علائم کمک ناوبری، ارائه خدمات مخابراتی و اخذ هزینه‌های مربوط با عمان است (زعیمی، ۱۳۸۱: ۸۲). اما طبق موافقتنامه دو کشور در مارس ۱۹۷۴م، مسئولیت دفاع از تنگه هرمز و نظارت بر تردد دریایی آن به‌طور مشترک بر عهده ایران و عمان است (میرحیدر، ۱۳۶۷: ۵۸۲).

میزان وابستگی‌ها به تنگه هرمز

هم‌اکنون حجم بالایی از وابستگی جهانی به تنگه هرمز وجود دارد. در میان کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، کویت، بحرین و قطر وابستگی صدرصدی، امارات متحده عربی، عراق و عربستان وابستگی کم‌وبیش کامل و عمان وابستگی کمتری به تنگه هرمز دارند. در میان کشورهای فرامنطقه‌ای نیز آمریکا، کشورهای عضو اتحادیه اروپا، ژاپن، چین و کره جنوبی در واردات نفت و صادرات کالاهای غیرنفتی خود به این تنگه وابسته هستند. کشورهایی چون عربستان و امارات، با ساخت خط لوله و ایجاد طرح‌های جایگزین برای عبور نفت، توانسته‌اند تا حدودی وابستگی خود را کاهش دهند؛ اما این طرح‌های پرهزینه، نمی‌تواند وابستگی آن‌ها را از میان ببرد و تنگه هرمز در آینده همچنان نقش ژئوپلیتیکی و راهبردی خود را حفظ خواهد کرد.



تنگه هرمز؛ نقطه‌ای استراتژیک و در خدمت ثبات جهانی

میثم میرزایی تبار

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس (ورودی ۹۱)

m.mirzaeitabar@gmail.com

اهمیت و نقش تنگه هرمز بر همگان روشن است. هرگونه خلل و ناامنی در تنگه، بازتابی بین‌المللی داشته و زندگی تک تک شهروندان را متأثر می‌کند. این تنگه باریک و منحنی شکل نزدیک به ۱۰۰ مایل دریایی است. تنگه هرمز خلیج فارس را به اقیانوس هند متصل می‌کند و از شمال به ایران و از جنوب با شبه جزیره المسندم پیوند دارد. عرض تنگه در نقاط مختلف، متفاوت و در مجموع کم است. اهمیت عرض کم آن، در طول ۳۰ کیلومتر در مسافتی است که عرض میان ۲۱ تا ۲۴ مایل متغیر و آب‌های سرزمینی ایران و عمان (هریک ۱۲ مایل دریایی) متداخل است.

در تنگه هرمز برای رفت‌وآمد کشتی‌ها و نفتکش‌ها، ۳ طرح تفکیک تردد به اجرا درآمده است. طرح نخست در دهانه ورودی تنگه و در آب‌های ساحلی کشور عمان و چند مایلی رأس‌الحد است. دالان خروجی آن به سمت عمان و نزدیک‌ترین مسیر برای ورود کشتی‌ها به خلیج فارس است. طرح میانی نیز در آب‌های دریای سرزمینی عمان قرار دارد و مسیر شمالی



تاریخ تحولات پس از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که ایران در هیچ برهه زمانی در پی ایجاد ناامنی در منطقه نبوده و تمامی اقدامات بین‌المللی آن در خدمت صلح و ثبات است. در حالی که قوانین بین‌المللی در زمان جنگ، حق هرگونه اقدامی از جمله اختلال در تردد را برای کشورهای ساحلی تنگه محفوظ نگه داشته است. امکانات دفاعی و نظامی ایران توان انسداد تنگه هرمز را دارد. با این حال ایران هیچ‌گاه در زمان صلح ادعای اختلال در روند رفت‌وآمد تنگه هرمز را نداشته است. گاه هم اگر تهدید به بستن تنگه مطرح شده، با شرط اقدام نظامی و حرکتی غیرصلح‌آمیز علیه ایران (یعنی در شرایط جنگ) بوده که این کشور بستن را حق خود می‌داند.

نحوه مدیریت کارآمد ایران بر تنگه هرمز، حامل پیام صلح‌طلبی و دوستی برای ملت‌ها و دولت‌ها در کشورهای منطقه‌ای و فرماندهی‌های و هشدار برای تهدیدکنندگان است. رزمایش‌های نظامی که تاکنون در خلیج فارس و تنگه هرمز انجام شده نشان می‌دهد که کشورهای عربی منطقه برای تأمین امنیت خلیج فارس نباید خود را وابسته به غرب بدانند و مدیریت هوشمند و عقلایی جمهوری اسلامی ایران بر خلیج فارس و تنگه هرمز، جای هیچ نگرانی را برای کشورهای منطقه باقی نمی‌گذارد.

پی‌نوشت‌ها

- حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۷۸)، «خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز»، تهران: انتشارات سمت.
- دولتیار، مصطفی (۱۳۷۲)، «رژیم حقوقی تنگه‌های بین‌المللی با تأکید بر مسایل حقوقی تنگه هرمز»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- زعیبی، غلامرضا (۱۳۸۱)، «تنگه هرمز- از ایران چه می‌دانم؟»، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- کاظمی، سید علی اصغر (۱۳۶۸)، «ابعاد حقوقی حاکمیت ایران در خلیج فارس»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ممتاز، جمشید (۱۳۷۳)، «حقوق جنگ دریایی و عملکرد جمهوری اسلامی ایران در طول جنگ عراق و ایران»، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، تهران: مجله حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، شماره ۳۲.
- میرحیدر، دره (۱۳۶۷)، «جغرافیای سیاسی طرح‌های تفکیک تردد در خلیج فارس و تنگه هرمز»، مجله سیاست خارجی، شماره ۸.

مبنای حقوقی حاکمیت ایران بر خلیج فارس و تنگه هرمز متشکل از یک سری قواعد عرفی بین‌المللی و قوانین ملی و بر پایه کنوانسیون ۱۹۸۲ م حقوق بین‌المللی دریاها و قوانین داخلی ایران مصوب سال‌های ۱۳۱۳، ۱۳۳۸ و قانون مناطق دریایی ایران در خلیج فارس و دریای عمان مصوب ۱۳۷۲ هـ است. تنگه هرمز از نظر حقوقی تنگه بین‌المللی است و خط مبدأ، آب‌های داخلی، دریای سرزمینی، منطقه نظارت، منطقه انحصاری اقتصادی و سکوی ساحلی در آن قابل شناسایی است. طبق مواد کنوانسیون ۱۹۸۲ م حقوق دریاها، شناورهای دریایی در تنگه هرمز از حق عبور ترانزیتی برخوردارند. حق عبوری که در زمان صلح قابل تعلیق نیست.

جمهوری اسلامی ایران در جریان کنفرانس ۱۹۸۲ م، حق عبور ترانزیت در تنگه هرمز را پذیرفته است؛ اما هنگام امضای کنوانسیون، در اعلامیه‌ای تفسیری، حق عبور را فقط در مورد کشورهای عضو کنوانسیون پذیرفت (دولتیار، ۱۳۷۲: ۲۸). ایران با استناد به مواد ۳۴ و ۳۵ کنوانسیون حقوق معاهدات ۱۹۶۹ م، می‌تواند مانع از عبور ترانزیت کشورهایی شود که کنوانسیون ۱۹۸۲ م حقوق بین‌الملل دریاها را امضا نکرده‌اند.

اما تمامی قوانین و مقررات تردد در تنگه‌های بین‌المللی، مربوط به زمان صلح بوده و کنوانسیون در مورد شرایط غیرصلح سکوت کرده است. به دلیل نبود قوانین موضوعه خاص (دو یا چند جانبه)، وضعیت حقوقی تنگه هرمز تابع شرایط زمان به شرح زیر است:

الف) در زمان صلح، قوانین بین‌المللی دریایی که مقبولیت عام در عرف جاری جامعه بشری دارند، مانند مواد کنوانسیون ۱۹۸۲ م حقوق دریاها و یا معاهدات مرتبط با آن مجری خواهد بود.

ب) در زمان جنگ به‌ویژه حالتی که یکی از طرف‌های درگیر آن کشور ساحلی تنگه باشند، قوانین و عرف متداول زمان صلح به حالت تعلیق در می‌آید و وضعیت حقوقی تنگه هرمز تابع قوانین و عرف و عادات مربوط به زمان جنگ در این خصوص خواهد بود (کاظمی، ۱۳۶۸: ۱۲۶ و ۱۲۷).

ایران در جریان جنگ ۸ ساله با عراق از این حق خود استفاده کرد. در ۲۱ مرداد ۱۳۶۰، این کشور در مدخل ورودی تنگه هرمز، کشتی دانمارکی Elsa Cat را که تجهیزات نظامی به عراق حمل می‌کرد، توقیف نمود. از ۱۳۶۴ هـ به بعد نیز نیروی دریایی ایران به‌طور منظم کشتی‌های بی‌طرف مشکوک به قاچاق جنگی به عراق را مورد بازرسی قرار داد (ممتاز، ۱۳۷۳: ۱۰ و ۱۱).

در واقع ایران به دلیل اعلام مواضع رسمی خود به تمام جهان در دسامبر ۱۹۸۲ م در جامائیکا، این حق را برای خود محفوظ نگه داشت. اقدام ایران به عنوان یکی از طرف‌های درگیر در جنگ، جلوه‌ای از اعمال حاکمیت بر تنگه هرمز در شرایط غیرصلح بود که با حقوق و عرف بین‌المللی مطابقت داشت. حتی اگر این امر برای مدتی به اختلال در دریانوردی و انسداد بخشی یا تمامی تنگه هرمز می‌انجامید، با مقررات بین‌المللی منطبق بود (حافظ‌نیا، ۱۳۷۸: ۴۱۰).

از سوی دیگر، آب‌های قابل کشتیرانی بین‌المللی تنگه هرمز در ابتدای خلیج فارس در آب‌های داخلی و ساحلی ایران قرار دارد. بنابراین ایران از اعمال حاکمیت بر مدخل اصلی آن برخوردار بوده و کنترل دالان‌های دریایی که توسط ایمو معین و منتشر شده و کشتیرانی بین‌المللی باید از طریق آن‌ها صورت گیرد، در حوزه حاکمیت ایران قرار دارد (دولتیار، ۱۳۷۲: ۱۱۴ و ۱۱۵). هم‌اکنون تنگه هرمز در چارچوب قوانین بین‌المللی در اختیار و کنترل ایران قرار داشته و این کشور از نظر حقوقی و اجرایی بر آن تسلط و حاکمیت دارد.

نشریه دانشجویی گستره از دریافت و انتشار مقاله‌ها، یادداشت‌ها و دیدگاه‌های همه استادان، دانشجویان و صاحب‌نظران رشته جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک و دیگر علاقه‌مندان استقبال می‌کند.

gstrh.modares@gmail.com

تقد علمی، یعنی تقدی مستند و مستدل و مضمانہ؛ بدین معنی کہ
مغایرت ادعای گزارہ ہا و نظریہ ہا می علمی با واقعیت ہا و حقایق جہان
راہ طور مستند و مستدل و بارعایت بی طرفی بیان می کند و بدین
ترتیب بہ تصحیح و تکامل علم و معرفت بشری کمک می نماید.

«دکتر محمد رضا حافظ نیا»

گسترہ

توضیح تصویر روی جلد:

در نیمه دوم قرن 17 میلادی، «سلطان محمد چهارم» عثمانی، از نفوذ روسیه تزاری در ناحیه قفقاز و همین طور حرکات نیروهای کازاک (قزاق) در اوکراین امروزی نگران بود و طی چند سال، دو بار با روسیه وارد جنگ شد. امپراتوری عثمانی در جنگ اول پیروز شد و نیروهای روسی را قتل عام کرد. در جنگ دوم، در نهایت هر دو طرف طی عهدنامه «باغچه سرای» (۱۶۸۱) توافق کردند تا اوکراین را بین خود تقسیم کنند. در جریان اولین جنگ، «سلطان محمد چهارم» به «ایوان سیرکو» (Ivan Sirko) رهبر قزاق‌های «زاپاروژی» (ناحیه‌ای در مناطق مرکز اوکراین امروزی) نامه‌ای می‌نویسد و به آن‌ها دستور می‌دهد که داوطلبانه تسلیم شوند. این نامه چند خطی پر است از القاب خودستایانه «سلطان محمد چهارم»: برادر خورشید و ماه، نایب السلطنه خداوندگار، پادشاه پادشاهان، امین منصوب خداوند، پادشاه و حاکم مقدونیه، بابل، اورشلیم و مصر، نگهدار و متولی مقبره عیسی مسیح و غیره. گفته می‌شود که قزاق‌های «زاپاروژی» هم پاسخی تحقیرآمیز و سراسر توهین به امضای «ایوان سیرکو» می‌نویسند و القاب استفاده شده توسط وی را به استهزاء می‌گیرند. «ایلیا رپین»، نقاش برجسته روس این داستان واقعی/خیالی را به تصویر کشیده است. در این نقاشی قزاق‌ها دور هم جمع شده‌اند و در انتخاب کلمات توهین آمیز مشارکت می‌کنند. «ایوان سیرکو» رهبر قزاق‌ها پشت کاتب باشی نشسته و پپ می‌کشد. کشیدن این نقاشی ۱۱ سال به طول انجامیده و در سال ۱۸۹۱ به پایان رسیده. «الکساندر سوم» تزار وقت روسیه، این نقاشی را به مبلغ ۳۵۰۰۰ روبل (معادل هزار دلار امروز) می‌خرد. این مبلغ، در زمان خود، بالاترین مبلغی بوده که برای یک نقاشی روسی پرداخت شده‌است. این نقاشی در ابعاد تقریبی ۲ در ۳.۵ متر، در موزه دولتی روسیه در سنت پترزبورگ نگهداری می‌شود.

